

راه دشوار توسعه

بنگلادش، از استقلال تا انقلاب

امیر رضا انگجی



داستان توسعه در یک نظم دسترسی محدود

راه دشوار توسعه

بنگلادش، از استقلال تا انقلاب

امیررضا انگجی

رشد شگفت‌انگیز صادرات صنایع پوشاک، نه به توانایی بنگلادشی‌ها در تولید پوشاک خوب، بلکه بیشتر به توانایی آن‌ها در پیشبرد انعطاف‌پذیری در میان چالش‌های عظیم، گواهی می‌دهد. مزیت نسبی واقعی بنگلادش در اینجاست.



نشر سنور

www.senoorbook.ir

- سرشناسه: انگجی، امیر، ۱۹۴۲ - م.
- عنوان و نام پدیدآور: راه دشوار توسعه: بنگلادش از استقلال تا انقلاب / امیررضا انگجی زنجان:
- مشخصات نشر: سنور، ۱۴۰۴.
- مشخصات ظاهری: ۹۲ ص؛ ۵/۱۴×۲۱ س.م.
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۰۵۹-۷-۶
- یادداشت: بالای عنوان: داستان توسعه در یک نظم دسترسی محدود.
- یادداشت: کتابنامه: ص. ۸۹-۹۱.
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- موضوع: توسعه اقتصادی
- موضوع: تاریخ اقتصادی بنگلادش
- رده‌بندی کنگره: DS ۳۹۳/۴
- رده‌بندی دیویی: ۹۵۴/۹۲
- شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۳۷۲۹۰
- اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

به آواز مباحثار
دوست نادیده فیلسوفم
که چیزهای بسیاری از او آموختم



ناشر:

سنور

راه دشوار توسعه

امیررضا انگجی

نویسنده:

مهدیه برزگری

طراح جلد:

۹۷۸-۶۲۲-۹۲۰۵۹-۷-۶

شابک:

اول، ۱۴۰۴

نوبت چاپ:

۲۰۰

شمارگان:

ایران کهن

چاپ:

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر، متعلق به نویسنده می‌باشد. هر گونه کپی‌برداری، انتشار، بازنشر و استفاده از فایل الکترونیکی ترجمه فارسی اثر با ذکر منبع بلامانع است.

©

فهرست

۹.....	پیشگفتار نویسنده
۱۱.....	۱. مقدمه
۱۱.....	بنگلادش کجاست؟
۱۷.....	۲. رانت به مثابه ابزاری برای کنترل خشونت
۱۷.....	چارچوب نظری
۱۸.....	انواع نظم
۲۳.....	۳. اصلاحات ارضی در بنگلادش
۲۳.....	مهاجرت نخبگان زمین‌دار
۲۷.....	۴. استقلال یک ملت
۲۷.....	تولد بنگلادش
۲۷.....	فراز و فرود نظم سیاسی بنگلادش
۲۹.....	مراحل تکامل نظم سیاسی بنگلادش
۳۷.....	۵. نزاع بر سر رانت
۳۷.....	تقسیم و بحران مشروطه (۱۹۴۷-۱۹۵۸)
۴۱.....	۶. سرآغاز نظم دسترسی محدود
۴۱.....	اقتدارگرایی نظامی و آغاز نظم دسترسی محدود پایه (۱۹۵۸-۱۹۷۱)
۴۷.....	۷. شکنندگی در بدو تاسیس
۴۷.....	ظهور و سقوط یک نظم دسترسی محدود پایه با خصلت «اقتدارگرایی پوپولیستی» از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵
۵۷.....	۸. نظم دسترسی پایه با خصلت اقتدارگرایی حامی پرور
۵۷.....	حامی‌پروری اقتدارگرا از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰
۷۱.....	۹. گذار به نظم دسترسی محدود بالغ با خصلت رقابتی
۷۱.....	حامی‌پروری رقابتی و نیمه بالغ آسیب‌پذیر از ۱۹۹۰ تا کنون
۷۹.....	۱۰. توصیه‌هایی برای بچه ببر آسیا
۷۹.....	چالش‌های رشد
۸۰.....	لزوم ارتقای کیفیت نرخ رشد
۸۷.....	۱۱: خلاصه کلام بنگلادش
۸۷.....	امنیت غذایی به‌مثابه امنیت برنج
۸۹.....	فهرست منابع

پیشگفتار نویسنده

اقتصاد توسعه در سال‌های اخیر طیف بسیار متنوعی از موضوعات را در بر گرفته و از انقلاب‌های روش‌شناختی نیز بهره بسیاری برده است. با این حال و با وجود کارهای بسیار ارزشمندی که در حیطه توسعه به صورت کلی انجام گرفته، هنوز علم ناچیزی در خصوص تجربیات تاریخی هر کشور داریم. تاریخ اقتصادی هر کشور و تجربیات خاص آن است که توسعه را به علمی جذاب مبدل می‌کند. ما در این نوشتار قصد پرداختن به یکی از جالب‌ترین و مهم‌ترین نمونه‌های توسعه در منطقه‌ای که زمانی فقر همه جا را فرا گرفته بود داریم. در این کتاب به بنگلادش سفر می‌کنیم تا با معجزه توسعه آن آشنا شویم. لازم به ذکر است که مطالعه حاضر بر مبنای آثاری است که پیرامون بنگلادش نوشته شده و به توسعه آن ارتباط دارند. در اینجا بخش اعظمی از کار را مدیون داگلاس سی. نورث و مشتاق حسین خان هستیم که هر دو ابزار نظری و تاریخی کار را در اختیار قرار داده‌اند. هم‌بنطور مدیون سایر نویسندگانی هستیم که اطلاعات ارزشمندی از موارد مهمی همچون اصلاحات ارضی ارائه کرده‌اند.

۱. مقدمه

آن‌ها از جایی در انتهای نمودار، نزدیک به محور افقی درخواستند.
(در پاسخ به گالور و نمودار معروفش در کتاب سفر بشریت^۱)

بنگلادش کجاست؟

کشوری که قرار است داستان آن را روایت کنیم، تا پیش از سال ۱۹۷۱ پاکستان شرقی نام داشت و در پی جنگ استقلال، با نام **بنگلادش** از **پاکستان غربی** جدا شد. بنگلادش پدیده عجیب این قرن است، زیرا اگر شرایط اولیه‌ای^۲ را که این کشور با آن آغاز کرد در نظر بگیریم، توسعه بعدی آن چیزی کمتر از معجزه نیست. درباره این کشور باید گفت همه آنچه که لازمه توسعه است در زمان و مکانی مناسب دست به دست هم دادند تا این کشور از تله فقر شدید و نظم سیاسی شکننده عبور کند و امروز به جایگاهی برسد که هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی شباهتی با گذشته خود نداشته باشد. در حد اشاره‌ای به آن شرایط اولیه باید گفت که این کشور، اقتصادی کاملاً کشاورزی مبتنی بر پرورش برنج و جوت^۳ بود. جمعیت بسیار، فقر شدید، قحطی‌های مکرر و وضعیت تله مهارت ناچیز، این کشور را در دورهای مکرر فقر و توسعه‌نیافتگی گیر انداخته بود. اگر ترکیبی تصادفی از مهاجرت طبقه فئودال و زمین‌داران بزرگ در زمان استقلال ۱۹۴۷، انباشت سرمایه اولیه در خلال سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۵ و توسعه‌گرایی ائتلاف مسلط و رخداد بین‌المللی معافیت بنگلادش از محدودیت صادرات منسوجات به بازارهای خارجی در دهه هشتاد میلادی نبود، بعید بود که این کشور بتواند بعدها جایگاه دومین تولیدکننده پوشاک جهان را به خود اختصاص دهد. مورد اول و اصلاحات ارضی متعاقب آن نشان

۱. اودد **گالور** در کتاب **سفر بشریت** نمودار معروفی دارد که قانون مالتوسی و لغو آن را برای بخش اعظمی از تاریخ اقتصاد نشان می‌دهد. این کتاب توسط محمدرضا فرهادی‌پور ترجمه و به همت نشر سنور منتشر شده است.

2. Initial Conditions

3. Jute

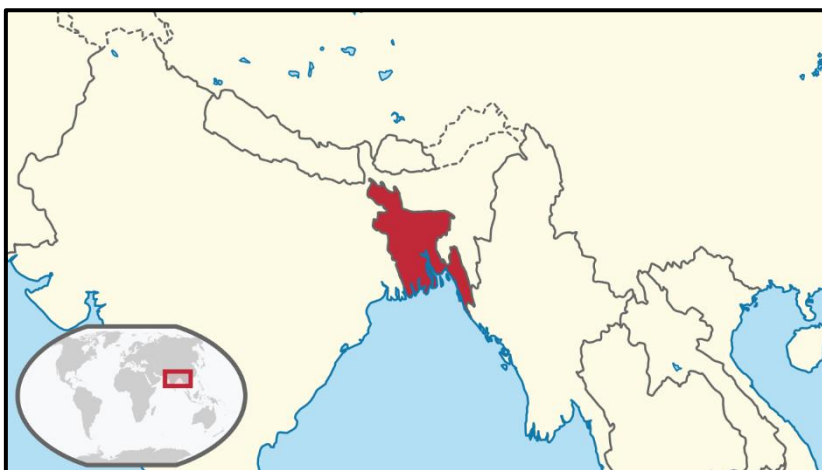
از این بود که بر خلاف پاکستان، در بنگلادش یک طبقه مسلط زمین‌دار بزرگ که از اصلاحات اقتصادی ممانعت کند وجود نداشت یا کاملاً ضعیف بود؛ چون بخش بزرگی از طبقه زمین‌دار در نتیجه جنگ از آن منطقه رفتند. مورد دوم، موجب تجمع منابع و رانت در دست عده‌ای از نخبگان سیاسی و اقتصادی شد که توانستند بعدها در دهه هشتاد میلادی، ورود به صنعت پوشاک را تأمین مالی کنند؛ زیرا این صنعت نشت و سرریزهای مثبت بسیاری در بنگلادش ایجاد کرد و چشم‌انداز روشنی داشت. در کنار همه این‌ها، دولت مستقر و ائتلاف مسلط در دهه هشتاد نیز توسعه‌گرا بود و انتقال یادگیری فناورانه از کره جنوبی را مورد تشویق و حمایت‌های سیاسی قرار داد و در نهایت، بخت معافیت بنگلادش از صادرات به بازارهای خارجی، مقیاس گسترده‌ای برای صنعت پوشاک ایجاد کرد. صنعت پوشاک در بنگلادش از نظر ابعاد و اندازه اهمیت، مانند صنعت نفت در ایران است.

هدف این کتاب از روایت این رخدادها آن است که نشان دهد توسعه امری ساده و قابل تقلیل به تنها یک یا دو عامل نیست. توسعه، داستان پیچیده و غامضی است و بنگلادش گواه همین موضوع است.

کشورها و جوامع بسیاری توانسته‌اند از تله فقر فرار کرده و به سطوح درآمد متوسط و حتی درآمد بالا برسند. با وجود هشدارهایی که درباره تله درآمد متوسط داده می‌شود و حتی با وجود نابرابری در ثروت و توسعه اقتصادی که همچنان در میان بسیاری از کشورها وجود دارد، نباید تلاش‌ها برای توسعه و فقرزدایی را که در دهه‌های گذشته صورت گرفته، نادیده انگاشت. با این حال، همچنان باید تکرار کرد که توسعه داستان پیچیده‌ای است و به راحتی ممکن نیست. این کتاب، داستان شگفت‌انگیز توسعه را در کشوری روایت می‌کند که شاید برای بسیاری آشنا نباشد و حتی بسیاری ممکن است نتوانند آن را روی نقشه شناسایی کنند. این کشور با وجود جمعیت بسیار و گرفتاری در تله فقر شدید در روزهای اولیه، از بدو تأسیس تا به امروز در مسیری رو به توسعه از نظر سیاسی و اقتصادی حرکت کرده است.

تاریخ کشور، ترکیبی پر حادثه از آشفتگی و صلح و همچنین رفاه و فقر است. قلمرویی که اکنون بنگلادش را تشکیل می‌دهد، طی پنج‌ونیم قرن از سال ۱۲۰۱ تا ۱۷۵۷ میلادی، تحت فرمانروایی مسلمانان بود. پس از آن بریتانیا به مدت نزدیک به ۱۹۰ سال از ۱۷۵۷

تا ۱۹۴۷ بر کل شبه‌قاره هند، از جمله این قلمرو حکومت کرد. با پایان یافتن سلطه بریتانیا در اوت ۱۹۴۷، شبه‌قاره به هندوستان و پاکستان تقسیم شد و بنگلادش بخشی از پاکستان شد و پاکستان شرقی نام گرفت. در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ پس از پیروزی در جنگ آزادی (از ۲۵ مارس تا ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱) به‌عنوان کشوری مستقل به نام بنگلادش در نقشه جهان ظاهر شد. این کشور از زمان تأسیس تا به امروز نمونه‌ای جالب از توسعه سیاسی و اقتصادی بوده و طبیعتاً، هم برای اندیشمندان حوزه سیاست و هم محققین حوزه اقتصاد مورد جالبی است که ارزش تحقیق بیشتر را دارد.



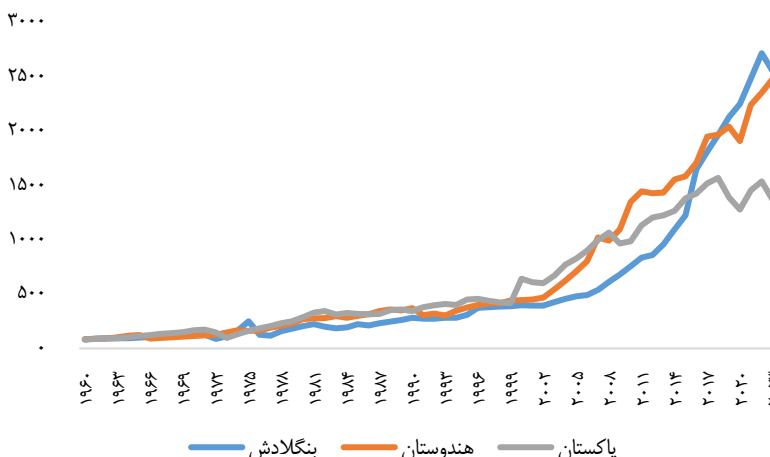
پاکستان شرقی

ما در این کتاب، پنج مرحله اساسی تحول بنگلادش یا همان پاکستان شرقی را بررسی می‌کنیم. به‌نظر ما تغییرات شگرفی در حوزه سیاست و اقتصاد رخ داده است. مرحله اول و دوم که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱ به طول انجامید، داستان نزاع بر سر تقسیم رانت و قدرت در دو پاکستان است که در نهایت به جنگ استقلال منتهی شد. اما سه مرحله بعدی که از ۱۹۷۱ تا به امروز ادامه دارد بیشتر تغییرات نهادی اساسی را نشان می‌دهد. این دوره، حرکتی بود از اقدراگرایی نظامی به یک دموکراسی رقابتی اما حامی‌پرورانه و مشتری‌گرا^۱ و درعین‌حال، حرکت از نظام اقتصاد کشاورزی به اقتصادی

۱. هر دو عبارت را معادل Clientelism گرفته‌ایم.

بر پایه صنعت و تولید اما با خصلت کاربر^۱. با این حال روند توسعه بنگلادش از ۱۹۷۱ در مقایسه با پاکستان روندی باثبات‌تر بوده است. نمودار زیر روند رشد درآمد سرانه را در میان کشورها به صورت مقایسه‌ای نشان می‌دهد.

تولید سرانه ناخالص داخلی (دلار آمریکا)



همانطور که از نمودار مشخص است، بنگلادش از سال ۱۹۷۵ که نظم سیاسی باثبات‌تری بر خود دید، تا سال ۲۰۲۰ روند با ثباتی را طی کرده است. سازماندهی کمتر متمرکز قدرت سیاسی (غیبت طبقه فردااست زمین‌دار) در این کشور، به کارآفرینان سیاسی طبقه متوسط اجازه داد تا دسترسی خود را به منابع توسعه دهند و فرصت‌هایی را برای بسیاری از آن‌ها ایجاد کرد تا وارد فعالیت‌های تولیدی مانند صنعت پوشاک شوند. این که چرا برخلاف پاکستان، در بنگلادش طبقه زمین‌دار فتودال با قدرت متمرکز وجود نداشت تا مانع بسیاری از تحولات از جمله توسعه صنعتی شود، موضوع فصل‌های آتی است. اما در حد توضیح کوتاه باید اشاره داشت ریشه طبقه زمین‌دار قدرتمند و سازماندهی متمرکزتر قدرت در پاکستان به زمان استعمار باز می‌گردد که در آن انگلستان به صورت تصنعی، طبقه زمین‌دار فتودال با محوریت ایالت پنجاب ایجاد کرد.^۲ در بنگلادش، جابجایی

1. labor incentives

۲. عمران علی (تاریخ‌دان اقتصادی پاکستان) مطالعات بسیاری در این زمینه دارد.

گسترده و اصلاحات ارضی این طبقات را ضعیف کرد و موجب سازماندهی کمتر متمرکز قدرت در بنگلادش شد.

در فصل دوم، به چارچوب نظری این کتاب خواهیم پرداخت. فصل سوم موضوع زمین و اصلاحات ارضی در بنگلادش است و در فصل‌های چهارم تا نهم، تکامل سیاسی و اقتصادی بنگلادش مورد بحث قرار خواهد گرفت. فصل دهم و یازدهم نیز چالش‌هایی را بررسی می‌کند که بنگلادش در شرایط فعلی برای توسعه بیشتر با آن مواجه است. امید که این کتاب، سرآغاز مطالعات جدی‌تری در زمینه توسعه آسیای جنوبی باشد.

۲. رانت به مثابه ابزاری برای کنترل خشونت

خاستگاه حقوق مالکیت و نظام‌های حقوقی، تعریف حقوق نخبگان است.
(داگلاس نورث)

چارچوب نظری

نورث، والیس و وینگست که از این به بعد آن‌ها را «ن.و.و» می‌نامیم، موفقیت در توسعه اقتصادی را در درجه اول به بهبود و توسعه نهادها مرتبط می‌دانند.^۱ با این حال، آن‌ها از تفکر متعارف درباره توسعه نهادی در کشورهای در حال توسعه فاصله می‌گیرند؛ تفکری که معتقد است کشورهای در حال توسعه باید از نهادهای موفق‌ترین کشورهای با درآمد بالا تقلید کنند. آن‌ها با این پیش‌فرض شروع می‌کنند که همه جوامع باید با خشونت مقابله کنند و این که «در بیشتر جوامع در حال توسعه، افراد و سازمان‌ها فعالانه از خشونت برای جمع‌آوری ثروت و منابع استفاده یا تهدید به استفاده از آن می‌کنند». بنابراین، برای توسعه اقتصادی، خشونت باید مهار شود. ن.و.و استدلال می‌کنند که جوامع در حال توسعه، خشونت را از طریق دستکاری منافع اقتصادی توسط نظام سیاسی محدود می‌کنند، به نحوی که با ایجاد رانت، گروه‌ها و افراد قدرتمند خودداری از استفاده از ظرفیت خشونت را به نفع خود بدانند.

ن.و.و چنین جوامعی را نظم‌های دسترسی محدود (LAOs)^۲ می‌نامند؛ منظور این سه، ترتیبات اجتماعی است که از استفاده از خشونت توسط سازمان‌ها جلوگیری می‌کنند. در این نظم‌ها، اعضای ائتلاف مسلط (که عمدتاً نخبگان اقتصادی و سیاسی هستند) از موقعیت‌های ممتاز خود برای ایجاد رانت استفاده می‌کنند و با این کار، همکاری همه

۱. کتاب خشونت و نظم‌های اجتماعی از نورث، والیس و وینگست یکی از چارچوب‌های مفهومی تفسیر تاریخ بشر است.

2. Limited Access orders

نخبگان را (که ائتلاف مسلط را تشکیل می‌دهند) تضمین می‌کند. منبع اصلی رانت‌ها در ائتلاف، توانایی استفاده از ائتلاف برای اجرای ترتیبات درون سازمانی اعضای ائتلاف است و رانت‌ها، چسبی هستند که ترتیبات نهادی بین اعضای ائتلاف مسلط را در کنار هم نگه می‌دارند. بنابراین، همانطور که آن‌ها استدلال می‌کنند، ایجاد رانت‌ها و ساختار آن، منطق **نظم‌های دسترسی محدود** است و سازوکاری را فراهم می‌کند که توسط آن امکان بروز خشونت کنترل می‌شود.

انواع نظم

آن‌ها بین سه نوع نظم دسترسی محدود، بسته به سطح توسعه اقتصادی و سیاسی آن‌ها تمایز قائل می‌شوند. نوع اول، **نظم دسترسی محدود شکننده**^۱ است که در آن، ائتلاف مسلط به‌سختی می‌تواند خود را در برابر خشونت داخلی و خارجی حفظ کند و ظرفیت خشونت، خود عامل تعیین‌کننده اصلی توزیع رانت و منابع است. نمونه‌هایی از نظم‌های شکننده عبارت‌اند از افغانستان، عراق، جمهوری دموکراتیک کنگو، سوریه و چندین جامعه متأثر از مناقشه در خاورمیانه و آفریقای سیاه. نوع دوم، **نظم دسترسی محدود پایه**^۲ است، که در آن دولت در مقایسه با نظم‌های شکننده به‌خوبی استقرار یافته و اصلی‌ترین سازمان بادوام است، اگرچه سازمان‌های غیردولتی هم ممکن است در چارچوب ائتلاف مسلط وجود داشته باشند. در این نوع نظم، امتیازات و سازمان‌های نخبگان از نزدیک با ائتلاف و اغلب با دولت یکسان است، زیرا اعضای نخبگان و غیرنخبگان به دلیل ترس از سلب مالکیت، تمایلی به ایجاد سازمان‌های خصوصی و مستقل مهم اقتصادی ندارند. نمونه‌هایی از نظم‌های دسترسی پایه عبارت‌اند از میانمار، کوبا، کره شمالی و بسیاری از کشورهای جهان عرب. نوع نهایی، **نظم دسترسی محدود بالغ**^۳ است که در آن، ائتلاف مسلط، از سازمان‌های مختلفی از خارج از دولت و همچنین در داخل آن حمایت می‌کند، یا از ایجاد آن‌ها ممانعت نمی‌کند. باین‌حال، ائتلاف مسلط، دسترسی به سازمان‌هایی را که دولت اجازه می‌دهد و از آن‌ها حمایت می‌کند، محدود و در نتیجه رقابت را نیز محدود می‌کند و برای حفظ خود و جلوگیری از خشونت، رانت ایجاد می‌کند. نمونه‌هایی از نظم‌های بالغ شامل اکثر کشورهای آمریکای لاتین، چین،

۱. Fragile Order - وضعیتی که در جوامع آفریقایی، جنوب آسیا و خاورمیانه متداول است.

2. Basic Limited Access Order

3. Mature Limited Access Order

هندوستان و آفریقای جنوبی است. در این نوع نظم‌ها معمولاً ایجاد سازمان‌های سیاسی و اقتصادی مستقل از ائتلاف مسلط ممکن است و اگرچه با محدودیت‌های اندکی به همان دلیل حفظ رانت مواجه است، اما چشم انداز بلندمدت مثبتی برای سازمان‌ها از نظر ثبات وجود دارد.

اگرچه اکثر کشورهای درحال توسعه به یکی از سه نوع نظم دسترسی محدود تعلق دارند، ن.و.و نظم اجتماعی کشورهای توسعه یافته را نظم‌های دسترسی باز می‌دانند. آن‌ها استدلال می‌کنند که نظم دسترسی باز، از پشتیبانی نهادهایی که از دسترسی آزاد و رقابت حمایت می‌کنند برخوردار است. در نظم‌های باز، دولت از طریق کنترل خود بر ارتش و پلیس، انحصار خشونت بالقوه یا بالفعل دارد، درحالی که وجود نهاد قدرتمند قانون اساسی همچنین به سازمان‌های خصوصی اجازه می‌دهد تا استفاده از نیروی نظامی و پلیس توسط دولت را کنترل کنند. ویژگی تعیین کننده این نظم‌ها در مقایسه با نظم‌های دسترسی محدود این است که تعاملات بین گروه‌های نخبگان مختلف و همچنین بین نخبگان و غیرنخبگان از طریق نهادهای غیرشخصی صورت می‌گیرد و حاکمیت قانون به صورت بی طرفانه برای همه شهروندان اجرا می‌شود. در مقابل، تبادلات بین نخبگان در نظم دسترسی محدود، به ویژه دو نظم اول، از طریق تعاملات شخصی (آشنایی و رفیق بازی) صورت می‌گیرد. بنابراین، برای گذار از نظم دسترسی محدود به نظم دسترسی باز (یعنی برای پیوستن کشور درحال توسعه به صفوف کشورهای توسعه یافته)، نخبگان باید این را به نفع خود ببینند تا مبادلات غیرشخصی را گسترش دهند و با انجام این کار، دسترسی سازمان‌هایی که رانت‌ها را در جامعه ایجاد و حفظ می‌کنند، به تدریج افزایش دهند. ن.و.و سه شرط آستانه (حد نصابی) را شناسایی می‌کنند که روابط غیرشخصی بین نخبگان را ممکن می‌سازد: (۱) حاکمیت قانون برای خود نخبگان، (۲) حمایت از سازمان‌های دائمی خصوصی و عمومی و امکان شکل گیری سازمان بادوام خارج از ائتلاف نخبگان و (۳) کنترل سیاسی یکپارچه بر سازمان‌های دارای ظرفیت خشونت. تعداد بسیار اندکی از کشورهای درحال توسعه که به طور سنتی تعریف شده‌اند، سه شرط آستانه را برآورده کرده و به نظم آزاد انتقال یافته‌اند. در میان آن‌ها، شیلی و کره جنوبی معجزه محسوب می‌شوند (نورث و والیس، ۲۰۰۹).

در این چارچوب نظری، کلید فهم حرکت بین نظم‌ها این است که نخبگان مسلط در هر نظم به واسطه بزرگ‌تر شدن کیک رانت در نتیجه افزایش مبادلات اقتصادی با سایر گروه‌های خارج از نظم، سود و منفعت ببرند یا به عبارتی، منفعت ناشی از افزایش دسترسی به سایر گروه‌ها بر کاهش منفعت به دلیل ورود همان گروه‌ها بچربد. مثلاً در مورد بنگلادش خواهیم دید که در مقطعی ورود و دسترسی بیشتر سایر گروه‌ها، رانت ائتلاف مسلط را کاهش نداد و همین موجب حرکت این کشور از نظم دسترسی محدود شکننده به نظم دسترسی محدود اما با ویژگی‌های بلوغ شد.

واضح است که این حرکت، یک‌طرفه نیست و کشورهای درحال توسعه اغلب از پایه به شکننده یا از بالغ به پایه عقب نشینی می‌کنند. بینش نورث، والیس و وینگست مبنی بر این‌که ایجاد رانت در داخل ائتلاف مسلط برای درک چگونگی مدیریت نظم‌ها برای محدودسازی خشونت (که در غیر این صورت ممکن است کشور را بی‌ثبات کند) مهم است، زیرا نشان می‌دهد که رانت می‌تواند نقش مثبتی در توسعه اقتصادی ایفا کند، برخلاف نقش منفی فعالیت‌های رانت‌جویانه مستقیم غیرمولد بر توسعه اقتصادی که توسط اقتصاددانانی مانند کروگر (۱۹۷۴) و باگواتی (۱۹۸۲) مورد تأکید قرار گرفته است. علاوه بر این، نقش محوری که نهادهای شخصی در سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی در کشورهای درحال توسعه در چارچوب نظریه ن.و.و ایفا می‌کنند، برخلاف اهمیت نهادهای مبتنی بر قانون در کشورهای توسعه‌یافته، تفاوت ماهیت نهادهای اقتصادی بین کشورهای درحال توسعه و توسعه‌یافته را برجسته می‌کند. بااین‌حال نقد به این چارچوب آن است که آن‌ها بین انواع مختلف بازیگران اقتصادی و این‌که چه منافع خاصی ممکن است به حفظ نظم دسترسی محدود یا گشودن دسترسی کمک کنند، تفاوتی قائل نمی‌شوند. ما با استفاده از این چارچوب نظری و ادغام مباحث و نکاتی که آن را وادار ویلیام استرلی^۱ هستیم به سراغ تحلیل یکی از کشورهای آسیای جنوب شرقی، یعنی

۱. William Easterly - استرلی در مقاله «ایدئولوژی توسعه»، ضمن تأکید بر نیاز جوامع توسعه‌نیافته برای حرکت به سمت الزامات اقتصاد بازار آزاد، از جامع نبودن نسخه‌های تجویزی نهادهای اقتصادی بین‌المللی و نادیده‌انگاشتن ویژگی‌های داخلی، بومی و استقلال سیاسی این کشورها انتقاد می‌کند و دیدگاهی که معضل فقر و عقب‌ماندگی را، تنها، مسئله‌ای فنی و غیراجتماعی می‌داند، به چالش می‌کشد. از نظر او، کشورهایی توسعه‌یافته شناخته می‌شوند که به اندازه کافی خوش‌اقبال بودند که توانستند پیش از ظهور توسعه‌گران ترقی یابند. درست همان‌طور که نابرابری در انقلاب صنعتی، مارکسیسم را پدید آورد و در عقب‌ماندگی روسیه، لنینیسم جوانه زد، با اجرای برنامه‌های دستوری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و نتایج نامطلوب آن‌ها نیز شاهد روی کار آمدن دولت‌های تندرو و ضدغربی و قوت گرفتن بنیادگرایی مذهبی در برخی مناطق جهان هستیم. (به نقل از ترجمه دکتر فرشاد رومی از «ایدئولوژی توسعه»)

بنگلادش می‌رویم. کشوری که نقطه آغاز آن، علت شکل‌گیری آن و معجزه فقرزدایی و تحولات مثبت سیاسی آن، شاید از مهم‌ترین رخداد‌های قرن بیست و یکم باشد. لازم به ذکر است که در پارادایم ن.و.و که بعدها توسط مشتاق حسین خان و پریچت^۱ نیز بیشتر بسط یافت، بر خلاف نظریه‌های دیگر^۲، مردم جزئی از منابعی هستند که ائتلاف‌های مختلف می‌توانند در نتیجه رسیدن به اهداف خود، از بسیج آن‌ها استفاده کنند. پول، مردم و سلاح، بخشی از تهدید خشونت ائتلاف‌ها و سازمان‌ها هستند.

۱. Lant Pritchett - از پریچت کتاب «توسعه به مثابه توانمندسازی حکومت» توسط جعفر خیرخواهان و مسعود درودی ترجمه و به همت انتشارات روزنه منتشر شده است.

۲. در چارچوب عجم اغلو، جانسون و رابینسون، بازی موش و گربه میان سازمان‌ها نیست بلکه میان جامعه (مردم) و گروه نخبگان (دولت) است.

۳. اصلاحات ارضی در بنگلادش

مهاجرت نخبگان زمین‌دار

مفهوم اصلاحات ارضی دو جنبه متفاوت دارد، اصلاح مالکیت ارضی و بهره‌برداری ارضی، یا اصلاح استفاده. اصلاح مالکیت زمین به تغییر الگوی مالکیت زمین اشاره دارد. توزیع از مالکان بزرگ به مالکان کوچک‌تر، تنها یکی از جنبه‌های این نوع تغییر است. اصلاح کاربری اراضی به تغییر در الگوی کشت یا شرایط کشاورزی و مقیاس عملیات اشاره دارد و اصلاحات در این زمینه ممکن است مستقل از اصلاح مالکیت زمین باشد یا صرفاً به‌صورت غیرمستقیم با آن مرتبط باشد. در بنگلادش هیچ سیاستی در خصوص مورد دوم به چشم نمی‌خورد.

در منطقه جغرافیایی که اکنون شامل بنگلادش می‌شود، تنها دو اقدام عمده ارضی طی دوپست سال گذشته انجام شده است. یکی از آن‌ها روابط تولیدی فئودالیستی را رسمیت بخشید و دیگری آن‌ها را لغو کرد. روابط تولیدی فئودالیستی در مقیاس کامل در هندوستان توسط دولت استعماری از طریق **قانون اسکان دائمی ۱۷۹۳** برقرار شد. هدف اصلی قانون ۱۷۹۳، ایجاد طبقه‌ای از اشراف زمین‌دار وفادار بود و این امر نظام جمع‌آوری درآمد را که از نظر نیروی انسانی، پول و زمان برای دولت استعماری پرهزینه شده بود، غیرمتمرکز کرد.

اگرچه قانون ۱۷۹۳ بعداً با اصلاحات مختلفی روبرو شد که حقوق و منافع زمین‌داران را محدود و واسطه‌های بیشتری را زیر نظر آن‌ها ایجاد کرد و حقوق بیشتری نیز به زارعان داد، اما این نظام، دولت استعماری را قادر ساخت تا اهداف خود را برای بیش از ۱۵۰ سال محقق کند. در این دوره طولانی، بسیاری از جنبش‌ها و شورش‌های دهقانی در سرتاسر بنگال به وقوع پیوست، اما این جنبش‌ها غیرسازمان‌یافته، پراکنده و بر

موضوعات مختلف در مناطق خاص متمرکز بودند. این جنبش‌ها تنها در دهه‌های سی و چهل قرن بیستم سازمان‌دهی اساسی یافتند، اما در آن زمان هم تلاش‌های آن‌ها تنها در جهت اصلاح برخی عناصر استثمارگر و شکنجه‌گر بود، نه سرنگونی کامل نظام زمین‌داری. تنها یک بار در این مدت طولانی، تلاشی برای تغییر نظام با حمایت مردمی صورت گرفت. این تلاش در سال ۱۹۳۷ صورت گرفت، یعنی زمانی که انتخابات مجلس قانونگذاری بنگال توسط حزب کریشاک پراجا^۱ به رهبری فضل هوکه^۲، با وعده لغو نظام زمین‌داری و رهایی کشاورزان از بدهی به زمین‌دارها برگزار شد. این حزب نتوانست اکثریت را در انتخابات به دست آورد، بنابراین مجبور به تشکیل دولت ائتلافی با مسلم لیگ^۳ (اتحادیه مسلمانان هندوستان) که نماینده منافع زمین‌داران بود، شد. حزب پراجا در نهایت مجبور شد ایده الغای نظام زمین‌داری و فئودالیسم را کنار بگذارد، اگرچه یک وعده اصلاحی محقق شد و توسط نهاد هیئت‌های تسویه بدهی در سراسر بنگال میلیون‌ها کشاورز بدهکار از چنگال بدهی‌های موروثی به زمین‌داران رها شدند (عبدالله، ۱۹۷۶).

وضعیت نامناسب زمین‌داری و اختلافات زمین‌داران و زارعان منجر به درج این موضوع در کمیسیون تحقیق درباره شرایط ارضی پس از قحطی بنگال شد. این کمیسیون، در سال ۱۹۴۶ لغو نظام زمین‌داری در بنگال و جایگزینی آن را با حل‌وفصل مستقیم بین دولت و کشاورز توصیه کرد. بریتانیایی‌ها پیش از انجام این کار، هندوستان را ترک کرده بودند. در عرض سه سال از استقلال، نظام زمین‌داری در نتیجه قانون تملک و اجاره ایالت بنگال شرقی مصوب مجلس قانونگذاری بنگال شرقی در ۱۶ فوریه ۱۹۵۰، ملغی شد. این امر توسط دولت مسلم لیگ انجام شد که به‌عنوان بخشی از قانون ۱۹۳۷ دولت ائتلافی، قبلاً با الغای نظام زمین‌داری مخالفت کرده و جنبش‌های دهقانی را با هدف اصلاح نظام بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۹ به‌طرز بی‌رحمانه سرکوب کرده بود.

این که چگونه ممکن بود این حکومت دست به چنین گامی انقلابی بزند و تقریباً بدون مخالفت آن را انجام دهد، نیاز به بررسی کامل دارد، اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل، وضعیت ایجاد شده در نتیجه تجزیه هندوستان است. تا پیش از سال ۱۹۴۷، اکثریت زمین‌دارها در بنگال شرقی هندو بودند، درحالی‌که اکثر زارعان مسلمان بودند.

1. Krishak Sramik Party

2. A. K. Fazlul Huq

3. Muslim League

پس از تقسیم، اکثر کسانی که منطقه را ترک کردند هندوی زمین‌دار بودند و این مهاجرت فرصتی برای کشاورزان مسلمان و زارعان برای تسلط بر جامعه روستایی ایجاد کرد. این وضعیت، همراه با فلسفه سیاسی ذاتی حزب مسلم لیگ برای حمایت از حقوق مسلمانان، انگیزه کافی برای حمایت از قانون ۱۹۵۰ ایجاد کرد، حتی اگر اجرای آن تا حدی بر مسلمانان زمین‌دار آن زمان تأثیر گذاشت (عبدالله، ۱۹۷۶).

مهاجرت زمین‌داران بزرگ هندو و اصلاحات ارضی به این معنی بود که طبقه‌ای زمین‌دار با قدرت متمرکز مانند پاکستان، دیگر در بنگلادش وجود نداشت تا از تغییرات نهادی بعدی ممانعت کند. ظهور صنعت در بنگلادش را نیز باید از این دریچه تحلیل کرد.

قانون ۱۹۵۰ دو هدف عمده داشت:

- الغای تمام بهره‌های دریافتی رانتی واسطه‌ای در تمام زمین‌ها (اعم از کشاورزی و غیر کشاورزی).
- تعیین سقفی برای زمین‌های قابل کشت به صورت ۳۳.۳ جریب برای هر خانواده.

زمین‌هایی که بیش از این حدنصاب‌ها (۳۳.۳ جریب معادل ۱۳.۵ هکتار برای هر خانواده) بودند باید تحت تملک دولت قرار می‌گرفت و بین کشاورزان دارای حُسن‌نیت و وفادار که کمتر از ۳ هکتار داشتند توزیع می‌شد. طبیعتاً این قانون نیز همچون تمامی جنبه‌های دولت‌سازی و افزایش ظرفیت دولتی، موجب افزایش درآمد و ظرفیت دولت شد. اما این که آیا به تمام اهداف خود رسید یا نه همچنان موضوع بحث است. طبقات بزرگ زمین‌دار هندو رفتند، اما وضعیت اقتصادی کشاورزان و زارعان چندان بهتر نشد و این قانون بعدها در دهه ۶۰ میلادی نیز اصلاح شد، زیرا چالش‌های بسیاری از جمله نامشخص بودن تعریف خانواده در بنگلادش بر سر راه اجرای آن وجود داشت. **با این حال، ظاهراً تجزیه هندوستان و مهاجرت زمین‌داران بزرگ، گام اولیه‌ای بود که کمک کرد بنگلادش بر خلاف پاکستان به مراحل اولیه توسعه قفل و زنجیر نشود.** با این حال مواردی همچون اصلاحات ارضی و الغای فتوالیسم اگرچه شرط لازم توسعه هستند، اما شرط کافی نیستند. آنچه در فصول بعدی به آن خواهیم پرداخت شروط

دیگری بودند که به صورت تصادفی پدید آمدند. با این حال، برای کشوری که در سال ۱۹۷۱ از پاکستان نیز استقلال یافت، فقدان فنودالیسم موهبتی بود؛ اگرچه کشور در آن زمان در فقر شدید قرار داشت و هیچ چشم‌اندازی از بهبود اقتصادی وجود نداشت.

۴. استقلال یک ملت

تولد بنگلادش

بنگلادش در سال ۱۹۷۱ و پس از دو تقسیم خشونت آمیز به وجود آمد که هر کدام ناشی از ناتوانی نخبگان در توافق بر سر توزیع رانت بود. متعاقباً این کشور برای دستیابی به ثبات سیاسی بر اساس سازوکارهای مختلف توزیع رانت در میان نخبگان خود تلاش کرده است. در بحبوحه بی ثباتی چشمگیر دهه ۷۰، عملکرد اقتصادی آن در دهه ۸۰ بهبود یافت. بنابراین، تجربه این کشور، مطالعه موردی جالبی را برای بررسی و تشریح چارچوب توسعه در یک نظم دسترسی محدود فراهم می کند.

فراز و فرود نظم سیاسی بنگلادش

قلمرو جغرافیایی بنگلادش، که در آن زمان پاکستان شرقی نامیده می شد، برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ زمانی که حکومت استعماری بریتانیا پایان یافت، از مناطق داخلی خاکی شرقی بنگال جدا شد. برخلاف بنگال غربی که در هندوستان باقی مانده بود و در آن زمان به طرز چشمگیری صنعتی شده بود، بنگال شرقی تقریباً به طور کامل یک اقتصاد کشاورزی بود که برنج و جوت را پرورش می داد. در دهه ۱۹۶۰، پس از دستیابی به صنعتی سازی بسیار محدود، مجموعه دیگری از رویارویی های خشونت آمیز بین نخبگان در دو منطقه پاکستان در سال ۱۹۷۱ با استقلال پاکستان شرقی به اوج خود رسید، از آن نقطه به بعد این منطقه جدید که به نام بنگلادش شناخته می شود، متولد شد. در سال های اخیر، بنگلادش در قامت کشور در حال توسعه نسبتاً با رشد بالا با پایگاه تولیدی قابل توجهی که ریشه در صنایع پوشاک و نساجی دارد، ظاهر شده، اما دارای ساختار حکومتی و نظام سیاسی ظاهراً ناکارآمد با بن بست سیاسی مکرر بین احزاب سیاسی اصلی است. ما تکامل نظم دسترسی محدود را در بنگلادش به عنوان یک انتقال از یک نظم

پایه به نسخه نهایی که دارای عناصر بلوغ است بررسی خواهیم کرد. این نظم آسیب‌پذیر بوده و در توانمندسازی و حفظ سازمان‌های مولد پیچیده با مشکلاتی مواجه است. در واقع، ما استدلال خواهیم کرد که به‌نظر می‌رسد تنش و چالشی بین ظرفیت نظم‌های دسترسی محدود در کشورهای بسیار فقیر برای دستیابی به ثبات سیاسی پایدار بر اساس سازگاری سازمان‌های سیاسی و توانایی آن‌ها برای کمک به توسعه سازمان‌های مولد وجود دارد.

این تحلیل با نظریه اصلاحات و حکمرانی خوب در تضاد است که بسیاری از تلاش‌های اصلاحی را در بنگلادش نشان می‌دهد، اما نتایج بسیار محدودی از نظر دستیابی به نمرات بهتر در «شاخص حکمرانی خوب» دارد. تناقض نمرات ضعیف در معیارهای حکمرانی خوب و رشد پایدار طی دو دهه گذشته، دو نوع پاسخ ایجاد کرده است. پاسخ غالب این بوده که بگوییم رشد در بنگلادش نمی‌تواند پایدار بماند مگر این که پیشرفت در زمینه حکمرانی خوب به‌سرعت حاصل شود. از سوی دیگر، انفعال و عدم تعهد نخبگان حاکم به اجرای هر یک از این اصلاحات حاکی از آن است که ارزیابی خصوصی آن‌ها کاملاً متفاوت است. اقدامات آن‌ها حاکی از آن است که دستور کار حکمرانی خوب، به مشکلات روزمره انباشت سرمایه و مدیریت رانت سیاسی آن‌ها نمی‌پردازد.

با توجه به آسیب‌پذیری رشد در کشورهایی مانند بنگلادش، بهبود حکمرانی به‌وضوح برای حفظ رشد ضروری است. اما ممکن است اولویت‌های حکمرانی، آن‌هایی نباشند که دستور کار حکمرانی خوب مشخص می‌کند. به همین ترتیب، نظریه حکمرانی خوب به‌وضوح به نخبگان دستور کار اصلاحی قابل اجرا نمی‌دهد، زیرا مشکل چگونگی حفظ ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه را نادیده می‌گیرد. نظم اجتماعی که به وجود آمده، آسیب‌پذیر است و ضعف‌های حیاتی باید شناسایی و برطرف شوند. چارچوب نظم دسترسی محدود بر نحوه تخصیص رانت برای دستیابی به توقف خشونت متمرکز است. برخی از این راه‌ها برای دستیابی به ثبات سیاسی ممکن است موفق‌تر از سایر روش‌ها در زمینه کشورهای خاص باشند و برخی ممکن است فرصت‌های رشد بیشتری را نسبت به دیگران ارائه دهند. این تفاوت‌ها باید از منظر سیاسی بررسی شوند تا اولویت‌های

سیاستی ایجاد شود که همزمان به الزامات سیاسی کنترل خشونت و الزامات اقتصادی رشد پایدار بپردازد.

دشواری دستیابی به بهبودها از نظر حکمرانی خوب ارتباط زیادی با این واقعیت دارد که ایجاد رانت برای جلب رضایت نخبگان قدرتمند، اغلب موضوعی خارج از ساختار قوانین رسمی دولت است. درحالی که تخصیص رانت برای دستیابی به ثبات سیاسی آشکارا حیاتی است، برخی از روش‌های تخصیص رانت نتوانسته‌اند به صلح و ثبات دست یابند و برخی از انواع رانت‌ها برای اقتصاد بسیار مضر بوده است. سایر روش‌های تخصیص رانت به میزانی از ثبات دست یافته‌اند و برخی از انواع رانت‌ها رشد را افزایش داده یا دست‌کم با تداوم رشد سازگار بوده‌اند. با بررسی برخی از این تفاوت‌ها در اثرات سیاسی و اقتصادی الگوهای مختلف تخصیص رانت، می‌توانیم درک خود را از نحوه عملکرد و تکامل نظم سیاسی در بنگلادش در پاسخ به این عملکرد بهبود بخشیم. اگر استراتژی‌های اصلاحی، مبتنی بر درک مناسب از چالش‌های پیش روی عملکرد نظم دسترسی محدود در یک کشور خاص باشد، احتمالاً بخت بیشتری برای اجرا خواهند داشت. چالش اصلی، طراحی تغییرات نهادی و سازمانی فزاینده‌ای است که توانایی نخبگان را برای توسعه استراتژی‌های «زندگی کن و بگذار دیگران نیز زندگی کنند» بهبود می‌بخشد و همچنین اجازه می‌دهد رشد نیز پایدار بماند.

مراحل تکامل نظم سیاسی بنگلادش

تکامل نظم سیاسی در بنگلادش پنج مرحله اصلی را پشت سر گذاشته است. مرحله اول یکی از بحران‌های قانون اساسی و حفظ نظم سیاسی پس از استقلال از حاکمیت بریتانیا در سال ۱۹۴۷ بود، بحرانی که تا سال ۱۹۵۸ ادامه داشت. پاکستان نظم دسترسی محدود پایه را به ارث برد، اما در این دوره با خطر فزاینده سقوط به سمت شکنندگی مواجه شد. تجزیه هند بریتانیایی، منطقه منحصربه‌فردی را ایجاد کرد که از دو بال تشکیل شده بود که توسط هندوستان، بیش از هزار مایل از هم جدا شده بودند. این تقسیم موجب شد که کشورهای جدید تقسیم شده، به‌ویژه پاکستان، با بحران انسانی و اقتصادی عظیم روبرو شوند. طغیان‌های پراکنده خشونت وجود داشت، اما هسته اصلی بحران، قانون اساسی در پاکستان نبود، بلکه فرمول تقسیم قدرت بین شرق و غرب پاکستان بود. نخبگان در دو جناح، سابقه مشترکی در آرزوها و ترجیحات دولتی نداشتند. ائتلاف

حاکم بادوامی که شامل نمایندگانی از نخبگان هر دو جناح شرقی و غربی باشد، به سادگی نمی‌توانست ایجاد شود. ائتلاف حاکمی که پاکستان را ایجاد کرد و دستگاه دولتی که به ارث برده بود، دارای بسیاری از ویژگی‌های نظم دسترسی محدود پایه بود، اما پتانسیل چشمگیری برای شکنندگی و بی‌ثباتی داشت. این تهدید شکنندگی بدون شک به کارگزاران بلندپرواز نظامی و بوروکراتیک کمک کرد تا راه‌حلی مستبدانه برای مشکل قانون اساسی و نظم سیاسی بیابند.

مرحله دوم که پس از آن با حکومت نظامی از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۱ همراه شد، زمانی است که پاکستان مجدداً در نتیجه استقلال بنگلادش از جناح شرقی خود تقسیم شد. برای بنگلادش، بیشتر این دوره با حکومت نظامی همراه بود. ما این مرحله از نظم سیاسی را از ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۱ به‌عنوان نظم دسترسی محدود پایه اقتدارگرایی نظامی توصیف می‌کنیم. در اینجا ائتلاف مسلط با یک ائتلاف نظامی بوروکراتیک و مشتریان و متحدان تجاری نزدیک به آن همراه بود. مهم‌ترین رانت‌ها، دسترسی به یارانه‌های حیاتی برای ورود به فعالیت‌های تولیدی بود که از بالا به تعداد اندکی از گروه‌های تجاری اختصاص یافت. از طرف دیگر رانت‌های سیاسی میان گروه وسیعی از نمایندگان سیاسی روستایی توزیع شد و سازمان‌دهندگان سیاسی سنتی و قدیمی را کنار گذاشت. تخصیص رانت از بالا، به این دوره نظامی اقتدارگرا خصلت مشتری‌مداری و حامی‌پروری بخشید. با همه این‌ها، پیشرفت چشمگیری در پیچیدگی سازمانی تعداد اندکی از بخش‌های سرمایه‌داری نوظهور در اقتصادی نسبتاً ابتدایی وجود داشت. بسیاری از «رانت‌های آموزشی» برای صنایع نوزاد ایجاد شد و بنابراین صنعتی‌سازی اولیه، سریع بود. با این حال، مدیریت این رانت‌ها چندان مؤثر نبود، زیرا سازمان‌دهندگان سیاسی به‌نحو فزاینده‌ای قدرتمند می‌شدند و می‌توانستند از صنعتگران ناکارآمد حتی در چارچوب نظم دسترسی محدود محافظت کنند. اما شکست واقعی این نظم آن بود که با محدود کردن بیش از حد دسترسی به رانت، نتوانست ثبات سیاسی بلندمدت را حفظ کند و پاکستان در نتیجه خشونت فاجعه‌باری فروپاشید که به استقلال بنگلادش در سال ۱۹۷۱ منتهی شد.

مرحله سوم که مختص ظهور بنگلادش است، از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵، دوره‌ای از «انباشت اولیه سرمایه» به شکل غیرمولد و تلاشی ناموفق برای نهادینه کردن اقتدارگرایی پوپولیستی تک‌حزبی بود. این دوره دارای ویژگی‌های اساسی یک نظم دسترسی محدود

پایه بود و به‌ویژه، با تلاش برای ایجاد یک دولت تک‌حزبی با هدف نهادینه‌کردن نسخه سفت و سخت از نظم سیاسی پایه، اما در واقعیت، این دوره همراه با شکنندگی فزاینده، سطوح بالای خشونت آشکار و آزادی بی‌بندوبار گروه‌های منافع خاص و قدرتمند در اقتصاد بود، زیرا این گروه‌های جدید منابع رها شده توسط رژیم قبلی را تصاحب کردند. انباشت بدوی به غصب دارایی‌ها و منابع با استفاده از قدرت سیاسی و سازمانی اشاره دارد. از آنجاکه تعداد زیادی از سازمان‌دهندگان سیاسی که قبلاً حذف شده بودند، وارد بازی تسخیر رانت شدند، جذب رانت، گسترده و آسیب‌زا بود، زیرا سلب دارایی، اشتغال بیش‌ازحد و سایر انواع رانت‌جویی مضر و مخرب تسریع شد. نه دوام اقتصادی به دست آمد و نه ثبات سیاسی، زیرا قدرت مرکزی کنترل خود را بر تمام رانت‌ها از دست داد. پاسخ دیرهنگام شیخ مجیب الرحمن (رهبر ملی‌گرایان)، تلاش برای کنترل تسخیر رانت با ایجاد نظم دسترسی محدود فراگیرتر اما همچنان تحت کنترل مرکزی در قالب یک دولت «سوسیالیستی» تک‌حزبی بود. این نیز به‌صورت فاجعه‌باری شکست خورد، زیرا خشونت‌ها تشدید شد و مجیب الرحمن و بیشتر اعضای خانواده‌اش ترور شدند. حمایت و مخالفت با طرح تک‌حزبی مجیب در قالب بحث درباره برنامه‌ریزی و سوسیالیسم مطرح شد، اما مسائل پیش‌پاافتاده‌تری در زمینه تخصیص رانت زیربنای این بحث‌ها بود. درحالی‌که قرار بود طیف گسترده‌ای از سازمان‌دهندگان سیاسی در حزب دولتی تحت این طرح گنجانده شوند، واضح بود که رانت‌های کافی برای رضایت همه وجود نداشت. **گروه‌های قدرتمند بسیار زیادی نسبت به رانت‌های موجود وجود داشتند** و همه نمی‌توانستند با استفاده از یک استراتژی پوپولیستی فراگیر برای ساختن دولت تک‌حزبی، سازگار شوند. اکثر گروه‌های منافع خاص به‌ویژه از احزاب دیگر که قرار بود به حزب جدید بپیوندند، می‌ترسیدند که برای همیشه بازیگران کوچک و بی‌اهمیت باقی بمانند. از طرفی مخالفت جدی با این طرح نه‌تنها از بیرون، بلکه از درون حزب حاکم نیز وجود داشت.

مرحله چهارم، از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰، تحت عنوان «حامی‌پروری اقتدارگرا» توصیف می‌شود که در آن رهبران نظامی، احزاب مختلف را تشکیل می‌دهند و از طریق توزیع رانت در احزاب رقابتی و با انتخابات گاه به گاه، حکومت می‌کنند. اصول گسترده‌ای که بر اساس آن رقابت برای رانت در سیاست معاصر بنگلادش سازماندهی می‌شود در این

دوره شروع به ظهور کرد. **ضیاء الرحمن** (رئیس‌جمهور) از سال ۱۹۷۷ تا زمان ترورش در سال ۱۹۸۱، مبارزی برای آزادی مردم بود و دوران ریاست‌جمهوری او با جانشینش **حسین محمد ارشاد**^۱ (که از سال ۱۹۸۲ تا سرنگونی اش در یک قیام توده‌ای در سال ۱۹۹۰ حکومت کرد)، کاملاً متفاوت بود. ویژگی مشترک این دوره در کل نظم دسترسی محدود پایه بود، اما با ویژگی‌های فزاینده فراگیرتر و بلوغ، زیرا حاکمان نظامی جدید دریافتند که رویکرد سابق برای تعریف ائتلاف محدود و بسته مسلط از بالا دیگر کارساز نخواهد بود. منطق حامی‌پروری جدید این بود که به‌طور انتخابی گروه‌ها و نیروهای سیاسی کافی را در ائتلاف مسلط بگنجانند تا تهدید خشونت را تا حد چشمگیری به حداقل برسانند. از طرف دیگر با عدم تلاش برای انسداد حقوق سازمانی و توانایی گروه‌های سیاسی و اقتصادی بیرون از حلقه قدرت، از اشتباه اقتدارگرایی پوپولیستی پاکستان نیز اجتناب کردند. در نظم جدید، سازمان‌دهندگان ناراضی می‌توانستند سازمان‌هایی خارج از ائتلاف حاکم بسازند (خان، ۲۰۱۳).

ترکیب این استراتژی‌ها دسترسی بسیار بیشتری برای سازمان‌دهندگان و سازمان‌های سیاسی خارج از ائتلاف حاکم در مقایسه با مرحله اول حکومت نظامی در دهه ۱۹۶۰ تضمین کرد. ضیا در سال ۱۹۷۹ انتخابات چند حزبی را که حزب ملی‌گرای بنگلادش او پیروز شد، مجدداً آغاز کرد. با این حال، با توجه به کنترل ریاست‌جمهوری بر ارتش و دولت، سیاست در این مرحله اساساً مربوط به ورود به ائتلاف مسلط با هدایت رهبر نظامی بود. این الگو در دوران حسین محمد ارشاد که از محبوبیت و مشروعیت ضیا برخوردار نبود، اجراناپذیر بود. دوره حامی‌پروری نظامی در سال ۱۹۹۰ با سرنگونی ارشاد پس از ماه‌ها اعتراض خیابانی و خشونت به پایان رسید. این نشان‌دهنده گذار به نسخه‌ای از دموکراسی چندحزبی است که در آن اپوزیسیون، بخت واقعی برای پیروزی و ایجاد یک ائتلاف مسلط جدید متشکل از مجموعه‌ای متفاوت از افراد و ائتلاف‌هایی دارد که دسترسی ویژه به مهم‌ترین رانت‌ها دارند.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم دهه ۱۹۸۰ این بود که چرخش تدریجی اقتصادی پس از ویرانی‌های جنگ و آسیب‌های ناشی از استخراج مخرب رانت از بنگاه‌های تولیدی

۱. حسین محمد ارشاد، رهبر نظامی سابق بنگلادش در دهه هشتاد میلادی که در دوران او خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی با موفقیت صورت گرفت (خان، ۱۹۹۵).

آغاز شد. ضیاء و ارشاد روند خصوصی سازی را آغاز کردند که به آرامی شروع به کاهش سلب دارایی از شرکت های مولد کرد. اما با توجه به ضعف سازمان های نظارتی و حقوق مالکیت، شرکت های خصوصی شده فقط در ابتدا از نظر عملکرد اقتصادی بهتر بودند. باوجوداین، جداسازی رانت های اقتصادی از سیاسی، مخرب ترین انواع رانت های غارتگرانه را در اقتصاد کاهش داد. همچنین موجب ظهور صنعت پوشاک شد که رئیس جمهور ضیاء مستقیماً در ایجاد آن مشارکت داشت. سازمان های اقتصادی در این بخش های جدید می توانستند بدون حمایت مستقیم ائتلاف مسلط راه اندازی شوند و شروع به رشد در اقتصاد کنند. خوشبختانه برای بنگلادش، صنعت پوشاک از رانت های تصادفی ایجاد شده برای کشورهای فقیر از طریق مستثنی سازی این کشور از قانون ممنوعیت صادرات منسوجات به بازارهای غرب، بهره می برد. این رانت ها انگیزه ها و فرصت هایی را برای انتقال قابلیت های فناورانه حیاتی به بنگلادش توسط کره جنوبی ایجاد کرد. تجربه صنعت پوشاک نشان می دهد که حتی بخش های با فناوری پایین، با شکست های بازار مواجه هستند که انتقال فناوری را محدود می کند. رخداد لغو قراردادهای ممنوعیت جهانی واردات پوشاک برای کشورهایمانند بنگلادش خوشیمن بود، زیرا ائتلاف مسلط دیگر تلاشی برای کمک به ایجاد سازمان های مولد جدید در این بخش نداشت و استراتژی های توزیع رانت ائتلاف مسلط عمدتاً بر ثبات سیاسی متمرکز بود، برخلاف استراتژی های رهبران نظامی در دهه ۱۹۶۰ که مستقیماً رانت را به سرمایه داران در حال ظهور در تلاش برای تسریع صنعتی سازی و رشد اختصاص دادند. **با این حال، به طور خلاصه باید گفت که در مرحله چهارم، انباشت اولیه حتی از طریق رانت جویی های مخرب صورت گرفت که بعدها پشتوانه تامین مالی ورود به صنعت پوشاک شد.**

مرحله پنجم (و فعلی) از سال ۱۹۹۰ به بعد، را می توان به عنوان «حامی پروری رقابتی» توصیف کرد که نظم دسترسی محدود نیمه بالغ آسیب پذیر را حفظ می کند. این نظم، بالغ است زیرا سازمان های سیاسی می توانند برای به چالش کشیدن ائتلاف حاکم، تأسیس شده و فعالیت کنند و حمایت از ائتلاف مسلط، پیش شرطی برای ایجاد بسیاری از سازمان های سیاسی و اقتصادی نیست، اما همزمان شکنندگی چشمگیری در حاشیه وجود دارد. حامی پروری رقابتی توصیف ما از دموکراسی های کشورهای در حال توسعه است، اگرچه

تفاوت‌های چشمگیری بین کشورهای در حال توسعه وجود دارد. به طور رسمی و تا حد زیادی در عمل، ائتلاف مسلط دیگر بر ایجاد سازمان‌های جدید، از جمله سازمان‌های سیاسی، کنترلی ندارد. با وجود این، با توجه به عدم وجود یک دولت وبری که حاکمیت قانون را اجرا می‌کند، عملکرد سازمان‌ها همچنان نیازمند کمک بازیگران سیاسی و دولتی است که باید بر اساس تعاملات شخصی صورت گیرند. علاوه بر این، عناصر بلوغ ممکن است برای رانت‌های مهم (مانند رانت‌های مربوط به پروژه‌های بزرگ ساخت‌وساز یا بخش برق) محدود شود. به طور مشابه، ائتلاف مسلط ممکن است به سازمان‌ها (مانند کانال‌های تلویزیونی یا سازمان‌های متعلق به افراد یا گروه‌های خاص)، اغلب به روش‌های بسیار خودسرانه، نظارت داشته باشد و گاهی اقداماتی را علیه سازمان‌ها انجام دهد. با وجود این، برای طیف وسیعی از سازمان‌ها، آزادی زیادی درباره این که چه کسی می‌تواند این سازمان‌ها را راه‌اندازی کند، وجود دارد، حتی اگر حمایت ائتلاف مسلط در صورت لزوم وجود داشته یا نداشته باشد. علاوه بر این، در صورتی که اپوزیسیون بتواند ائتلافی با قدرت سازمانی کافی ایجاد کند، در عمل می‌تواند با ائتلاف مسلط جایگزین شود.

آخرین مرحله نظم دسترسی محدود بنگلادش تا پیش از انقلاب جدید، با چالش‌هایی در هر دو حوزه سیاسی و اقتصادی مواجه بود. در حوزه سیاسی، رقابت احزاب همچنان بسیار آسیب‌پذیر است، زیرا «حاکمیت قانون برای نخبگان» به شکل باثبات به وجود نیامده است و احزاب به‌طور دوره‌ای، درگیر رویارویی‌های خشونت‌آمیز درباره نحوه برگزاری انتخابات می‌شوند. در حوزه اقتصادی، آزادی بیشتر اثرات متناقضی داشته است. از آنجا که ائتلاف مسلط می‌تواند تغییر کند، این امر می‌تواند گاهی اوقات نتایج منفی برای سرمایه‌گذاری داشته باشد. در جایی که سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و بلندمدت مورد نیاز است، مانند بخش برق، سرمایه‌گذاران با این احتمال که ائتلاف جدید و جابجایی پی در پی ائتلاف‌ها، ممکن است قراردادهای قبلی را لغو کند، محتاط هستند. از سوی دیگر، بخش‌هایی مانند پوشاک، داروسازی و منسوجات می‌توانند فرصت‌هایی را برای کارآفرینان و کارگران فراهم کنند تا توانایی‌های فنی لازم را برای رقابت در سطح جهانی به دست آورند. سازمان‌های این بخش‌ها نیز بعید است که استراتژی‌های استخراج رانت ائتلاف مسلط را تهدید کنند. راه‌اندازی سازمان‌های مولد در این بخش‌ها دارای عناصر

بلوغ است. حمایت ائتلاف مسلط دیگر پیش شرط ایجاد آن‌ها نیست. جالب اینجاست که این سازمان‌ها موجب رشد در بنگلادش معاصر شده‌اند. باوجود این، دستیابی به قابلیت‌های فناوری در بخش‌های کاملاً جدید با شکست‌های چشمگیری در بازار مواجه است. بدون یک استراتژی برای پرداختن به این شکست‌های بازار، ظهور سازمان‌های تولیدی با فناوری متوسط در بخش‌های جدید اساساً محدود می‌شود. از آنجاکه پاسخ به شکست‌های بازار معمولاً مستلزم ایجاد رانت‌های سیاسی است، شکست در اینجا اساساً شکست در ایجاد و مدیریت رانت‌های مولد است (خان، ۲۰۱۳).

انقلابی که اخیراً در بنگلادش صورت گرفت ممکن است همچنان تحولی در مسیر تکامل نظم سیاسی بنگلادش باشد. بنگلادش اگرچه اقتصادی است رو به رشد، اما همچنان نظم دسترسی محدود بالغ با آسیب‌پذیری فراوان است. باین حال تکامل سیاسی این کشور از دیکتاتوری اقتدارگرا به حامی‌پروری رقابتی (نوعی دموکراسی با خصلت توزیع رانت برای خرید حمایت در کشورهای در حال توسعه) همراه با رشد اقتصادی و معجزه فقرزدایی آن، داستان توسعه موفق در نظم دسترسی محدود بالغ است. به احتمال زیاد حتی پس از انقلاب نیز بنگلادش همچنان یک نظم دسترسی محدود باقی بماند با این تفاوت که شاید ریشه‌های بلوغ آن تقویت گردد.

این بخش شاید اندکی غامض به نظر برسد، زیرا خلاصه‌ای است از پنج مرحله تکامل نظم سیاسی است. اما در ادامه هر مرحله عمیق‌تر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۵. نزاع بر سر رانت

تقسیم و بحران مشروطه (۱۹۴۷-۱۹۵۸)

پاکستان در سال ۱۹۴۷ از برخی از مناطق کشاورزی کمتر توسعه یافته هند ایجاد شد. بحران عمیق سیاسی و اقتصادی پاکستان در اواخر حکومت بریتانیا تصادفی نبود. توسعه نیافتگی اقتصادی مناطق عمدتاً کشاورزی که به پاکستان تبدیل شدند به اندازه کافی بد بود، اما علاوه بر این، پیوندهای تجاری با مناطق صنعتی دیگر در هند در نتیجه این تقسیم قطع شد. دلایل بحران سیاسی حتی عمیق تر بود. بحران قانون اساسی در پاکستان تازه استقلال یافته با توجه به نحوه ایجاد این کشور تقریباً اجتناب ناپذیر بود. پاکستان شرقی فقیرتر و توسعه نیافته تر بود و عملاً هیچ سرمایه دار بومی، بوروکرات ارشد یا افسر ارتش نداشت. پاکستان غربی نیز در مقایسه با مناطق پیشرفته تر هندوستان توسعه نیافته بود، اما بسیاری از بازرگانان مسلمان مهاجر و بوروکرات های ارشد از مناطق دیگر هندوستان در پاکستان غربی ساکن شدند، زیرا از نظر فرهنگی به آن منطقه نزدیک تر بودند. ارتش نیز عمدتاً از منطقه پنجاب در پاکستان غربی پدید آمده بود. نظم سیاسی پایه که پاکستان/بنگلادش به ارث برده بود، در نتیجه اختلافات شدید میان نخبگان بر سر ترتیبات قانون اساسی برای تقسیم قدرت بین دو جناح کشور، در معرض خطر سقوط و شکنندگی قرار گرفت. پاکستان غربی از نظر تاریخی دو چیز را از استعمار به ارث برده بود که بنگلادش فاقد آن بود. یکی طبقه زمین دار قدرتمند صنعتی و دیگری شبکه های آبیاری بزرگ پنجاب. مسیرهای متمایز اقتصاد سیاسی بنگلادش و پاکستان را باید با توجه به این شرایط اولیه تفسیر کرد.

طنز پشت ایجاد پاکستان این بود که تشکیل این کشور آرزوی مهم و حتی دسته اولی برای نخبگان در هر دو جناح پاکستان نبود. پاکستان از دو منطقه مهم با اکثریت مسلمان هندوستان جدا شده بود، یکی پنجاب (که قسمت غربی آن بر پاکستان غربی تسلط داشت) و دیگری بنگال (که قسمت شرقی آن به پاکستان شرقی تبدیل شد). هیچ کدام به دلایلی قوی قبل از سال ۱۹۴۷ پشتیبان ایده پاکستان نبودند. تسلط جمعیتی مسلمانان در این استان‌ها به این معنی بود که مسلمانان قبلاً تحت نظام انتخاباتی که در سال ۱۹۳۶ توسط بریتانیا معرفی شد از قدرت چشمگیری برخوردار بودند. تقاضا برای ایجاد پاکستان، از جانب نخبگان سیاسی مسلمان در مرکز و غرب هند بود، یعنی جایی که مسلمانان در اقلیت بودند. به‌ویژه، محمدعلی جناح از تقاضای ایجاد پاکستان به‌عنوان ابزاری برای چانه‌زنی به‌منظور تلاش برای دستیابی به تضمین فدرالیسم استفاده کرد، که به عقیده او تضمین می‌کرد که مسلمانان در سراسر هندوستان می‌توانستند صدای اعتراضی بلندی در هندوستان مستقل داشته باشند. زمانی که نهر و حزب کنگره نتوانستند در این مسیر با جناح به توافق برسند و به‌ویژه پس از این‌که نهر و طرح مأموریت کابینه را برای ساختار فدرال برای هندوستان در سال ۱۹۴۶ رد کرد، نخبگان مسلمان سراسر هندوستان، اعتماد خود را به نهر و از دست دادند.

اما مسلم لیگ جناح نه در بنگال و نه در پنجاب قوی نبود و در تلاش برای تشکیل دولتی به نام پاکستان با مشکلات جدی روبرو بود. نخبگان عمدتاً پنجابی پاکستان غربی به زودی دریافتند که آن‌ها گروه غالب در دولت جدید هستند و این امر بسیاری از آن‌ها را تشویق کرد تا ایده پاکستان را بپذیرند. در مقابل، نخبگان پاکستان شرقی همچنان مشغول درگیری با قدرت مرکزی بودند. در قلب ماجرا تضاد بر سر این بود که چه کسی قدرت ایجاد و تخصیص رانت را در دولت جدید دارد. در آن زمان پاکستان شرقی اکثریت جمعیت پاکستان را در اختیار داشت، بنابراین سازمان‌دهندگان سیاسی آن به‌طور بالقوه قدرت چشمگیری داشتند، حتی قدرت تسلط بر سیاست پاکستان. اما پاکستان غربی از نظر قدرت نظامی، بوروکراتیک و اقتصادی مسلط بود. در نتیجه این تنش‌ها، دولت جدید پاکستان از همان ابتدا با درگیری‌های جدی میان نخبگان مواجه شد و یک دهه بحث قانون اساسی نتوانست این پرسش را حل کند که رانت‌ها، چگونه باید بین این گروه‌های رقیب توزیع شود.

مشکل اصلی این بود که پاکستان شرقی با وجود فقر بیشتر، جمعیت بیشتری نیز داشت و این امر را برای نخبگان غربی پاکستانی (که از نظر اقتصادی مسلط بودند) دشوار می‌کرد تا اطمینان یابند که می‌توانند از طریق هر نظام انتخاباتی، تسلط سیاسی خود را تضمین کنند. اگرچه پاکستان شرقی در مقایسه با غرب نسبتاً توسعه نیافته بود، اما گروه‌های سیاسی آن سازمان‌دهی بیشتری داشتند، زیرا آن منطقه سابقه طولانی‌تری در بسیج سیاسی علیه حکومت استعماری داشت. علاوه‌براین، از زمان اصلاحات سال ۱۹۳۶ که به احزاب سیاسی به رهبری دهقانان ثروتمند (مانند حزب سکولار کریشوک پروجا^۱) اجازه داد در انتخابات پیروز شوند و حکومت‌های استانی تشکیل دهند، دهقانان ثروتمند در بنگال شرقی در استان بنگال بریتانیا در قدرت بودند. این عدم تقارن در توانمندی‌های اقتصادی، سیاسی و سازمانی نخبگان دو جناح، دشواری‌های جبران‌ناپذیری را در حل‌وفصل بحران مشروطه ایجاد کرد. کودتای نظامی ۱۹۵۸ نتیجه تقریباً اجتناب‌ناپذیری بود.

۶. سرآغاز نظم دسترسی محدود

اقتصاد/رگرایی نظامی و آغاز نظم دسترسی محدود پایه (۱۹۵۸-۱۹۷۱)

درحالی که هم ثبات سیاسی و هم ثبات اقتصادی مورد توجه اولین حکومت غیرنظامی پاکستان بود، برای رهبری نظامی که در سال ۱۹۵۸ قدرت را به دست گرفت، دستیابی به تاب‌آوری اقتصادی، اولویت بود. از منظر آن‌ها، بقای کشور به قدرت نظامی بستگی داشت و این به‌نوبه خود، نیازمند یک اقتصاد پایدار بود. قرار بود ثبات سیاسی عمده‌تاً از طریق سرکوب حقوق سازمانی حاصل شود. مانند سایر کشورهای جنوب آسیا، دهه پنجاه و شصت در بنگلادش/پاکستان دوره‌ای بود که سیاست‌های جاه‌طلبانه صنعتی به اجرا درآمد، اما این مورد تحت کنترل ائتلاف مسلط به شدت محدود بود.

نظم دسترسی محدود پایه، ائتلاف مسلطی را از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۱ با تمرکز بر ایجاد سازمان‌های مولد پیچیده‌تر در صنعت مدرن حفظ کرد. هدف ثانویه، استفاده از رانت برای حفظ ثبات سیاسی بود، آن‌هم در شرایطی که زور و قدرت، سازوکار اولیه برای محدودسازی دسترسی به رانت فقط برای یک گروه محدود بود.

این استراتژی در نهایت به فاجعه منتهی شد، زیرا از قدرت اپوزیسیون که می‌توانست توسط گروه‌های رانت‌جوی حذف‌شده سازماندهی شود، ارزیابی درستی نداشت. درحالی که بسیج فزاینده‌ای از نخبگان محروم در هر دو جناح پاکستان وجود داشت، بسیج در پاکستان شرقی حالت انفجاری داشت زیرا سیاست‌های دولتی در این دوره علیه پاکستان شرقی به کل تبعیض آمیز بود. تخصیص رانت به پاکستان شرقی عمده‌تاً به سود کارآفرینان غیربنگالی بود تا صنایعی را در شرق پاکستان راه‌اندازی کنند. نخبگان نوظهور بنگالی تا حد زیادی از ائتلاف مسلط کنار گذاشته شدند و به‌طرز عجیبی استراتژی دولتی

را به عنوان استراتژی سرکوب قلمداد کردند. درگیری توزیعی آن‌ها با نخبگان سیاسی، نظامی و تجاری غالب غیربنگالی مستقر در پاکستان غربی در نهایت با فروپاشی گسترده نظم اجتماعی، شیوع خشونت چشمگیر و ظهور ملت مستقل بنگلادش در ۱۹۷۱ آغاز شد.

یکی از ویژگی‌های مهم نظم دسترسی محدود پایه بنگلادش که این تجربه نشان می‌دهد، آن است که تنها زمانی می‌تواند پایدار باشد که به‌طور تصادفی یا از طریق برنامه‌ریزی، تعداد زیادی از سازمان‌دهندگان بالقوه خشونت، در گروه حاکم گنجانده شوند. دولت نظامی پاکستان در دهه ۱۹۶۰ عمدتاً دل‌مشغول تسریع توسعه بود تا ثبات، آشکارا به این دلیل که ظاهراً خشونت بالقوه توسط نخبگان حذف شده می‌تواند با ابزارهای خشونت مهار شود. این قضاوت نمی‌توانست اشتباه‌تر از این باشد، زیرا قدرت در متن رویارویی‌های غیرنظامی به توانایی نسبی سازماندهی تعداد زیادی از مردم برای اعتراض یا رأی‌دادن به روش‌های خاص بستگی دارد و در اینجا انحصار خشونت، تضمین کافی برای ثبات سیاسی در درازمدت نیست. نادیده گرفتن ادعاهای سازمان‌دهندگان سیاسی قدرتمند در پاکستان منجر به بسیج فزاینده و خشونت‌آمیز در هر دو جناح شد که در نهایت دولت نظامی را سرنگون کرد و منجر به ظهور کشور جدید بنگلادش شد.

کودتا به رهبری **ایوب خان** در سال ۱۹۵۸، رژیم نظامی اقتدارگرایی را ایجاد کرد که می‌توان آن را نوعی نظم دسترسی محدود پایه تحت کنترل شدید توصیف کرد. مهم‌ترین ویژگی آن ناشی از تهدید صریح به خشونت برای محدودسازی دسترسی به رانت بود. حکومت نظامی برای محدودسازی آزادی‌های سازمانی در ایجاد سازمان‌های سیاسی وضع و تمام رانت‌های چشمگیر از بالا تخصیص داده شد. ائتلاف غالب شامل نخبگان نظامی-بوروکرات و متحدان تجاری نزدیک آن‌ها بود. برای مدتی، تهدید به زور، توانایی سازمان‌دهندگان محذوف را برای ایجاد تهدید جدی برای ائتلاف مسلط مختل کرد. در همان زمان، دولت با کنترل نرخ ارز و بهره، تعیین تعرفه‌ها و سهمیه‌ها و کنترل دسترسی به ارز، رانت‌هایی را برای نخبگان تجاری ممتاز ایجاد کرد. اثر اولیه نه تنها دستیابی به ثبات سیاسی بیشتر، بلکه یک جهش رشد پایدار بود که در بیشتر دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت. با این حال، بسیاری از رانت‌هایی که دولت ایجاد و کنترل کرد، بر ایجاد و ترویج شرکت‌های نسبتاً پیچیده در بخش‌های جدید متمرکز بود. کنترل بر واردات،

دستکاری نرخ ارز (که واردات ماشین آلات را ارزان می‌کرد) و یارانه‌های صادراتی، ساختاری از توزیع رانت بود که انگیزه‌های قوی برای سرمایه‌گذاری ایجاد کرد. هر دو صنعت جایگزینی واردات و صادرات توسعه یافتند و مشوق‌هایی برای جذب و یادگیری استفاده از فناوری‌های جدید ایجاد شد. جایگزینی اولیه واردات عمدتاً در منسوجات بود، به طور کلی با شدت سرمایه پایین^۱، اما رشد در صنایع دیگر مانند مواد شیمیایی، صنایع غذایی و صنایع سبک نیز دنبال شد.

اگرچه دولت هنوز منابع لازم را برای ارائه رانت در قالب یارانه مستقیم به صنعتگران نداشت، اما ترکیبی از دستکاری نرخ ارز، کنترل واردات و سهمیه‌بندی ارزهای کمیاب، یارانه‌های پنهان بسیار چشمگیری را برای سرمایه‌گذاران در ماشین‌آلات جدید ایجاد کرد. گوستاو پاپانک^۲ (اقتصاددان گروه مشورتی هاروارد در پاکستان) گزارش می‌دهد که چنین سودهای ۵۰ تا ۱۰۰ درصدی در سال‌های پیش از این و در اوایل تا اواسط دهه ۵۰ رایج نبود.

دسترسی به مجوزهای ارزی، بخش مهمی از تحقق این رانت‌ها بود و این به‌نوبه خود نیازمند روابط نزدیک میان نخبگان تجاری، سیاسی و بوروکراتیک بود. نظم دسترسی محدود پایه بر اساس توسعه بیشتر تماس‌های شخصی بود که بین رهبری مسلم لیگ حاکم و تعداد اندکی از بازرگانان وجود داشت و قدمت آن به روزهای پیش از تقسیم هند می‌رسد. «شرکت‌های ملی» مانند **شرکت کشتی بخار محمدی و حبیب بانک** توسط این تاجران در هند و در اتحاد با مسلم لیگ تأسیس شده بودند و زمانی که می‌بایست پروژه‌های صنعتی به افراد یا شرکت‌ها پیشنهاد می‌شد، نامزدهای خود را معرفی می‌کردند. رژیم نظامی بر پایه تعدادی از آژانس‌هایی که در همان سال‌های اولیه تشکیل این دولت تأسیس شده بودند، بنا شد. یک ماه پس از استقلال از بریتانیا در سال ۱۹۴۷، کنفرانس صنایع تشکیل شد که در آن اشکال مختلف کمک به بازرگانان ارائه شد، اما بسیار ضعیف بود. تا حدی در نتیجه این ناامیدی، در سال ۱۹۵۲ شرکت توسعه صنعتی پاکستان با هدف تأسیس شرکت‌ها و سپس واگذاری آن‌ها با قیمت‌های جذاب به مالکان ریسک‌گریز در بخش خصوصی تأسیس شد. چهار عضو هیئت مدیره آن از گروه‌های

۱. منظور نسبت سرمایه به نیروی کار مورد استفاده در جریان تولید است.

2. Gustav Fritz Papanek

تجاری پیشرو بودند و اولین رئیس شرکت، کارمند دولتی کارآفرینی به نام **غلام فاروق**، به یکی از صنعتگران برجسته کشور تبدیل شد. این ترتیبات به کسب و کارها این امکان را داد تا با واداشتن دولت به پذیرش تمام خطرات راه اندازی یک کارخانه جدید، به ویژه جذب هزینه های آموزش کارکنان در مهارت های جدید، رانت ها را تصاحب کنند. رابطه بین تجارت و دولت همیشه نزدیک و سطوح انباشت و رشد نیز در بخش صنعت متناسب بوده است. همچنین در سال های اولیه، مؤسسات مالی کلیدی تأسیس شدند که سرمایه گذاری های کارآفرینان جدید در صنایع جدیدی را تأمین مالی می کردند. این ها عبارت بود از شرکت اعتباری و سرمایه گذاری صنعتی پاکستان و شرکت مالی صنعتی پاکستان که قرار بود در سال های بعد اهمیت زیادی پیدا کنند. با ارائه وام های کم بهره به کارآفرینان با وثیقه و تجربه ناکافی، رانت های چشمگیری به مشاغل تحت حمایت ائتلاف مسلط تخصیص یافت. اگرچه این دو مؤسسه حدود یک پنجم کل منابع قابل سرمایه گذاری را به خود اختصاص دادند، اما تجار برجسته گروه های با منافع خاص در هیئت مدیره تمام مؤسسات مالی دولتی و هیئت مدیره سایر گروه های تجاری انحصاری حضور داشتند.

موفقیت اقتصادی پاکستان در دهه ۱۹۶۰ موجب شد که برخی از ناظران مانند گوستاو پاپانک، پاکستان را به عنوان الگوی جدید رشد معرفی کند. ضعف تحلیل پاپانک این بود که این شتاب رشد به پایداری سیاسی و توانایی دولت برای هدایت مقادیر زیادی از منابع به دست یک طبقه کوچک سرمایه دار نوظهور در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت بستگی داشت. نتایج اولیه رشد در آمارهای پاپانک این واقعیت را پنهان می کرد که این استراتژی های انباشت، مبتنی بر نظم دسترسی محدود پایه اما آسیب پذیر بود و دولت ظرفیت های بسیار محدودی برای مدیریت این یارانه ها و رانت ها داشت تا اطمینان حاصل کند که رشد بهره وری چنان سریع است تا سرمایه گذاری ها پایدار باشد. بنابراین چند مسئله وجود داشت.

نخست، در پاکستان نیز مانند هندوستان، ظرفیت های حکومتی برای محدودسازی مشکل مخاطرات اخلاقی^۱ به اندازه کافی توسعه نیافته بود. نتیجه این بود که حتی در اواخر دهه شصت، شرکت های جدیدی که یک دهه پیش راه اندازی شده بودند، به سطحی

1. moral hazard

نرسیده بودند که بتوانند در سطح جهانی بدون ادامه رانتهای ضمنی رقابتی شوند. بنابراین تصور عمومی این بود که این یک استراتژی برای غنی سازی گروه های ممتاز و با منافع خاص است. دومین ضعف، عدم توسعه طبقه سرمایه دار بنگالی در شرق پاکستان/بنگلادش بود، زیرا بیشتر رشد سرمایه گذاری های صنعتی در پاکستان شرقی در ابتدا از طریق رشد در بخش دولتی صورت گرفت. نظم دسترسی محدود آن دوره نتوانست رانتهای کافی را به سازمان دهندگان بالقوه خشونت اختصاص دهد و رانتهای زیادی را به سرمایه داران حامی پرور رفاقتی اختصاص داد، گروهی که تقریباً هیچ یک از جناح و گروه های پاکستان شرقی را در بر نمی گرفت. اتحاد نوپدید بین گروه های دارای منافع تجاری محذوف و گروه هایی با منافع سیاسی محذوف در پاکستان شرقی، برای ثبات رژیم ویرانگر بود.

باوجوداین، در این دوره، طبقه کوچکی از سرمایه داران صنعتی بنگالی، حتی اگر در شرکت های متوسط متمرکز شده بود، رشد کرد. در زمان استقلال بنگلادش در سال ۱۹۷۱، یک مطالعه شانزده گروه تجاری بزرگ بنگالی را نشان داد که هر کدام دارایی بیش از ۲۵ میلیون روپیه داشتند (در آن زمان هر روپیه ۸/۴ دلار آمریکا بود). به طور خلاصه، بخش عمده ای از بورژوازی صنعتی نوپا را کارآفرینان کوچک تا متوسط تشکیل می دادند. باین حال، گروه بسیار بزرگ تری از طبقات متوسط رو به پایین بنگالی کاملاً طرد شده بودند. این طبقات کارآفرینان سیاسی و سازمان دهندگانی را فراهم کردند که بسیج موفقیت آمیز فزاینده ای را علیه ائتلاف مسلط رهبری کردند. رژیم اقتدارگرای نظامی قدرت این گروه های مطرود و توانایی آن ها برای ایجاد چالشی مهم را به اشتباه ارزیابی کرد. این رژیم برای حفظ ثبات سیاسی، توزیع رانت را در نظر داشت، اما دیگر کافی نبود. پس از آن تعدادی از اقدامات برای دور زدن مخالفان انجام شد اما فایده ای نداشت، زیرا هیچ راه آسانی برای ترکیب و استفاده از نخبگان طرد شده در نظم موجود، وجود نداشت. تحت فشار هر دو جناح پاکستان، دولت نظامی اجازه برگزاری انتخابات را در سال ۱۹۷۰ داد که به حزب مسلط مستقر در پاکستان شرقی (لیگ عوامی)، اکثریت مطلق را در پارلمان سراسر پاکستان داد. اما این امر منجر به بحران جدی تر قانون اساسی برای پاکستان شد، زیرا نخبگان پاکستان غربی تمایلی به تقدیم دولت به حزبی از پاکستان شرقی نداشتند. آخرین اقدام ناامیدانه نظام دسترسی محدود، سرکوب خونین

سازمان‌دهندگان سیاسی و حامیان فکری آن‌ها در پاکستان شرقی در مارس ۱۹۷۱ بود. با گسترش خشونت و درگیری، نظم دسترسی محدود پایه به سرعت به بی‌نظمی و در بهترین حالت نظم شکننده بازگشت. در نهایت، این نظم نمی‌توانست پایدار بماند و با تشدید جنگ داخلی و تبدیل آن به جنگ برای آزادی و استقلال، دشمن تاریخی پاکستان، یعنی هندوستان با کمک‌های خود به مبارزان بنگالی برای استقلال مداخله کرد و کشور مستقل بنگلادش در سال ۱۹۷۱ متولد شد (خان، ۲۰۱۳).

۷. شکنندگی در بدو تاسیس

ظهور و سقوط یک نظم دسترسی محدود پایه با خصلت «اقتدارگرایی پوپولیستی» از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵

رخداد سیاسی سال ۱۹۷۱ برای اولین بار امکان ظهور رابطه مستقیم بین کارآفرینان سیاسی بنگالی و دولت را فراهم کرد. با این حال، کارآفرینان سیاسی بنگالی که مدت‌ها از دولت طرد شده بودند، ظاهراً اشتباهی بی‌حد و حصری برای رانت داشتند و هنوز هیچ قابلیت کارآفرینانه‌ای برای بهره‌برداری مولد از دارایی‌ها و منابع در اختیار نداشتند. تسریع گسترده تصرف دارایی‌ها و منابع توسط سازمان‌های قدرتمند سیاسی، «انباشت اولیه‌ای» بود که پیامدهای فاجعه‌باری برای بازسازی اقتصادی پس از جنگ داشت، که به خودی خود به اندازه کافی مخرب بود. **با وجود این، از طریق این فرایندها بود که طبقه سرمایه‌دار بنگالی جدیدی پس از یک دهه ظهور کرد.**

همانطور که مشتاق خان (۲۰۱۳) نیز اشاره می‌کند، مرحله سوم، از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵، با «انباشت اولیه» گسترده و غیرمولد و گذار ناموفق به دولت تک‌حزبی شروع شد. به طور رسمی، این امر تلاشی برای نهادینه‌سازی یک نظم دسترسی محدود پایه بود، اما این دوره نیز با شکنندگی رو به رشدی همراه شد.

افزایش شدید تعداد رانت‌جویان و تقاضاهای کارآفرینان سیاسی که اکنون خواهان سهمی از رانت بودند، با وجود کیک رانت کوچک، ایجاد یک نظم اجتماعی جدید را دشوار کرد. علاوه بر ویرانی‌های ناشی از درگیری، پیروزی شکاف بزرگی بین آرمان‌های بسیاری از سازمان‌دهندگان که در مبارزات آزادی شرکت کرده بودند (یا ادعا می‌کردند که در آن شرکت کرده‌اند) و رانت‌هایی که در دسترس آن‌ها بود ایجاد کرد. لیگ عوامی به عنوان حزب مسلط، از ابتدا دارای ویژگی‌های اقتدارگرایی زیادی بود، زیرا ائتلاف گسترده‌ای بود

از سازمان دهندگان قدرتمند که بسیاری از آن‌ها مسلح بودند و از قدرت سیاسی و نظامی برای تصرف دارایی‌های متروکه، حل و فصل اختلافات بین خود و جلوگیری از خشونت جمعی استفاده می‌کردند. در طول این دوره قدرت به چالش کشیده شد و تسخیر رانت از اشکال معمول و هدفمند فراتر رفت و انواع بسیار مضر «انباشت اولیه» را در برگرفت، زیرا دارایی‌های متروکه غصب شده و گاه از بین می‌رفتند و کارخانه‌های ملی شده برای ایجاد رانت در قالب سیاست‌های اشتغال ناپایدار و قیمت‌گذاری استفاده می‌شدند. جای تعجب نیست که این نظم دسترسی محدود از شکنندگی فزاینده رنج می‌برد، با جناح‌های قدرتمند سیاسی و باندهای مسلح که آشکارا منابع را تصاحب می‌کردند. تلاش لحظه آخری مجیب‌الرحمن (بنیان‌گذار کشور بنگلادش و رهبر ناسیونالیست آن) برای نهادینه کردن استبداد پوپولیستی شکست‌خورده خود با ایجاد یک دولت تک‌حزبی، تنها به تشدید شکنندگی منجر شد و نظم دسترسی محدود پایه عملاً سقوط کرد.

خشونت همچنان فوران می‌کرد، زیرا توزیع رانت بین تعداد بسیار زیاد مدعیان نمی‌توانست با هیچ وسیله آشکار دیگری حل و فصل شود. کنترل مرکزی بر حزب و تعداد فزاینده سازمان‌دهندگان سیاسی خارج از حزب را نمی‌شد به راحتی برقرار کرد. افراد و گروه‌هایی که کمتر از آنچه انتظار داشتند دریافت کردند، تهدید می‌کردند که حزب را ترک و در مخالفت یا خشونت شرکت می‌کنند، مگر این‌که با شرایطشان موافقت شود. متأسفانه، تطبیق همه افراد و گروه‌ها بر اساس شرایط آن‌ها، به معنای بازتوزیع رانت بیشتر نسبت به مرز امکانات موجود اقتصاد عملاً ناممکن بود. تضادهای فزاینده در تعدادی از مناظرات ایدئولوژیک بین کسانی که در جنگ آزادی شرکت کرده بودند یا ادعا می‌کردند جنگیده بودند و کسانی که به دلایل مختلف نتوانسته بودند ایجاد شد. در پس این جریانات این نگرانی وجود داشت که چه کسی قدرت تصمیم‌گیری یا محدودسازی تخصیص رانت را دارد.

این وضعیت آشکارا ناپایدار بود و حزب حاکم، یعنی لیگ عوامی، تلاش کرد تا با ایجاد دولتی تک‌حزبی، نظام دسترسی محدود پایه را احیا کند. در ژانویه ۱۹۷۵، اصلاحیه چهارم قانون اساسی علی‌رغم تردید در میان بسیاری از اعضای حزب، تنها زمانی انجام شد که مجیب‌الرحمن، نخست‌وزیر و رهبر جنبش آزادی‌بخش، تهدید به استعفا کرد. این متمم،

قانون اساسی بنگلادش را به نظام ریاستی^۱ تغییر داد که قدرت آن در دست مجیب الرحمن متمرکز بود که خود نیز رئیس جمهور شد. در این اصلاحیه همچنین ایجاد یک حزب ملی با قدرت انحصاری برای فعالیت سیاسی پیش‌بینی شده بود و همه نمایندگان مجلس و رئیس‌جمهور باید به این حزب تعلق داشته باشند. در فوریه، تمام احزاب تعلیق شدند و حزب ملی راه‌اندازی شد. اسم این حزب، لیگ کریشوک سرومیک عوامی بنگلادش^۲ (لیگ عوامی کارگران و دهقانان) یا **باکسال** بود. این طرح از حمایت قوی جناح کمونیست‌های طرفدار مسکو برخوردار بود، زیرا با طرح آزمایش‌های مشابه تک‌حزبی در سایر بخش‌های جهان در حال توسعه که در آن زمان توسط مسکو حمایت می‌شد، مطابقت داشت. از ایدئولوژی سوسیالیستی که بگذریم، این آشکارا تلاشی برای اعمال مجدد کنترل مرکزی بر تخصیص رانت در یک ائتلاف مسلط تثبیت شده بود. به عبارت دیگر، تلاشی بود برای بازسازی نسخه اقتدارگرایی تک‌حزبی از نظم دسترسی محدود پایه.

با این حال، ایدئولوژی‌ها مهم هستند. نگرانی واقعی درباره این طرح از جانب کسانی مطرح شد که معتقد بودند این تازه نوک کوه یخ است و کشور را در نهایت به یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده از نوع استالینیستی تبدیل می‌کند. بدون شک، حمایت کمونیست‌های طرفدار مسکو از این طرح بر اساس همین انتظار بود. با وجود این، شکست این پیشنهاد برای جلب حمایت بسیاری از معاونان اصلی مجیب قابل توجه بود. بسیاری از افراد در داخل و خارج از حزب، این حرکت را نقطه اوج منطقی گام‌هایی در جهت حمایت اقتدارگرایانه از رانت‌های ائتلاف حاکم می‌دانستند. انتخابات ۱۹۷۳، اگرچه به پیروزی بزرگی برای لیگ عوامی منجر شد، اما آسیب‌پذیری بسیاری از رهبران ارشد حزب را آشکار کرده بود و تصور می‌شد انتخاب مجدد آن‌ها از طریق مداخلات در روند انتخابات انجام شده است. بسیاری از سرسپردگان و بستگان مجیب قبلاً به دلیل اعمال تصاحب خود و مصونیت آشکارشان از همه محدودیت‌های قانونی، به شدت منفور بودند. همان‌طور که حزب اپوزیسیون ملی عوامی بیان کرد: ۲۲ خانواده پاکستانی سابق این بار به ۲۰۰۰ خانواده بنگلادشی تبدیل شده بودند. رانت این دو هزار نفر کاملاً بر اساس سلب مالکیت

۱. نوعی نظام حکومتی است که در آن قوه مجریه مستقل از پارلمان یا قوه مقننه است. در چنین نظامی، رئیس‌جمهور نه فقط رئیس قوه مجریه بلکه رئیس کشور هم می‌باشد و برای مدت معینی با رأی مردم انتخاب می‌گردد.

2. Bangladesh Krishak Sramik Awami League

بود و با یادگیری فناوری‌های جدید یا صنعتی‌سازی ارتباطی نداشت. گروه‌های شبه نظامی به‌طور فزاینده‌ای برای محافظت از لیگ مسلط در برابر حمله و همچنین برای ارعاب رأی‌دهندگان در طول انتخابات مورد استفاده قرار گرفتند. ظهور باکسال باید در این زمینه ارزیابی شود. درحالی که تظاهرات عمومی اندکی علیه اصلاحیه قانون اساسی وجود داشت، فضای ترسی برای بیان آزادانه نظرات حاکم بود. بسیاری از گروه‌های مختلف در داخل و خارج از حزب حاکم، به‌صورت مخفیانه شروع به طرح‌ریزی برای برکناری خشونت‌آمیز مجیب کردند. مجیب خود توضیح داد که اصلاحیه چهارم نمی‌تواند راه‌حل دائمی ارائه دهد و واکنشی اضطراری به وضعیتی است که از کنترل خارج می‌شود. او خود گفته بود که «این ترتیبات یک طرفه، کاملاً موقتی است. وقتی کشور را از ضدانقلاب نجات دادم، دموکراسی چندحزبی را احیا خواهم کرد.»

بالاین‌حال خطرناک‌ترین دشمن مجیب در حزب، خودش بود. بسیاری از اعضای راست‌گرای کابینه او و سفارتخانه‌های خارجی از برنامه‌ریزی علیه او و خانواده‌اش آگاه بودند و چنین بود که در ۱۵ اوت ۱۹۷۵، کمتر از چهار سال پس از استقلال، پدر بنیانگذار و رئیس‌جمهور کشور جدید ترور شد.

مستقل از خیانت‌ها و توطئه‌ها، واضح است که طرح ایجاد دولت تک‌حزبی برای بسیاری از گروه‌های نخبگان که قرار بود در نظامی فراگیرتر به هم بپیوندند، عمیقاً مورد پسند نبود. از آنجاکه قابلیت نظم دسترسی محدود این است که سازمان‌دهندگان مهم خشونت باید انگیزه‌ای برای دست‌کشیدن از خشونت داشته باشند، نظام تک‌حزبی آشکارا شکست خورد. پرسش جالب این است که چرا تلاش برای تعریف ائتلاف مسلط به این شکل، پایگاه حمایت گسترده‌ای در میان گروه‌های منافع خاص پیدا نکرد. پاسخ‌های احتمالی به این پرسش، پیامدهای مهمی برای درک ماهیت نظم سیاسی دارد که متعاقباً در بنگلادش ظهور کرد.

مشکل اساسی در تلاش برای تحمیل نظم در تخصیص رانت در کشورهای فقیر با استفاده از ساختار استبدادی تک‌حزبی این است که نخبگان کاملاً تعریف‌شده‌ای برای شروع وجود ندارند. توسعه سیاسی در جنوب آسیا فرایندی پویا است که در آن لایه‌های متوالی از کارآفرینان سیاسی، پیوسته در تمام سطوح ظهور می‌کنند. یکی از راه‌های فهم ماجرا این است که سازمان‌های حامی‌پروری وجود دارند که گهگاه از انباشت صرفاً

سیاسی به ترکیب‌های مختلف انباشت اقتصادی گذر و شروع به سرمایه‌گذاری در انواع مختلف شرکت‌های مولد می‌کنند. حزب پوپولیست اقتدارگرای واحد، صرفاً ائتلافی از تعداد زیادی سازمان حامی پرور است که در یک ائتلاف بزرگ‌تر گرد هم آمده‌اند. تلاش برای تعریف تخصیص رانت به صورت منسجم در این زمینه با مشکلاتی مواجه است (خان، ۲۰۱۳).

یکی از مشکلات مهم، تعیین توزیع رانت میان و درون سازمان‌های مختلف حامی پرور است که با هم ائتلاف بزرگ‌تری را تشکیل می‌دهند. اگر هر یک از این سازمان‌ها رانت‌های خود را تولید می‌کردند و پرسش فقط درباره حمایت از رانت هر یک بود، مشکل بسیار ساده‌تر بود و سازمان‌ها می‌توانستند مجموعاً اجرای شخص ثالث و حمایت از رانت‌های فردی خود را فراهم کنند. این امر ممکن است در صورتی اتفاق بیفتد که همه سازمان‌ها یا اکثر آن‌ها سازمان‌های مولد باشند. اما اگر بخش چشمگیری از رانت سازمان‌ها مبتنی بر «انباشت اولیه» باشد، هر ائتلافی، همان منابع اجتماعی را برای تصرف هدف قرار می‌دهد که دیگران. در این صورت توزیع رانت بین سازمان‌ها نمی‌تواند توسط خود سازمان‌ها تضمین شود. در این شرایط احتمال تضاد منافع وجود دارد. فقط یک رهبر بسیار قوی می‌تواند داوری توزیع رانت را بین سازمان‌ها اداره کند، آن هم تنها در صورتی که در بیشتر اوقات از حمایت عمده سازمان‌ها برخوردار باشد. مشکل دیگر این است که از نظر تاریخی، نظام تک‌حزبی پایدار مستلزم تمرکز چشمگیری از کنترل بر رانت‌ها و ابزارهای حفظ قدرت در مرکز است و این امر در بنگلادش در سال ۱۹۷۵ مشهود نبود. زیرا همه ائتلاف‌ها نمی‌توانستند مطمئن باشند که رهبر با آن‌ها منصفانه رفتار خواهد کرد.

مشکل دوم، تعیین حدود ائتلاف مسلط است. به‌طور بالقوه تعداد نامشخصی از سازمان‌دهندگان سیاسی وجود داشتند که معتقد بودند ظرفیت کافی برای به چالش کشیدن ائتلاف مسلط را دارند تا مستحق مشارکت و سهمی از رانت باشند. با این حال، هر چه تعداد سازمان‌دهندگان بیشتر باشد، رانت‌هایی که سازمان‌دهندگان موجود می‌توانند دریافت کنند، کاهش می‌یابد. مشکل ائتلاف مسلط رسمی و کاملاً تعریف‌شده مانند دولت تک‌حزبی این است که خودی‌ها و غیرخودی‌ها را به‌وضوح تعریف می‌کند و انگیزه‌های قوی برای غیرخودی‌ها ایجاد می‌کند تا علیه خودی‌ها متحد شوند. در نظم سیاسی

بنگلادش آن دوره، خودی‌ها به‌طور رسمی تعریف نشده بودند، اما مشخص بود که گروه بسیار کوچکی دارای امتیازات ویژه هستند. رانت‌های سیاسی به‌طور گسترده بین سازمان‌دهندگان کمتر قدرتمندی توزیع شد و برای مدتی نظام به ثبات رسید. اما حمایت خریداری‌شده (خرید رأی یا حمایت به طرق مختلف که خصلت یک نظام حامی‌پرور است) همراه با تهدید به زور نمی‌توانست سازمان‌دهندگان قدرتمند محذوف را از مخالفت با نظام در طول زمان باز دارد. دولت تک‌حزبی انگیزه‌های قوی برای همه کسانی ایجاد کرد که احساس می‌کردند ممکن است کنار گذاشته شوند یا ممکن است بازده کافی از حمایت از این ترتیبات دریافت نکنند.

جدای از دشواری سازماندهی انباشت اولیه از طریق یک دولت تک‌حزبی در چارچوب نخبگان به‌سرعت در حال ظهور، مشکل دیگر الگوی اقتدارگرایی پوپولیستی این بود که برخی از انباشت اولیه از قبل منجر به سرمایه‌داران نوظهوری شد که خواهان محدودیت‌ها نبودند. سوسیالیسم تا سال ۱۹۷۴، طبقه سرمایه‌دار بالقوه‌ای را ایجاد کرد که خواهان فرصت‌هایی برای تبدیل بخشی از اکتساب خود به شرکت‌های مولد بود. آن‌ها می‌خواستند حقوق مالکیت سرمایه‌گذاری‌های بالقوه‌شان محافظت شود. فشار این گروه قبلاً منجر به تجدیدنظر در سیاست صنعتی سوسیالیستی دولت شده بود. در سال ۱۹۷۴ سقف سرمایه‌گذاری خصوصی از ۲.۵ میلیون به ۳۰ میلیون تاکا افزایش یافت. مشارکت با سرمایه‌گذاران خصوصی خارجی مجاز شد و مهلت قانونی ملی‌سازی از ده به پانزده سال افزایش یافت. بدیهی است که سرمایه‌داران نوظهور، از چشم‌انداز دولت تک‌حزبی که تحت آن ممکن است این تغییرات پایدار بماند، چندان مطمئن نبودند. بنابراین، برخی از موفق‌ترین سرمایه‌داران تحت لیگ عوامی، از حزبی که از آن سود می‌بردند روی برگرداندند و به منبع راست‌گرای داخلی برای مخالفت با نظم موجود مبدل شدند.

به‌نظر می‌رسد که ائتلاف‌های مسلط بادوام و کاملاً تعریف‌شده مانند دولت‌های تک‌حزبی، یا مستلزم تسلط نظامی رهبری بر اساس کنترل آن بر جریان چشمگیری از رانت‌هایی است که مثلاً از رانت منابع طبیعی ناشی می‌شود، یا به سازمان‌های حزبی قوی و گسترده نیاز دارد که مسیرهای شغلی معتبری را برای سازمان‌دهندگان ارائه می‌دهد تا سلسله مراتب حزب را بپذیرند و از اقتصاد روبه‌رشد بهره ببرند. در جایی که رهبری جریان چشمگیری از رانت‌ها را از منابع استخراجی کنترل می‌کند، این می‌تواند

توانایی نظامی برای مقابله با خارجی‌ها و ارائه رانت کافی به خودی‌ها برای دستیابی به ثبات سیاسی را برای آن‌ها فراهم کند. برخی از کشورهای تک‌حزبی نفت‌خیز، نمونه‌هایی از این نوع را ارائه می‌دهند. با این حال، تنظیم مرزهای حزب برای اطمینان از این که نیروی موجود برای مقابله با مخالفان احتمالی کافی است، حیاتی است. البته میزان تمرکز نیرو و رانت مورد نیاز برای دوام بخشیدن به یک نظام تک‌حزبی از این نوع به صورت مطلق تعریف نمی‌شود، بلکه به قدرت سازمانی سازمان‌های بالقوه‌ای ربط دارد که با تهدید به خشونت خواستار رانت هستند.

نوع دیگری که به نظر می‌رسد مؤثر است، حزب واحدی است که بسیار گسترده است و بنابراین فوراً به افراد پایین‌مرتبه در زنجیره سازمانی رانت‌های چشمگیری ارائه نمی‌دهد، اما می‌تواند مسیرهای شغلی پایدار و معتبری را برای سازمان‌دهندگان مشتاق برای حرکت به سمت بالای هرم فراهم کند. برای تعیین درجه اعتبار، حزبی که به سازمان‌دهندگان خود پیشنهاد افزایش رانت در طول زمان می‌دهد، به این معناست که به رانت‌های اقتصاد واقعی رویه‌رشد دسترسی دارد. بنابراین، اگر حزبی که به خوبی سازماندهی شده (مانند چین معاصر) نسخه‌ای از دولت توسعه‌گرا را اجرا کند، این نوع استراتژی ممکن است کارساز باشد. حزب باکسال مجیب الرحمن هیچ کدام از این ویژگی‌ها را نداشت. حزب در کنترل سریع منابع کافی برای ایجاد ائتلافی منسجم بر اساس توزیع رانت‌ها و ابزارهای قدرت در مرکز شکست خورد. در واقع، حزب حتی ارتش را به طور کامل کنترل نمی‌کرد، زیرا مجیب مجبور بود برای محافظت از خود، نیروهای شبه‌نظامی ایجاد کند و در نتیجه ارتش را بیشتر از خود دور می‌کرد. قاتلان مجیب عمده‌اً افسران جوان ارتش بودند، اگرچه بسیار بودند کسانی که برای برکناری او توطئه می‌کردند. همچنین حزب یک استراتژی توسعه معتبر و یک سازمان داخلی قوی نداشت که بتواند به سازمان‌دهندگان سیاسی خود با اطمینان از سهم منصفانه از رانت‌های آینده، مسیرهای شغلی پایداری را ارائه دهد.

رانت‌هایی که ائتلاف‌های نخبگان رقیب سعی داشتند در بنگلادش تصاحب کنند نیز به شکنندگی فضا کمک بسیار نمود. فروپاشی نظم سیاسی، هم علت و هم پیامد این واقعیت بود که تصاحب و انباشت سرمایه سیاسی در این زمان تا حد زیادی غیرمولد بود. اساس آن چنگ‌اندازی به دارایی‌های متروکه، تصاحب منابع عمومی از طریق ایجاد اشتغال مازاد، قراردادهای ساخت‌وساز، قراردادهای وارداتی و غیره بود. این نوع انباشت اولیه

رانت‌هایی با مجموع صفر ایجاد می‌کنند که در بهترین حالت هیچ اثر مثبتی بر تولید ندارند و در بسیاری از موارد می‌توانند اثر منفی چشمگیری داشته باشند. هدف اصلی این تخصیص، دارایی‌هایی بود که توسط پاکستانی‌های در حال خروج رها شده بود. اما در این هرج و مرج، دارایی‌های بسیاری از بنگلادشی‌ها نیز مورد تعرض قرار گرفت، از جمله دارایی‌های هر گروه مرتبط با پاکستانی‌ها، مانند جمعیت بیهاری (غیربنگالی). در این میان، دارایی‌های بسیاری از هندوها (که هرگز حامی پاکستان نبودند) نیز غصب شد. دارایی‌های تولیدی چشمگیر سرمایه‌داران پاکستانی غربی مانند کارخانه‌های بزرگ، با توجه به غیبت کارآفرینان بنگالی نمی‌توانست بلافاصله خصوصی شود، اما توسط دولت ملی شد و در نتیجه سهم دولت در صنعت مدرن از ۳۴ درصد به ۸۱ درصد افزایش یافت. اما حتی این هم برای نظم سیاسی جدید کافی نبود. فرمان ریاست جمهوری در مارس ۱۹۷۲ کارخانه‌هایی را که قبلاً متعلق به بنگالی‌ها در بخش جوت، پنبه و شکر بود، به مالکیت عمومی درآورد. این امر با افزایش منابع اقتصادی و مشارکتی که دولت می‌توانست به حامیان اصلی خود اختصاص دهد، سهم بخش دولتی را به حدود ۹۲ درصد از دارایی‌های صنعت مدرن افزایش داد.

ائتلاف‌های درون حزب حاکم از قدرت سیاسی خود برای پر کردن جیب خود استفاده کردند. نورالاسلام (۱۹۷۹)، اقتصاددان کمیسیون برنامه‌ریزی در آن زمان، برخی از فرایندها را شرح می‌دهد:

در سال ۱۹۷۴ عواملی وجود داشت که به انباشت وجوه مازاد در دستان گروه‌های خاص کمک کرده بود. سود بالایی در فعالیت‌های بازرگانی داخلی و وارداتی، از جمله تجارت غیرقانونی مانند کالاهای قاچاق و قاچاق جوت و سایر کالاهای صادراتی از طریق مرز به دست می‌آمد. از آنجاکه این معاملات غیرقانونی بودند، ریسک بالا و از این‌رو سود، پس از تحقق نیز بسیار بالا بود. علاوه بر این، بسیاری از ساختمان‌های مسکونی و شرکت‌های تجاری که توسط پاکستانی‌ها رها شده بودند، به‌طور غیرقانونی توسط افراد خاص اشغال شدند. متولیان این گونه بنگاه‌های تجاری که در سال ۱۹۷۲ بلافاصله پس از استقلال با عجله از سوی دولت منصوب شدند، از طریق فروش اعلام‌نشده دارایی‌ها، ثروت زیادی به‌دست آوردند. علاوه‌براین، از درآمدهای اجاره یا فروش خانه‌های متروکه‌ای که به‌صورت غیرقانونی توسط افراد اشغال شده بودند، سود حاصل می‌شد.

کسانی که منابع مالی انباشته کرده بودند، دولت را تحت فشار قرار دادند تا خود را به ایفای نقش اساسی و دائمی‌تر برای شرکت خصوصی در اقتصاد بنگلادش متعهد کند.

این انباشت سریع اولیه، اثرات منفی مورد انتظاری را بر عملکرد اقتصادی داشت (گرچه اثر بلندمدت آن تامین مالی صنعت پوشاک بود). ارزیابی اقتصادی

۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵، به دلیل اختلالات بسیار واقعی ناشی از جنگ و عمر کوتاه رژیم دشوار است. بهره‌وری در تولید به‌طور متوسط کمتر از پنجاه درصد سطحی بود که در سال ۱۹۷۰ به‌دست آمد و دستمزدهای واقعی در تولید به‌طور متوسط حدود ۶۰ درصد سطح سال ۱۹۷۰ بود. علاوه بر این، در سال ۱۹۷۴ بنگلادش از یک قحطی بزرگ آسیب جدی دید که بدون کاهش چشمگیر در دسترسی به مواد غذایی رخ داد، زیرا علت آن عمدتاً شکست دولت در مدیریت توزیع و تضمین قدرت خرید و مقابله با احتکار و قاچاق بود، نه کاهش تولید کشاورزی. **بیش از یک میلیون نفر در قحطی جان باختند، احتمالاً بیشتر از جنگ آزادی.** دولت دیگر نمی‌توانست از پیامدهای سیاسی اقتصاد در حال فروپاشی مصون بماند.

۸. نظم دسترسی پایه با خصلت اقتدارگرایی حامی پرور

حامی پروری اقتدارگرا از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰

مشکلات دو مرحله اول به توضیح بسیاری از ویژگی‌های انتقالی که پس از آن اتفاق افتاد کمک می‌کند. ترور مجیب، ارتش را به واسطه مجموعه‌ای از کودتاهای خونین به قدرت رساند. اما رهبری نظامی تا آن زمان می‌دانست که نه الگوی حکومتی پاکستان و نه الگوی تک‌حزبی پوپولیستی اقتدارگرا، در بنگلادش کارساز نخواهد بود. ژنرال ضیاء که در سال ۱۹۷۷ رسماً رئیس‌جمهور شد، مبارز آزادی با نشان افتخار بود و محبوبیت زیادی داشت. با وجود این، او تلاش کرد تا حوزه‌ای قوی از حامیان حکومت خود را ایجاد کند. او این کار را با ایجاد یک حزب سیاسی انجام داد که در نهایت به حزب ملی‌گرای بنگلادش^۱ (BNP) تبدیل شد، که یکی از دو حزب مسلط در تاریخ بنگلادش از آن پس بود. دوره ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ یکی از دوره‌های حامی پروری اقتدارگرا بود که در آن رهبران نظامی، احزاب را بر اساس توزیع رانت داخلی تشکیل دادند و رقابت سیاسی را برای شناسایی مناسب‌ترین جناح‌ها برای مشارکت تشویق کردند. این استراتژی برای ایجاد ائتلاف مسلط دارای تعدادی ویژگی مهم متمایز از مراحل قبلی بود.

نخست این که شرایط پیوستن رهبران ائتلاف به ائتلاف مسلط به صورت انفرادی مورد مذاکره قرار گرفت. در این نظم جدید، سازمان‌دهندگان و کارآفرینان سیاسی منفرد می‌توانند به ائتلاف مسلط بپیوندند یا از آن خارج شوند و این بستگی دارد به منافع و چانه‌زنی فرد با رهبران ائتلاف مسلط و سودی که رهبران از ورود افراد یا سازمان‌های جدید دریافت می‌کنند. شرایط چانه‌زنی ساده بود: رهبر ملی می‌خواست بیشترین تعداد

1. Bangladesh Nationalist Party

از مهم‌ترین سازمان‌دهندگان را با کمترین قیمت از نظر رانت‌هایی که آن‌ها می‌خواستند، وارد حزب کند. ایدئولوژی گسترده توسعه و ناسیونالیسم که حزب جدید را تعریف می‌کرد به سازمان‌دهندگان منفرد از چپ و راست طیف و هر کس در بین آن‌ها اجازه داد تا شرایطی را برای ورود به ائتلاف مسلط جدید جستجو کنند. رانتی که رهبران فردی می‌توانستند استخراج کنند به توانایی‌های سازمانی ثابت‌شده آن‌ها و اهمیت خروج آن‌ها برای تضعیف احزاب قبلی آن‌ها بستگی داشت. از آنجاکه فعالیت سایر احزاب ممنوع نشده بود، سازمان‌دهندگان یا کارآفرینان سیاسی این شانس را داشتند که توانایی‌های سازمانی خود را در خارج از حزب حاکم پیش از جستجوی شرایط برای ادغام، اثبات کنند. احزاب مخالف اجازه داشتند برای نشان دادن قدرت سازمانی خود، در انتخابات فعالیت و شرکت کنند. تنها محدودیت این بود که تلویحاً واضح بود که جایگاه سیاسی اصلی قابل تصاحب نیست، زیرا حزب مسلط با توجه به کنترلش بر دولت بعید بود در انتخابات شکست بخورد. دوم این که هیچ تلاشی برای تعریف از پیش مرزهای ائتلاف مسلط انجام نشد. رژیم، حق تعیین اندازه ائتلاف مسلط را دوباره از طریق فرایند رقابتی ارزیابی و مذاکره حفظ کرد. این نیز تضمین می‌کرد که نخبگان مطرود این انتظار را داشته باشند که اگر طبق قوانین بازی، بازی کنند، ممکن است در آینده با شرایط مناسب وارد ائتلاف مسلط شوند. ترکیب این دو ویژگی تضمین می‌کند که رانت‌های مورد نیاز به صورت رقابتی به مهم‌ترین سازمان‌دهندگان سیاسی تخصیص داده می‌شود و در نتیجه ثبات سیاسی حاصل می‌شود. در نهایت، ضیا و ارشاد هر دو تلاش کردند تا با ایجاد پایگاه‌های جدید روستایی از طریق فرایندهای تمرکززدایی، قدرت سازمان‌دهندگان سیاسی مستقر را کمتر کنند. این استراتژی‌ها کاملاً شبیه استراتژی دموکراسی پایه در دوره قبلی بودند. باین‌حال، این استراتژی‌ها، به‌ویژه تلاش ارشاد برای ایجاد مشروعیت سیاسی برای طبقه جدیدی از نمایندگان سیاسی در «آپازیلای‌های» تازه‌تأسیس (رده‌ای از واحدهای اداری که در واقع سکونتگاه‌های روستایی در بنگلادش هستند)، به شدت با مخالفت سازمان‌دهندگان سیاسی شهری مواجه شد. بنابراین، این استراتژی‌ها تأثیر محدودی در افزایش ثبات سیاسی کلی در این دوره داشتند و تلاش برای اجبار آن‌ها احتمالاً تأثیر منفی داشت.

این دوره به‌طور کلی بی‌ثبات باقی ماند. خشونت برای مدتی ادامه یافت، به‌ویژه در داخل ارتش، که اغلب کودتا انجام می‌شد. باوجوداین، نشانه‌هایی از نظم دسترسی محدود پایدار در تاریخ بنگلادش شروع به ظهور کردند. استراتژی تضمین ورود سازمان‌دهندگان سیاسی از طریق مذاکرات فردی برای تعیین قیمت مورد تقاضا، راهبردی مناسب برای ایجاد ائتلاف‌ها بود. این راهبردی است که از طریق آن احزاب سیاسی رقیب در مرحله پنجم «دموکراتیک» ائتلاف‌هایی را ایجاد می‌کنند که قدرت خود را در داخل و خارج از ائتلاف مسلط حفظ می‌کنند که طبیعتاً به این معنی است که ائتلاف حاکم متلاطم است، گاهی با مذاکرات مداوم، گاهی درگیری‌های داخلی و گاهی خشونت، هم در داخل ائتلاف و هم با ائتلاف‌هایی که در حال حاضر خارج از قدرت هستند. این نظامی است که تحت آن شرایط و با توجه به امکانات نهادی کار می‌کند.

حامی‌پروری اقتدارگرا اجازه ورود جدید به ائتلاف حاکم را داد، مگر در بالاترین سطح، که مختص رهبر نظامی (سابق) بود. اما این ترتیبات در بلندمدت ناپایدار بود. از یک طرف انگیزه‌های قوی برای افسران جاه‌طلب در ارتش ایجاد کرد تا تلاش کنند و رهبر سیاسی اصلی را جایگزین کنند. به‌ویژه در زمان ضیاء، کودتاهای بسیار مکرری وجود داشت، زیرا سنت‌های تسخیر خشونت‌آمیز قدرت هنوز پابرجا بود. در واقع، ضیاء سرانجام در سال ۱۹۸۱ توسط افسران ارتش در یک کودتا کشته شد. از سوی دیگر، محفوظ ماندن مقام ارشد برای یک فرد در نهایت منجر به مخالفت شدید با کل نظام شد. بیهودگی انتخابات برای جانشینی مقام رهبری در زمان ارشاد آشکار و منجر به بسیج سیاسی فزاینده علیه او شد. از آنجاکه حزب ملی گرای بنگلادش (که توسط ضیا تأسیس شده بود) اکنون در اپوزیسیون قرار داشت، این امر، ائتلاف حزب ملی‌گرای بنگلادش را با لیگ عوامی، حزبی که تلاش کرده بود دولت تک‌حزبی را تحت نظر مجیب ایجاد کند، گرد هم آورد. تحت یک بسیج ترکیبی و فزاینده شدید و خشونت‌آمیز، ارشاد در سال ۱۹۹۰ سرنگون شد و این پایان حکومت نظامی حامی‌پرور بود.

طی این دوره، سازمان‌های اقتصادی و سیاسی می‌توانستند نسبتاً آزادانه، بدون تأیید قبلی و تأیید ائتلاف مسلط توسط اکثر گروه‌ها، تأسیس شوند. بااین‌حال، از آنجاکه مهم‌ترین سازمان، حزب حاکم و ائتلافی بود که ایجاد کرد و ورود به آن بدون تأیید ائتلاف مسلط ممنوع شد، نظام در بالاترین سطح دارای تمام ویژگی‌های نظم دسترسی

محدود پایه بود. همچنین تغییرات مهمی در نوع رانتهایی که سازمان‌ها در این مرحله به دنبال آن بودند و تصرف می‌کردند، رخ داد. شایع‌ترین و بدترین انواع انباشت اولیه شروع به از بین رفتن کردند زیرا اکثر دارایی‌های رهاشده تصاحب شده بودند. با این حال، رانتهای ایجادشده و از نظر اقتصادی ناکارا صریحاً به عنوان بخشی از استراتژی‌های ثبات سیاسی ظاهر شد. این شامل، رانتهای توزیع‌شده برای حامیان ائتلاف حاکم در قراردادهای ساخت‌وساز دولتی یا در قراردادهای واردات کالاهای کمیاب مانند شکر و سیمان است.

تغییر مهمی که در این زمان در مقایسه با مرحله قبلی رخ داد این بود که ائتلاف مسلط، دیگر رانتهای را دارای اهداف بالقوه مولد نمی‌دانست و از تلاش برای ایجاد یا تخصیص رانت به عنوان بخشی از یک سیاست صریح صنعتی دست کشید. پیش از آن، پرداخت یارانه‌ها (مثلاً در بخش کشاورزی یا برای کاهش قیمت سوخت) با توجیه‌های رفاهی یا اقتصادی مانند حمایت از صنایع نوپا و توسعه فناوری توجیه می‌شد، اما به تدریج، این توجیه‌ها در حال از دست دادن اعتبار خود بودند. این امر تا حدی به دلیل خاتمه مبارزه سیاسی علیه بیست‌ودو خانواده پاکستان و سوسیالیسم ساختگی اتحادیه عوامی بود و تا حدی هم به این دلیل که فضای بین‌المللی افکار اقتصادی در دهه ۱۹۸۰ به شدت تغییر کرده بود. ضیاء به خاطر تمام این دلایل طرفدار خصوصی‌سازی بود. رانتهایی که صنایع بخش دولتی و صنایع تازه خصوصی‌شده همچنان دریافت می‌کردند به این دلیل بود که دولت برای حذف این رانتهای ضعیف بود. در واقع، با توجه به ظرفیت‌های دولت برای مدیریت این رانتهای شانس اندکی وجود داشت که رانت بتواند نقش سازنده‌ای داشته باشد، مگر این که قابلیت‌ها و ترتیبات سیاسی جدید ایجاد شود. اما چنین چیزی، بخشی از دستور کار نبود. **باوجود این، مجموعه‌ای تصادفی از رانتهای و مداخلات ضیاء منجر به ورود صنعت پوشاک به بنگلادش شد که ساختار اقتصادی کشور را تغییر داد.**

بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۳، در مجموع ۲۱۷ شرکت بخش دولتی به‌طور کامل یا جزئی به بخش خصوصی فروخته شد، یا به صاحبان بنگالی سابق خود (که در دوران ملی‌سازی بدون پرداخت غرامت به آن‌ها ملی شده بودند)، بازگردانده شدند. با این حال، ملی‌زدايي‌ها و خصوصی‌سازی چشمگیر تنها در زمان رژیم ارتشبد ارشاد آغاز شد. بر

اساس سیاست جدید صنعتی که در سال ۱۹۸۲ به تصویب رسید، خصوصی سازی شرکت های دولتی در مقیاس بزرگ در اولویت قرار گرفت. خصوصی سازی با مخالفت های سیاسی چشمگیر و فزاینده ای روبه رو شد، به ویژه از سوی اتحادیه های کارگری کارگران یقه سفید که برای آن ها بیکاری بسیار مهم بود. با وجود این، دولت ۱۱۰ واحد بزرگ را در مدت اندکی بیش از یک سال واگذار کرد، از جمله کارخانه های جوت که قبلاً متعلق به بنگالی ها بود، پس از آن برنامه با سرعت کمتری ادامه یافت. خصوصی سازی ها توسط آژانس های بین المللی حمایت می شدند، اما در واقع تأثیر بسیار محدودی بر اقتصاد داشتند. شرکت های بزرگی که تحت سیاست صنعتی پاکستان در دهه شصت ایجاد شدند، هرگز به رقابت جهانی کامل دست نیافته بودند. پس از ملی سازی آن ها در دهه هفتاد، به دلیل اشتغال مفرط، غارت و سوءمدیریت، تعهدات اضافی زیادی را ایجاد کردند. خصوصی سازی آن ها در دهه هشتاد، این هیچ کمکی به بقای آینده آن ها نکرد. مالکان جدید نیز مسئولیت ها را به عهده گرفتند و به اشتباه معتقد بودند که ترتیبات سیاسی می تواند ضامن حفظ یارانه ها در آینده هم باشد. برخی از شرکت های خصوصی سازی شده لنگان لنگان راه افتادند و خوش شانس بودند که به طور متوسط سودآور شدند. بسیاری از آن ها در نهایت ورشکسته و تعطیل شدند، به ویژه در بخش نساجی، جوت و پنبه.

اثر خالص سیاست صنعتی پاکستان و همچنین انباشت سریع اولیه که بلافاصله پس از استقلال رخ داد، این کشور را به سطح فنی بالاتری نبرد. **بلکه تأثیر اصلی آن ایجاد طبقه سرمایه دار جدید از طریق فرایند انباشت اولیه بود که از دهه پنجاه آغاز شده بود.** در اواسط دهه ۱۹۸۰، بنگلادش یک طبقه سرمایه دار کوچک تا متوسط بالقوه داشت که بلوک های نسبتاً چشمگیری از سرمایه را انباشته کرده بود. اکنون صدها و احتمالاً هزاران نفر وجود داشتند که در صورت امکان می توانستند صدهزار دلار یا بیشتر سرمایه را به شکل زمین، سرمایه نقدی یا وام های بانکی وثیقه برای سرمایه گذاری بسیج کنند. این افراد اکنون به عنوان کارآفرینان اقتصادی شروع به جستجوی فناوری های ساده برای سرمایه گذاری در اطراف خود کردند. در این مرحله بود که تصادفی خوش یمن (که شامل رانت های بین المللی بود) تأثیر چشمگیری بر چشم انداز اقتصادی بنگلادش داشت (خان، ۲۰۰۹).

رشد و توسعه صنعت پوشاک آماده در بنگلادش اغلب به عنوان دلیلی بر موفقیت سیاست‌های بازار آزاد همراه با فقدان حمایت از بازار کار در بنگلادش ارائه شده است. اما در واقع سرمایه‌گذاری حتی در ساده‌ترین فناوری‌ها، زمانی که این فناوری‌ها برای یک اقتصاد جدید یا در واقع ناشناخته باشد، خطرات چشمگیری را برای سرمایه‌گذاران داخلی به همراه دارد (از نظر اکتشاف ساختار هزینه). زمان لازم برای رقابتی شدن در سطح جهانی مشخص نیست و کارآفرینان هیچ ایده‌ای از تولید در زنجیره‌های تولید بسیار تخصصی جهانی ندارند. همچنین برای شرکت‌های خارجی امکان سرمایه‌گذاری بر روی نیروی کار با مهارت بالا در یک اقتصاد ضعیف در صنایع کم‌حاشیه و با فناوری پایین وجود ندارد، مگر این که مقداری اشتراک هزینه و اشتراک ریسک برای شرکت خارجی وجود داشته باشد. البته به همین دلیل است که تمام تولیدات جهانی به سرعت به فقیرترین کشورها منتقل نمی‌شود. ترکیبی از عوامل این انتقال، فناوری را برای بنگلادش در اوایل دهه ۱۹۸۰ امکان‌پذیر کرد.

بخش مهمی از داستان، **ظهور توافقنامه الیاف چندگانه (MFA) در سال ۱۹۷۳ بود**، ترتیبی که توسط موافقتنامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت (GATT) اداره می‌شد و سهمیه‌هایی را برای کشورهای در حال توسعه برای صادرات پارچه و پوشاک تعیین می‌کرد. هدف این قراردادها این بود که مخالفت‌های ایالات متحده در مورد تجارت آزاد پوشاک را برآورده کند، که صنعت داخلی پوشاک و نساجی آمریکا را تهدید می‌کرد. به منظور کنترل افکار عمومی، همزمان با اعمال تعرفه و ممنوعیت بر واردات از کشورهای پیشرو تولیدکننده پوشاک، برای تعدادی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته مانند بنگلادش که در آن زمان هیچ صنعت پوشاکی نداشتند و بنابراین هیچ تهدیدی برای ایالات متحده نبودند معافیت ارائه شد. **برای بنگلادش، تصادفی شگفت‌انگیز بود که درست در آن زمان یک طبقه سرمایه‌گذار بالقوه از طریق تلاش‌های صنعتی‌سازی و انبساط اولیه‌ای که شرح دادیم در حال ظهور بود.** لغو قراردادهای MFA برای کشورهایی مانند بنگلادش، «رانت مولد» و چشم‌اندازی مثبت ایجاد کرد و به آن‌ها اجازه داد با هزینه کمتری نسبت به رقبای خود در دیگر کشورها وارد این صنعت شوند و همزمان، انگیزه‌هایی برای تولیدکنندگان پوشاک ایجاد کرد تا فناوری‌های خود را به کشورهایی مانند بنگلادش منتقل کنند. **از طرفی، بنگلادش خوش‌شانس بود که در آن زمان،**

رهبر توسعه‌خواهی به شکل رئیس‌جمهور ضیاء داشت که اهمیت سرمایه‌گذاری در این بخش را با استفاده از حمایت غیررسمی در بالاترین سطح می‌دید. بخش پوشاک تنها به دلیل تطابق این شرایط مساعد پدید آمد و مثال خوبی ارائه می‌کند که چرا ظهور سازمان‌های تولیدی حتی در بخش‌های با فناوری پایین مستلزم ترکیب خوش‌شانسی با رانت مولد است که امکان غلبه بر شکست‌های چشمگیر بازار را فراهم می‌کند.

قراردادهای MFA مشکلات جدی برای تولیدکنندگان مستقر پوشاک در کشورهایی مانند کره جنوبی ایجاد کرد که به‌طور ناگهانی با محدودیت صادراتی مواجه شدند. آن‌ها انگیزه زیادی برای انتقال تولید به کشورهایی داشتند که با محدودیت مواجه نبودند. اما کشورهای در حال توسعه که بخش نساجی و پوشاک نداشتند، به‌وضوح کشورهای نسبتاً فقیری بودند و از شکست‌های بازاری رنج می‌بردند که بر کسب فناوری و یادگیری تأثیر می‌گذاشت. برای جذب سرمایه‌گذاران از کشورهای پیشرفته‌تر که می‌خواهند جابه‌جا شوند، کشورهای در حال توسعه مجبور بودند چیزی بیش از وضعیت بدون محدودیت خود ارائه دهند. از این گذشته، بسیاری از کشورهای فقیر بدون محدودیت بودند، اما تعداد بسیار کمی از آن‌ها از MFA بهره‌مند شدند. بنگلادش یکی از آن‌ها بود و موفقیت آن را باید با سازوکارهای خاصی توضیح داد که از طریق آن‌ها این شکست‌های بازار برطرف شد.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، انباشت اولیه داخلی سرمایه‌گذاران بالقوه زیادی را برای بخشی مانند پوشاک ایجاد کرد. عامل تغییر در دوران گذار بنگلادش، سرمایه‌گذاری مشترک بین **نورول کوادرخان** (کارمند بازنشسته بنگلادشی) و شرکت دوو (شرکت چندملیتی کره جنوبی) بود. این سرمایه‌گذاری مشترک، **شرکت دش گارمنتس**^۱ را در سال ۱۹۷۹ راه‌اندازی کرد، شراکتی که در آن شریک بنگلادشی سرمایه و حمایت دولت را برای سرمایه‌گذاری بالقوه خطرناک جدید ترتیب داد و شرکت چندملیتی کره جنوبی آموزش و انتقال فناوری را فراهم کرد. این را که یک کارمند دولتی بازنشسته از بنگلادش می‌تواند با یک شرکت چندملیتی جهانی پشت میز بنشیند و تعهد معتبر ارائه کند، نمی‌توان خارج از چارچوب انباشت اولیه‌ای که کشور اخیراً از سر گذرانده بود فهمید. محاسبات دوو ساده بود. دسترسی بنگلادش به بازار ایالات متحده و سایر بازارها از

طریق معافیت از ممنوعیت صادرات، پیشنهاد تجاری جذابی بود، اما آن‌ها احتمالاً حاضر نبودند تمام خطرات سرمایه‌گذاری در بنگلادش را بدون تعهدات معتبر از طرف کشور در حال توسعه بپذیرند.

مشارکت سهام سرمایه‌گذاری مشترک بخشی از این تعهد را فراهم کرد، اما شاید حتی مهم‌تر از آن حمایت صریح رئیس‌جمهور ضیاء الرحمن از پروژه بود. حمایت رئیس‌جمهور ضیا معتبر به نظر می‌رسید، چرا که او ابتکار عمل را در ارتباط با نورول کوادر با کیم وو-چونگ (رئیس دوو) به دست گرفت. حمایت او به کره جنوبی اطمینان داد که با مشکلات غیرمنتظره برخورد یا دست‌کم به آن‌ها رسیدگی خواهد شد و در واقع، حمایت سیاسی در بالاترین سطح تضمین کرد که نوآوری‌های نهادی نسبتاً کوچک اما حیاتی مانند LC (که به تولیدکنندگان بنگلادشی اجازه می‌داد از بانک‌های محلی با استفاده از سفارش‌های صادراتی به‌عنوان وثیقه استقراض کنند) و معافیت از عوارض گمرکی برای نهاده‌های وارداتی تولید، به سرعت گسترش یابند.

دش به‌طرز چشمگیری موفق بود. بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۷، ارزش صادرات آن به‌طور متوسط سالانه نود درصد رشد کرد. یادگیری و انتقال فناوری که توسط این پروژه واحد راه‌اندازی شد، قابل توجه بود. در پایان دهه ۱۹۸۰، از ۱۳۰ نفری که برای اولین بار توسط دش در کارخانه‌های دوو در کره جنوبی آموزش دیدند، ۱۱۵ نفر کارآفرین شدند و شرکت‌های پوشاک خود را راه‌اندازی کردند! تقریباً از یک پایه صفر در سال ۱۹۸۰، تا سال ۲۰۰۵ حدود سی‌وپنج هزار شرکت فعال در بخش پوشاک وجود داشت که بیش از ۲ میلیون نفر را استخدام کردند. انباشت اولیه همچنان منبع مهمی برای عرضه کارآفرینی و تامین مالی این صنعت بود. در یک نظرسنجی که در سال ۱۹۹۳ انجام شد، ۲۳ درصد از صاحبان کارخانه‌های پوشاک شرکت کردند که در اصل کارمندان دولت یا ارتش بوده‌اند. می‌توان فرض کرد که بسیاری دیگر با ائتلاف مسلط ارتباط نزدیک داشتند و سرمایه اولیه خود را از طریق فرایندهای سیاسی به‌دست آورده بودند. کشوری که تفاوت چندانی با یک کشور معمولی آفریقایی در دهه ۱۹۷۰ نداشت، تولیدات صنعتی‌اش امروز برابر با تولید کل کشورهای جنوب صحرای آفریقا به استثنای آفریقای جنوبی است.

سال	الیاف بافته شده	پوشاک آماده	نرخ رشد دلاری کل صادرات پوشاک
۱۹۸۵ - ۹۰			۴۵.۹
۱۹۹۰ - ۹۵			۲۴.۱
۱۹۹۵ - ۲۰۰۰			۱۴.۳
۲۰۰۰ - ۱			۱۱.۷
۲۰۰۱ - ۲	-۷.۱	-۲.۵	-۵.۷
۲۰۰۲ - ۳	۴.۳	۱۳.۳	۷.۲
۲۰۰۳ - ۴	۸.۶	۲۹.۹	۱۵.۸
۲۰۰۴ - ۵	۱.۷	۳۱.۳	۱۲.۹
۲۰۰۵ - ۶	۱۳.۵	۳۵.۴	۲۳.۱

صنعت پوشاک بنگلادش: نرخ رشد دلاری صادرات از ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۶؛ منبع: خان، ۲۰۱۳

ظهور سریع بنگلادش به عنوان یک کشور صادرکننده پوشاک در جدول فوق نشان داده شده است. صادرات برای بیش از دو دهه با نرخ‌های دو رقمی رشد کرد. در اوایل دهه ۲۰۰۰، این بخش حدود هفتاد درصد از صادرات بنگلادش را به خود اختصاص داد. اگرچه بنگلادش همچنان از رفتار ترجیحی، به ویژه در بازارهای اتحادیه اروپا بهره می برد، اما به طور مؤثر، پنج سال اول معافیت از قراردادهای MFA برای ایجاد تغییر عمده در ثروت این کشور کافی بود. این نتیجه عوامل مؤثر بسیاری داشت، اما در وهله اول این اتفاق تصادفی، رانت‌های موقتی چشمگیری را ایجاد کرد که به کاهش خطرات مربوط به تأمین مالی یادگیری و انتقال فناوری کمک کرد. راه اندازی سازمان‌های مولد پیچیده به مقدار قابل توجهی دانش ضمنی نیاز دارد و این معمولاً تنها از طریق فرایندهای پرهزینه و نامطمئن یادگیری از طریق انجام^۱ به دست می آید. هزینه‌ها و خطرات موجود در دستیابی به این دانش ضمنی به این معنا بود که حتی فناوری تولید پوشاک نسبتاً ساده قبل از معافیت MFA به بنگلادش منتقل نشد، علی‌رغم دستمزدهای بسیار پایین آن در مقایسه با کشورهای مانند کره جنوبی.

معافیت بنگلادش از ممنوعیت صادرات جهانی پوشاک به طور ناخواسته «رانت‌های آموزشی» را برای راه اندازی سازمان‌های تولیدی در بخش پوشاک ارائه کرد. دشواری تأمین مالی دوره اولیه زیان‌دهی، زمانی که دانش ضمنی مربوط به استفاده از فناوری‌های جدید آموخته می‌شود، اغلب از راه اندازی بنگاه‌های تولیدی در کشورهای در حال توسعه

1. Learning by doing

جلوگیری می‌کند. در اصل، بازارها باید امکان تأمین مالی یادگیری سازمانی را فراهم کنند، اما شکست‌های چشمگیری در بازار وجود دارد که تضمین می‌کند بدون دسترسی به برخی رانت‌ها، حتی در بخش‌های با فناوری پایین نیز جهش‌ها نادر است. رانت‌های معافیت و شرایط خاص سرمایه‌گذاری‌های مشترک بنگلادشی و سرمایه‌گذاران خارجی تضمین می‌کند که دوره آموزشی لازم می‌تواند تأمین شود و همچنین ذی‌نفعان مختلف تلاش زیادی می‌کنند تا رانت‌ها در نتیجه مشکلات مخاطره اخلاقی هدر نرود. بنگلادش همچنین دارای یک رژیم سیاسی مطلوب بود که می‌توانست برای حمایت از این پروژه نوآوری‌های نهادی کوچک اما حیاتی ارائه دهد. رژیم سیاسی همچنین می‌توانست الزامات ثبات سیاسی خود را با رانت‌های دیگر برآورده کند، بنابراین مجبور نبود راه‌هایی ابداع کند که به حامیان سیاسی‌اش اجازه دهد رانت‌های MFA را برای مثال با راه‌اندازی کارخانه‌های پوشاک غیرقابل دوام با کمک دولت تصاحب کنند. ظهور صنعت پوشاک، همراه با موفقیت در تعدادی از بخش‌های تولیدی دیگر مانند داروسازی، تضمین کرد که صنعت به طور پیوسته سهم خود را در تولید ناخالص داخلی در بنگلادش افزایش می‌دهد. تاریخچه موفقیت صنعت پوشاک مهم است زیرا بنگلادش تلاش می‌کند تا در زنجیره ارزش بالاتر برود. بسیاری از رشد آن تاکنون در انتهای زنجیره ارزش بوده است، حتی اگر شواهدی از رشد پیوندهای عقب‌مانده و تنوع وجود داشته باشد. داستان موفقیت صنعت پوشاک به ما می‌گوید که شکست‌های بازار در بازارهای سرمایه و دانش از طریق سیاست‌گذاری و ترتیبات حاکمیتی بسیار خاص را می‌توان برطرف کرد. میزان سرمایه مورد نیاز برای مرحله بعدی ارتقای صنعتی بسیار بزرگ‌تر است و نمی‌توان به انباشت اولیه برای تأمین این سرمایه‌گذاری‌ها تکیه و اعتماد کرد. یک بررسی از بخش پوشاک در سال ۲۰۰۷ نشان داد که شرایط موجود تأمین مالی، محدودیتی مهم برای ارتقای فناوری در این بخش است. بانک‌ها مایل به وام‌دادن بودند، اما بازدهی ثابت و الزامات وثیقه، سرمایه‌گذاران را نسبت به مدت زمان لازم برای یادگیری فناوری‌های جدید مطمئن نمی‌کرد.

از آنجاکه مشکل تعهدات معتبر برای حفظ قراردادها در مورد اشتراک بازده بین سرمایه‌گذاران متعدد، مشکل عمده‌ای است که رشد پیچیدگی‌های فنی و سازمانی بنگاه‌ها را محدود می‌کند، بررسی این که چرا این مشکل همچنان ادامه دارد، مهم است. نظارت

بر اجرای قراردادهای توسط شخص ثالث یعنی دولت، انتظاری غیرواقعی در نظم دسترسی محدود است. مسلماً برای بنگلادش، همزمانی تصادف لغو قراردادهای MFA برای این کشور به همراه ظهور دولت دوستدار توسعه توانست این کشور را از فقر گسترده نجات دهد. این اقبالی است که نصیب بسیاری از کشورها نمی‌شود. در نتیجه نباید گمان کرد که دولت توسعه‌گرا به تنهایی، تنها راه توسعه اقتصادی است، یا این نتیجه را گرفت که فقط شانس عامل تعیین‌کننده است. بدون شک در بنگلادش نیز همچون بسیاری از جوامع در حال توسعه ابداعات نهادی غیررسمی جای نهادهای کارآمد رسمی و نظارت دولت به مثابه شخص ثالث طرف اجرا را پر کرد. به قول آویناش دیکسیت، «جهان در بهترین حالت، بهینه دوم است» و بنگلادش نیز با توجه به فرصت‌ها و محدودیت‌ها توانست در بهینه دوم^۲ خود قرار گیرد.

به نظر می‌رسد که رابطه‌ای قوی بین انواع نظم‌های دسترسی محدودی که در بنگلادش تکامل یافته‌اند و موفقیت نظارتی اجرای قرارداد توسط شخص ثالث برای سازمان‌های مولد، وجود ندارد. زمانی که نظام حامی‌پرور اقتدارگرا بعداً با رقابت فراگیرتر احزاب در دموکراسی حامی‌پرور رقابتی (با جنبه‌های بیشتر بلوغ) جایگزین شد، مشکل اجرای قراردادهای سرمایه‌گذاری توسط شخص ثالث، کاهش چشمگیری نیافت. سازمان‌های اقتصادی در بنگلادش (و در کل آسیای جنوبی) به‌طور کلی برای راه‌اندازی به مجوز شخصی یا حمایت از ائتلاف مسلط نیاز ندارند، اما همیشه به حمایت سازمان‌های سیاسی به معنای بسیار خاص نیاز داشته‌اند. واداشتن مقامات دولتی به انجام وظایف رسمی خود یا خودداری از ایجاد مانع، یا ارائه امتیازات خاص، اغلب مستلزم داشتن رفقای سیاسی برای شخص کارآفرین است که می‌توانند خدمات مورد نیاز را در ازای بهای پرداخت‌شده تضمین کنند. اما یک دولت در نظم دسترسی محدود به‌طور کلی ملزم به حفاظت از سازمان‌های مولد نیست. علاوه‌براین، سازمان‌های سیاسی حتی در دوره حامی‌پروری اقتدارگرا، ائتلافی از سازمان‌دهندگان بودند، بنابراین همیشه این احتمال برای یک سازمان مولد که از طرف شخص ثالث علیه منافع خود با مشکل روبرو شود وجود داشت و این سازمان می‌توانست از گروه سیاسی دیگری حمایت بخرد. به‌طور کلی

۱. Avinash Kamalakar Dixit - اقتصاددان هندوستانی. از دیسکیت کتاب «اقتصاد خرد: مختصر و مفید» (از مجموعه مختصر و مفید آکسفورد) توسط انتشارات سنور و با ترجمه سمانه سادات علوی منتشر شده و در دسترس است.
۲. در مورد بهینه دوم دنی رودریک مقاله‌ای با عنوان نهادهای بهینه دوم در AER نوشته است

با ظهور رقابت‌های سیاسی فراگیرتر پس از سال ۱۹۹۰، مشکل اجرای قراردادهای دست‌کم مانند گذشته حل‌نشده باقی مانده است (خان، ۲۰۱۳).

درواقع، بر خلاف دوره‌های قبلی، دوره حامی‌پروری اقتدارگرا اجماع جدیدی را ایجاد کرد که دولت نباید خود را به استراتژی‌های ایجاد رانت مولد مشغول کند. هیچ تلاشی برای استفاده از رانت‌های داخلی برای ایجاد سازمان‌های پیچیده‌تر یا جذب فناوری‌های پیچیده‌تر از آنچه پیش‌تر وجود داشت، صورت نگرفت. بلکه تمرکز تخصیص رانت توسط ائتلاف مسلط بیشتر به مدیریت ثبات سیاسی محدود شد. ظهور صنعت پوشاک که خود محصول یک دوره خوش‌شانسی از شرایط در حال تغییر بود که رانت‌های جدیدی ایجاد کرد، به رهبری سیاسی اجازه داد تا بر تسخیر و مدیریت رانت‌های سیاسی تمرکز کند. توزیع رانت‌هایی که در این دوره به وجود آمد، ویژگی‌هایی داشت که در دوره بعدی نیز ادامه یافت. اما فقدان هر گونه استراتژی تولید رانت مولد، چالشی مهم برای نظام باقی ماند.

دوره نظامی حامی‌پروری اقتدارگرا نشان داد که نمی‌توان از زور و اقدامات وحشیانه برای ماندن در قدرت استفاده کرد. ائتلاف مسلط نیاز به بخش چشمگیری از سازمان‌دهندگان سیاسی غیرنظامی داشت. اما نتوانست همه مشتاقان بالقوه را جذب کند. عملکرد واقعی حکومت نظامی حامی‌پرور به طور متناقضی این هنجار را ایجاد کرد که کنترل خشونت در بنگلادش باید بر اساس نظام رقابتی تخصیص رانت باشد تا به مهم‌ترین متخصصان سازمانی و خشونت اجازه دهد تا با ارزان‌ترین قیمت وارد ائتلاف حاکم شوند. با این حال، پیوندهای ضمنی رهبر سیاسی با ارتش به این معنا بود که این روند چانه‌زنی و تنظیم باید برای همیشه تحت مدیریت یک رهبر عالی اتفاق بیفتد. اما در نهایت احزاب سیاسی اصلی متحد شدند تا با ترتیباتی که آن‌ها را از دسترسی به مهم‌ترین تصمیم‌های تخصیص رانت محروم می‌کرد، مقابله کنند. ارشاد در سال ۱۹۹۰ توسط قیام مردمی سرنگون شد، زمانی که ارتش از ادامه حمایت از او به‌خاطر فرمانی که به معنای تیراندازی به هزاران تظاهرکننده بود، خودداری کرد. با این حال، بازگشت به «دموکراسی» بسیاری از ویژگی‌های نهادی را که در این دوره تثبیت شده بود، دست‌نخورده نگه داشت. تغییر اساسی عمده این بود که موقعیت بلندمرتبه ائتلاف مسلط و شخص رهبر در نظام رقابتی چندحزبی قابل رقابت شد و طی آن، رهبر با نمایش دوره‌ای

قدرت سازمانی توسط ائتلاف‌های رقیب در طول انتخابات انتخاب می‌شد. به عبارت بهتر، دیگر، شخص واحدی نبود که تصمیم‌گیر اصلی توزیع رانت‌های اصلی باشد و فرایندی تا حدودی رقابتی میان ائتلاف‌های مختلف پدید آمده بود که در آن هر ائتلاف فرصتی برای تبدیل شدن به ائتلاف مسلط داشت (خان، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۳).

۹. گذار به نظم دسترسی محدود بالغ با خصلت رقابتی

حامی پروری رقابتی ونیمه بالغ آسیب پذیر از ۱۹۹۰ تا کنون

سرنگونی ارشاد با انتخاباتی همراه شد که در آن هیچ یک از رقبا در قدرت نبودند و بنابراین نمی توانستند مستقیماً بر نهاد مسئول سازماندهی انتخابات تأثیر بگذارند. دولت موقت به رهبری یک قاضی عالی این انتخابات را سازماندهی کرد و سابقه ای برای سازماندهی انتخابات قابل قبول در آینده ایجاد کرد. از آنجاکه دولت به طرز قابل قبولی بی طرف باقی ماند، نتیجه انتخابات توسط قدرت سازمانی تعیین شد که احزاب می توانستند در میدان بسیج کنند. تعداد واقعی آرای مأخوذه برای دو حزب اصلی در انتخابات ۱۹۹۱ تقریباً یکسان بود، اما حزب ملی گرای بنگلادش (BNP) به دلیل ابهامات نظام انتخاباتی، کرسی های بیشتری کسب کرد. حزب ملی گرای بنگلادش اکثریت مطلق را به دست نیاورد و به حمایت **جماعت اسلامی** (یک حزب مذهبی) نیاز داشت تا اکثریت سی نماینده زن پارلمان را که قانون اساسی اجازه می دهد، کسب کند و در نتیجه اکثریت مطلق را به دست آورد. از آنجاکه حزب ملی گرای بنگلادش در قدرت نبود و نمی توانست بر پلیس، شمارنده های آرا یا هر ابزار اداری دیگری برای تأثیرگذاری بر نتیجه تأثیر بگذارد، نتیجه انتخابات توسط بازنده ها پذیرفته شد.

انتخابات عادلانه به این معناست که نتیجه، بازتابی است از توازن نیروها در میدان بدون دخالت مقامات بوروکراتیک یا نظامی که اداره پلیس، اتاق های رأی گیری و روند شمارش آرا را بر عهده دارند. اگر این ابزارهای اداری توسط حزب مسلط یا حزب مخالف کنترل شود، ممکن است نتیجه انتخابات بازتاب نیروهای حاضر در میدان نباشد. توجه داشته باشید که هدف از انتخابات عادلانه در این زمینه، کشف ترجیحات واقعی رأی دهندگان نیست، تا حدی به این دلیل که ترجیحات واقعی ممکن است با توجه به

عدم وجود تفاوت‌های جدی در سیاست‌هایی که احزاب احتمالاً اجرا می‌کنند وجود نداشته باشد. بلکه انتخابات فرایندی است که از طریق آن، نقاط قوت سازمانی ائتلاف‌های رقیب آشکار می‌شود. اگر حزبی که برتری محسوسی در قدرت سازمانی دارد در انتخابات پیروز شود، به احتمال زیاد ثبات حاصل می‌شود. نکته مهم این است که هیچ حزبی نتواند قدرت خود را برای استفاده از دستگاه اداری با کسب مزیت انتخاباتی غیرمرتبط با قدرت خود در میدان به کار گیرد. مرحله نهایی (و فعلی) از سال ۱۹۹۰ به بعد را می‌توان «حامی‌پروری رقابتی» توصیف کرد که در آن نظم دسترسی محدود دارای ویژگی‌های بلوغ است، به این معنا که ایجاد سازمان‌های سیاسی رقیب اکنون نمی‌تواند توسط ائتلاف مسلط کنترل شود و آن‌ها نمی‌توانند اطمینان حاصل کنند که ائتلافی از سازمان‌های اپوزیسیون نمی‌تواند در نهایت آن‌ها را از قدرت حذف کند. این امر در سال‌های اخیر که به انقلاب ختم شد، کاملاً مشخص است. بنگلادش از ۱۹۹۰ به این سو در تکامل سیاسی خود یک گام دیگر به جلو برداشته و امید است که نظم دسترسی محدود بالغ، این بار به نظامی فراگیر مبدل شود.

روند انتخابات در بنگلادش بر اساس عناصر تعیین رقابت مانند عضویت در ائتلاف مسلط در دوره قبل ایجاد شده بود و احزاب تحت حمایت در مرحله حامی‌پروری اقتدارگرا پذیرفته بودند که افراد جدید باید بسته به قدرت سازمانی و قیمتی که می‌پردازند، در ائتلاف مسلط قرار گیرند. تفاوت بعد از سال ۱۹۹۰ که گام رو به جلویی است این بود که رهبری و ترکیب خود ائتلاف مسلط، با آزمون انتخاباتی قدرت سازمانی کل ائتلاف‌های رقیب تعیین می‌شد. برای رهبران مشهور و متعهد ایدئولوژیک، تغییر احزاب یک گزینه نبود، اما برای اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌دهندگان سیاسی، انتخاب حزب با پیشنهاد رانت تعیین می‌شد و می‌شود. در واقع، این محاسبات آنقدر آشکار است که اصل ۷۰ قانون اساسی ۱۹۷۲، نمایندگان مجلس را از رأی‌دادن علیه احزاب خود منع می‌کند.

با این حال، پس از پیروزی حزب ملی‌گرای بنگلادش در انتخابات ۱۹۹۱، انتخابات بعدی برای احزاب، به این صورت که یک حزب خاص مسئول اداره سازماندهی انتخابات باقی بماند، قابل قبول و منصفانه نبود. اپوزیسیون خواستار ایجاد ترتیبات دائمی قانون اساسی برای ایجاد دولت موقت برای سازماندهی هر انتخابات پس از پایان دوره یک دولت شد. فشار شدید مخالفان و تلاش نافرجام برای برگزاری انتخاباتی که توسط

مخالفان تحریم شده بود، سرانجام موجب شد که دولت در سال ۱۹۹۶ متمم سیزدهم قانون اساسی را تصویب کند که نهاد دائمی دولت موقت را تأسیس کرد. قرار بود در پایان دوره هر دولت، دولت موقت بی‌طرفی تشکیل شود و آخرین رئیس دیوان عالی، رئیس موقت دولت شود. این امر، آزمایش نهادی منحصربه‌فردی برای ایجاد حکومت قانون برای نخبگان در لحظه حساس انتخاب ائتلاف حاکم بعدی بود.

با این حال، این نوآوری نهادی به‌وضوح توسط مجموعه‌ای عمیق‌تر از تمهیدات معتبر که باید زیربنای حاکمیت قانون برای نخبگان باشد، پشتیبانی نمی‌شد. در صورت نقض مصالحه‌های سیاسی اساسی، هر نظام نهادی می‌تواند تضعیف شود. ائتلاف حاکم در هر زمان، همیشه از طولانی کردن زمان ماندن خود در قدرت یا تضعیف مخالفان از طریق اقدامات نهادی و سازمانی نفع می‌برد. با وجود تلاش‌های جزئی هر دو حزب برای مداخله در انتخابات در زمان قدرت، نظام دولت موقت برای دو انتخابات کار کرد. در هر دو مورد، ائتلاف حاکم با مخالفان جایگزین شد. اما امید به نهادینه‌شدن حاکمیت قانون جدید برای نخبگان دیری نپایید.

ترتیبات سرپرستی قانون اساسی در آستانه انتخابات ۲۰۰۷ از بین رفت، یعنی زمانی که حزب ملی‌گرای بنگلادش در آن زمان قاعده بازی را نقض کرد و به نظر می‌رسید که در تاریخ بازنشستگی قضات دیوان عالی دخالت می‌کند تا نامزد مورد نظر آن بتواند ریاست دولت موقت را بر عهده بگیرد. نتیجه، اعتراضات خشونت‌آمیز فزاینده بود که منجر به مجموعه‌ای از اعتصابات عمومی (هارتال) و درگیری‌های خشن خیابانی شد که در آن اپوزیسیون توانایی‌های خشونت‌آمیز خود را نشان داد. در شرایط نااطمینانی فزاینده، گروهی از بوروکرات‌ها با حمایت ارتش و جامعه بین‌المللی در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۷ به عنوان دولت موقت اضطراری جدید قدرت را به دست گرفتند. طبق قانون اساسی، دولت موقت باید ظرف دو ماه انتخابات برگزار می‌کرد، اما این دولت موقت با اختیارات اضطراری که به خود داده بود، دو سال در قدرت ماند.

در نهایت معلوم شد که دولت موقت اضطراری فقط ائتلاف وقت بود. نظام نوظهور حامی‌پرور رقابتی به‌وضوح هنوز مجموعه‌ای از کنترل‌ها و توازن‌های داخلی را به‌دست نیاورده بود تا کاملاً خودپایدار باشد. دولت موقت اضطراری می‌توانست فرصتی برای بررسی و برقراری کنترل‌ها و تعادل‌های بیشتر و در واقع برای این باشد که مشخص

شود در صورت عدم توافق طرفین، سایر نهادها در کشور برای خروج از بن‌بست وارد عمل شوند. اما در عوض، دولت موقت به ریاست بوروکرات سابق بانک جهانی و با حمایت ارتشی بسیار نزدیک به جامعه بین‌المللی، به دلیل مشارکت سودآورش در مأموریت‌های حفظ صلح بین‌المللی، دیدگاه «حکمرانی خوب» را در مورد چگونگی حل مشکل در پیش گرفت. تفسیر آن (بدون شک به‌شدت تحت تأثیر ادراکات سیاسی غالب) این بود که بی‌ثباتی سیاسی، ناشی از فساد سیاسی است. فرصت برای فساد سیاسی، انگیزه‌های مخدوشی برای سیاستمداران ایجاد کرد تا در نتایج انتخابات دخالت کنند. این تحلیل نشان داد که اگر بتوان فساد سیاسی را ریشه‌یابی و احزاب را مجبور به رقابت بر اساس اعلامیه‌های جایگزین برای ارائه کالاهای عمومی کرد، مشکل خشونت انتخاباتی می‌تواند ریشه‌یابی و حل شود.

برای دو سال بعد، دولت موقت اضطراری تلاش کرد تا مشکل را از طریق اصلاحات «حکمرانی خوب»، به‌ویژه از طریق تمرکز بر فساد، حل کند و معتقد بود که منشأ مشکل خشونت سیاسی، درگیر شدن رهبران سیاسی در فساد است. صدها و احتمالاً هزاران فعال سیاسی، از جمله رهبران دو حزب اصلی، به اتهام فساد دستگیر و زندانی شدند. صدها تاجر دستگیر شدند و برخی از آن‌ها میلیون‌ها دلار را تحت فشار (که معلوم شد شامل شکنجه نیز بود) به عنوان «دستاوردهای غیرقانونی» به دولت جدید تحویل دادند. هزاران پرونده فساد و اخاذی در دادگاه‌ها گشوده شد. کل این سیاست نه‌تنها از دیدگاه تحلیلی نظم دسترسی محدود، بلکه از نظر رویه‌ها نیز عمیقاً ناقص و اشتباه بود. در نهایت، تقریباً همه پرونده‌ها باید به دلیل موجود نبودن مدارک موجود یا مقبول نبودنشان، کنار گذاشته می‌شدند و در نهایت نیز چنین شد. تجربه پرونده‌های مبارزه با فساد در سطح جهانی نشان می‌دهد که حتی یک پیگرد قانونی موفق بسیار دشوار است، زیرا شرکت‌کنندگان ردپایی از کاغذها و تراکنش‌های بانکی را که آشکارا می‌توانند فساد شناخته شوند، باقی نمی‌گذارند. جای تعجب نیست که تلاش دولت موقت نظامی برای رسیدگی به این مشکل، به‌طرز تأسف باری شکست خورد. دو رهبر دستگیرشده احزاب اصلی سیاسی باید آزاد می‌شدند و یکی از آن‌ها در انتخابات سال ۲۰۰۹ به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد. تأثیر اصلی این آزمایش دو ساله، سقوط اعتماد سرمایه‌گذاران بود که حتی تا یک سال پس از انتخاب دولت جدید بهبود نیافت. دو حزب اصلی که ناسازگاری و خشونت

آن‌ها در وهله اول موجب ایجاد این مشکل شده بود، واقعاً آسیب دیدند. دولت جدید منتخب در سال ۲۰۰۹ بلافاصله شروع به انجام کارهای معمول خود کرد، از جمله آزار و اذیت مخالفان با استفاده از اختیارات اداری و حذف پرونده‌های ضدفساد علیه حامیان خود، اما نه موارد علیه مخالفان. در سال ۲۰۱۱، دولت قانون اساسی را برای حذف دولت موقت اصلاح کرد و دور جدیدی از بسیج توسط احزاب مخالف را برانگیخت که خواستار بازگرداندن این ترتیبات برای برگزاری انتخابات بعدی شدند. حاکمیت قانون برای نخبگان که به اجرای روان انتخابات اجازه دهد، تنها زمانی پدیدار خواهد شد که هر دو حزب اصلی تشخیص دهند از بین بردن اپوزیسیون با استفاده از ابزارهای دولتی و قانونی، مطلقاً یک استراتژی عملی نیست.

شکست در بهبودهای تدریجی در سازوکارهای نهادی که حامی‌پروری رقابتی از طریق آن در بنگلادش عمل می‌کند، پیامدهای منفی چشمگیری دارد. نخست، خطر خشونت سیاسی کاهش نیافته است. تناقض این است که اگرچه نظم دسترسی محدود بنگلادش جنبه‌های بلوغ دارد و ائتلاف مسلط نمی‌تواند از ایجاد سازمان‌های جدید جلوگیری کند، فقدان نظام قوانین ضمنی که ورود و خروج سازمان‌های سیاسی به داخل و خارج از ائتلاف مسلط را هدایت کند، بسیاری از ویژگی‌های شکنندگی را به این نظم می‌دهد. این نظم بالغ می‌تواند خیلی سریع به شکنندگی سقوط کند، اما پیچیدگی نسبی سازمان‌های سیاسی و اقتصادی به این معنی است که شیوع خشونت به احتمال زیاد منجر به هرج و مرج فراگیر نمی‌شود. این را نمی‌توان رد کرد، اما ذی‌نفعان کافی در تجارت و جامعه بین‌المللی وجود دارند که برای جلوگیری از آن مداخله خواهند کرد. مداخله در ژانویه ۲۰۰۷ به‌وضوح بخشی از چنین واکنشی بود، حتی اگر به‌طور جدی تصور نادرستی از ساختار نظم سیاسی در بنگلادش داشت.^۱

۱. بنگلادش در سال ۲۰۰۶ درگیر بحران سیاسی شد. قرار بود انتخابات سراسری در ژانویه ۲۰۰۷ برگزار شود، اما اختلاف شدید بین دو حزب اصلی کشور، حزب عوامی لیگ (AL) به رهبری شیخ حسین و حزب ملی بنگلادش (BNP) به رهبری خالده ضیا، موجب بی‌ثباتی شدید شد. حزب عوامی لیگ مدعی شد که دولت موقت و کمیسیون انتخابات طرفدار BNP هستند و انتخابات عادلانه نخواهد بود. در نتیجه، خشونت‌های خیابانی، اعتصابات و ناآرامی‌ها گسترش یافت. حزب عوامی لیگ مدعی شد که دولت موقت و کمیسیون انتخابات طرفدار BNP هستند و انتخابات عادلانه نخواهد بود. در نتیجه، خشونت‌های خیابانی، اعتصابات و ناآرامی‌ها گسترش یافت. در اواخر سال ۲۰۰۶، سازمان ملل متحد و کشورهای غربی از جمله ایالات متحده، بریتانیا و اتحادیه اروپا نگرانی جدی خود را از برگزاری انتخابات تحت شرایط غیرشفاف ابراز کردند. برخی ناظران بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا تهدید کردند که اگر انتخابات به شیوه موجود برگزار شود، نمایندگان خود را اعزام نخواهند کرد. این فشارها تأثیر زیادی بر مشروعیت داخلی و خارجی انتخابات داشت و عملاً زمینه را برای توقیف آن فراهم کرد.

مشکل بنگلادش از نظر چارچوب نظم دسترسی محدود را می‌توان به صورت زیر بیان کرد: افزایش تعداد مشتاقانی که خواهان دسترسی به رانت بر اساس توانایی‌های خود برای سازماندهی سیاسی هستند، به این معنی است که نظم دسترسی محدود پایه، دیگر پیشنهاد سیاسی پایدار محسوب نمی‌شود. حتی در اوایل دهه ۱۹۶۰، تلاش نظم سیاسی بسته پاکستان برای مدیریت ایجاد و تخصیص رانت برای مجموعه مشخصی از نخبگان، بسیار آسیب‌پذیر بود و در نهایت به خشونت منتهی شد. دولت تک‌حزبی اقتدارگرای پوپولیستی حتی پیش از ترور رهبری آن به درستی تثبیت نشد. تلاش‌های مختلف همچنین پیامدهای مهمی برای انواع رانت‌های تولیدی که نظام می‌تواند مدیریت کند، داشته است.

دوره حامی‌پروری اقتدارگرا نشان داد که ورود و خروج نمی‌تواند به‌صورت دائم توسط یک فرد واحد مدیریت شود، زیرا رانت‌های کنترل‌شده توسط آن فرد می‌تواند هدف بسیج اجتماعی چشمگیر توسط همه سازمان‌دهندگان سیاسی قرار گیرد. بنابراین ظهور حامی‌پروری رقابتی را می‌توان به‌عنوان تکامل طبیعی نظم دسترسی محدود در نظر گرفت. باین‌حال، با توجه به عدم اجرای احکام حیاتی برای ورود و خروج سازمان‌های سیاسی به ائتلاف حاکم، ساخت آن کار ساده‌ای نیست. سازمان‌های سیاسی خودشان نمی‌توانند قوانین ورود و خروج را اجرا کنند، زیرا رانت در آن لحظه برای برخی از سازمان‌ها صفر می‌شود. نهاد دولت موقت تلاشی برای ایجاد یک شخص ثالث برای نظارت بر اجرای مبادلات سیاسی بود، اما تاریخ نشان داد که دولت موقت نیز نمی‌تواند واقعاً مستقل باشد، زیرا دولت‌ها می‌توانند قضات دیوان عالی را نیز منصوب کنند. در واقع، دولت همچنین رؤسای ارتش را منصوب می‌کند، اگرچه آخرین رئیس ارتش منصوب‌شده توسط حزب ملی‌گرای بنگلادش در ژانویه ۲۰۰۷ به مخالفت با حزب پرداخت.

یکی از پارادوکس‌های رقابت شدید سیاسی فزاینده و جنبه‌های بلوغی که ظهور کرده، این است که سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت ریسک‌پذیرتر شده‌اند. اگر ائتلاف‌های حاکم هر پنج سال یکبار تغییر کنند و سرمایه‌گذاری‌های چشمگیر (مثلاً نیروگاه‌ها) مستلزم تقسیم رانت با سیاستمداران حاکم باشد، سرمایه‌گذار نمی‌تواند مطمئن باشد که رژیم بعدی آن‌ها را با تغییر یا لغو قراردادهای مجازات نخواهد کرد. یکی از پیامدهای این بوده که برای ائتلاف‌های حاکم، جذب سرمایه‌گذاران در پروژه‌های سرمایه‌گذاری

بلندمدت مانند پروژه‌های نیروگاهی و زیربنایی که جریان درآمد آن‌ها باید فراتر از عمر یک دولت تضمین شود، دشوارتر شده است. در اینجا نیز ماهیت نظم دسترسی محدود مورد بحث است، نه صرفاً مسائل مربوط به فساد که دستور کار جریان اصلی حکومت بر آن متمرکز است. بحث عمومی فراگیرتر درباره این موضوعات ممکن است به قوه قضاییه کمک کند تا در طول زمان دیدگاه متفاوتی درباره این موضوعات داشته باشد. قوه قضاییه در بنگلادش گرایش سالمی برای ارائه قضاوت‌های مغایر با خواسته‌های ائتلاف حاکم داشته است. با این حال تاکنون، قوه قضاییه رویکرد مناسبی برای منافع عمومی در قضاوت درباره این که کدام قراردادها باید منعقد شوند، اتخاذ نکرده است. آن‌ها بیشتر نگران این بوده‌اند که قراردادهای مشکوک قانونی را زمانی که دولت‌های جدید علیه تخلفات آشکار دولت‌های قبلی پرونده‌سازی کرده‌اند، از بین ببرند. اما می‌توان تصور کرد که در نظر گرفتن منافع عمومی ممکن است با بحث بهتر درباره پویایی نظم سیاسی تغییر کند. اگر دادگاه‌ها به دنبال معاملات داخلی و فساد باشند، می‌توانند همه قراردادهای را از بین ببرند، اما رویکرد تبعیض‌آمیزتر ممکن است بر ناامن‌سازی قراردادهایی متمرکز شود که آشکارا ارزش را برای عموم کاهش می‌دهد. اگر نخبگان شروع به درک این موضوع کنند که رانت‌جویی آن‌ها باید بیشتر با منافع عمومی هماهنگ شود، وضعیت بهتر خواهد بود (خان، ۲۰۱۳).

چالش بنگلادش پیش از هر چیز، بازنگری مجدد قوانین سازماندهی انتخابات خواهد بود؛ به‌طوری که همه احزاب راضی باشند که حزب حاکم از قدرت دیوانی خود برای تغییر نتیجه انتخابات استفاده نخواهد کرد. شرایطی که به ظهور بخش پوشاک اجازه داد باید درک شود، زیرا تکرار این کسب فناوری موفق به هیچ وجه در سایر بخش‌ها تضمین نمی‌شود. توانایی ائتلاف حاکم برای مدیریت چند رانت مولد برای گسترش رشد به بخش‌های جدید حیاتی است. تکرار این شرایط تصادفی از طریق توسعه عمده و درعین‌حال، متوسط قابلیت‌های حکمرانی، پیش شرط ضروری برای تکرار این موفقیت‌ها و گسترش آن‌ها به سایر بخش‌ها در چارچوب نظم سیاسی خاصی است که مشخصه بنگلادش است.

درک تفاوت رانت‌های لازم برای پایداری سیاسی و رانت‌های لازم برای تسریع رشدِ پیچیدگی سازمانی در بخش‌های تولیدی، برای بحث عمومی بهتر درباره نهادها و حکومت ضروری است.

۱۰. توصیه‌هایی برای بچه‌برآسیا

چالش‌های رشد

بنگلادش ساختار اقتصادی خود را در دو دهه گذشته تغییر داده و از مزایای سرمایه‌گذاری در بخش پوشاک آماده (RMG)^۱ بهره برده و بر چالش‌هایی مانند بحران مالی جهانی و حذف بازارهای ترجیحی غلبه کرده است. در سال ۲۰۱۵، اقتصاد آن تحت طبقه‌بندی بانک جهانی به وضعیت درآمد متوسط رسید و رشد متوسط ۵ درصد تا ۶ درصد در طول دهه‌های گذشته به کاهش شدید تعداد افرادی که زیر خط فقر زندگی می‌کردند کمک کرده است. این رشد همچنین با افزایش چشمگیر آموزش جمعی همراه بوده است.

باوجود این، چالش‌ها همچنان پابرجا هستند و توسعه مستمر نیازمند تلاش، هماهنگی و تقویت چارچوب نهادی است. این فصل استدلال می‌کند برخی از سیاست‌هایی که در چند سال گذشته به کشور اجازه رشد و شکوفایی را داده‌اند، در صورت تداوم، اثربخشی کمتری خواهد داشت و اقتصاد برای تثبیت شتاب رشد در میان‌مدت نیاز به تغییر چرخ‌دنده‌ها دارد. در برخی زمینه‌ها، همچون گسترش اعتبارات خرد، این کشور نبوغ چشمگیری نشان داده است و همین به کشور کمک خواهد کرد به سرعت فناوری را پذیرفته و به همسایگان خود در شاخص‌های توسعه برسد. در سایر زمینه‌ها، تغییرات مهمی در سیاست‌ها و سازوکارهای نهادی لازم است تا اطمینان حاصل شود که بخش عمومی می‌تواند خدمات زیرساختی را برای حمایت از رشد بلندمدت تأمین مالی کند.

1. Ready-made garments

ارزیابی علل و محدودیت‌های رشد فراگیر و پایدار فعلی در بنگلادش بر وجود سه محدودیت حیاتی تاکید دارد. دو مورد از این موارد عرضه ناکافی انرژی و فقدان تنوع اقتصادی در سید صادراتی است اما سومین محدودیت به حقوق مالکیت نامشخص مربوط می‌شود.

لزوم ارتقای کیفیت نرخ رشد

بنگلادش توانسته است به پتانسیل رشد اقتصادی خود در ۱۰ سال منتهی به ۲۰۱۵ دست یابد. زیربنای این موفقیت کاهش نرخ رشد جمعیت و کاهش نوسانات تولید بوده است. حرکت نیروی کار مازاد از بخش اولیه و کشاورزی به فعالیت‌های تولیدی صنعتی‌تر، مشخصه دگرگونی ساختاری اقتصاد است. جریان ورودی به اقتصاد و توسعه صنعت به دلیل صادرات پوشاک افزایش یافته است. بسیاری از نتایج موفقیت‌آمیز، نتیجه یک استراتژی توسعه توسط دولت‌های متوالی برای ارتقای صنعت در چارچوب برنامه‌های بلندپروازانه ۵ ساله بود. بهبود ثبات مالی و اقتصاد کلان به حفظ رشد کمک کرده است. باوجود این، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، در سطح پایینی نسبت به تولید ناخالص داخلی، در مقایسه با سایر کشورهایی که در سطوح توسعه مشابهی هستند، قرار دارد. همچنین، آسیب‌پذیری بالای کشور در برابر معارضات ناشی از تغییرات آب‌وهوایی بر فعالیت‌های اقتصادی از طریق اختلال عملکرد تولیدی و آسیب به موجودی سرمایه تأثیر گذاشته است. علل محرک رشد ناکافی مانند دسترسی محدود و هزینه بالای منابع مالی، جغرافیا، زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی، آموزش و مهارت‌های نیروی کار، ثبات اقتصاد کلان، حکمرانی و شکست هماهنگی می‌تواند مانع سرمایه‌گذاری خصوصی شود. تحلیل علل محدودکننده رشد بنگلادش نشان می‌دهد که مهم‌ترین محدودیت‌ها برای سرمایه‌گذاری خصوصی و در نتیجه رشد مولد عبارت‌اند از (۱) عرضه خالص ناکافی انرژی قابل اطمینان و پایدار، (۲) امنیت ناکافی درباره مالکیت دارایی و (۳) سیاست‌هایی که مانع از خوداکتشافی^۱ و نوآوری جدید در صنعت و فعالیت‌های اقتصادی می‌شوند. اگر سیاست‌هایی برای مقابله فوری با این محدودیت‌ها طراحی شود، بنگلادش خواهد توانست از پتانسیل کامل خود برای رشد فراگیر و پایدار استفاده کند.

۱ برای توضیحات بیشتر به مقاله رودریک و هاسمن با عنوان توسعه به مثابه خود اکتشافی مراجعه کنید.

این محدودیت‌های شناسایی شده، موارد فوری هستند. ممکن است با ادامه تحولات ساختاری، محدودیت‌های حیاتی تغییر کنند. دو نامزد برای این مورد عبارت‌اند از: (۱) افزایش آموزش و مهارت‌های کیفی نیروی کار و (۲) افزایش پس‌اندازهای داخلی و گسترش پایه مالیاتی (با تحریف کمتر) برای تأمین بودجه برای آموزش، بهداشت و زیرساخت‌ها.

توجه به این نکته ضروری است که رشد در این زمینه به تشویق سرمایه‌گذاری در فعالیت‌هایی اشاره دارد که دانش و ارزش افزوده ایجاد می‌کند. اما این امر به تقویت رشد کوتاه‌مدت اشاره نمی‌کند (زیرا بنگلادش در سال‌های اخیر در دستیابی به نرخ‌های بالا بسیار موفق بوده است)، بلکه توصیه به قرار گرفتن کشور در مسیر توسعه پایدار با کیفیت بالا اشاره دارد که می‌تواند به طرز چشمگیری استاندارد زندگی همه را بهبود بخشد و فقر را به حداقل برساند. زمان لازم است تا سیاست‌های مؤثری که سرمایه‌گذاری خصوصی را تقویت می‌کنند از مزایای کامل بهره‌مند شوند و ممکن است نیاز به اصلاحات در حوزه‌های نوظهور وجود داشته باشد (مانند اصلاحاتی که توسعه مالی را عمیق‌تر می‌کنند و ابتکاراتی برای بهبود حمل‌ونقل شهری). طیفی از مطالعات به طور خاص بررسی می‌کند که چگونه ازدحام ترافیک در داکا کیفیت زندگی شهری را محدود می‌کند و چه اقداماتی می‌تواند برای بهبود آن انجام شود. با این حال رشد اقتصادی فراگیر بوده و فقر کاهش یافته است. از طرفی تأمین بهداشت، آموزش و زیرساخت‌های اساسی بهبود یافته و ظرفیت مالی رشد کرده است.

برابری بیشتر فرصت‌ها، ستون اصلی مسیر توسعه با کیفیت بالاست. دولت علی‌رغم چالش‌های قابل توجه، توانسته است برنامه‌های بسیاری را در زمینه نیازهای اساسی با موفقیت اجرا کند. نرخ فقر (جمعیتی که زیر خط فقر ملی زندگی می‌کنند) از ۴۸.۹ درصد در سال ۲۰۰۰ به حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد در ۲۰۲۴ کاهش یافته است. گزارش‌های جدیدتر نیز نشان می‌دهد که به دلیل رشد اقتصادی، به‌ویژه در صنعت نساجی و پوشاک، نرخ فقر به طرز قابل توجهی کاهش یافته است. بر اساس برآورد بانک جهانی، در ۲۰ سال گذشته بیش از ۲۵ میلیون نفر از فقر خارج شده‌اند.

با این حال، کاهش فقر به معنای حل نابرابری نبوده است. از طرفی علی‌رغم پیشرفت کلی در بهداشت و سلامت، دسترسی به خدمات اولیه در این حیطه هنوز برای فقیرترین

خانواده‌ها محدود و نیروی کار هنوز تا حد زیادی غیر ماهر است. دسترسی به زیرساخت‌های اساسی و دارایی‌های تولیدی در بنگلادش، به‌ویژه برای فقیرترین اقشار نیز با محدودیت مواجه است.

با همه این مشکلات، تامین مالی خرد تا حد زیادی فراگیر بوده است. دو موسسه نقش پیشرویی در پیشبرد اعتبارات خرد بر عهده گرفته‌اند: بانک بنگلادش و سازمان تنظیم مقررات اعتبارات خرد. تامین مالی خرد همچنان منبع مهم تامین مالی برای خانواده‌های کم درآمد خواهد بود، اما برخی از گروه‌ها به‌ویژه در بخش کشاورزی همچنان از خدمات اجتماعی ناکافی برخوردار هستند. هرچند در سال‌های اخیر شاهد هزینه‌کرد برای رفاه اجتماعی هستیم اما چالش اصلی افزایش پوشش تحت حمایت است، زیرا حدود ۶۴ درصد از خانوارهای فقیر هنوز به حمایت اجتماعی دسترسی ندارند.

در زمینه بیمه اجتماعی، توسعه نظام بازنشستگی ملی لازم است. از آنجاکه بنگلادش هنوز کشوری نسبتاً جوان است، ایجاد نهادهای لازم برای نظام بازنشستگی پایدار هزینه اندکی دارد. علاوه بر این، همانطور که مطالعات در سراسر جهان نشان داده است، توانایی پس‌انداز بخشی از درآمد، به ثروتمندان محدود نمی‌شود. برنامه‌های متنوع برای تشویق بنگلادشی‌ها به افتتاح حساب بانکی برای انجام پرداخت‌ها و ورود به شبکه رسمی و در نهایت، پس‌انداز بخشی از درآمدشان، به آرامی مجموعه‌ای از وجوه بلندمدت ایجاد می‌کند که در نهایت برای تامین مالی سرمایه‌گذاری مورد نیاز، از جمله در زیرساخت، مهم است. بنگلادش آمادگی خوبی برای نوآوری در این زمینه دارد.

اقداماتی برای افزایش عرضه انرژی در بلندمدت و تقویت حفظ انرژی به فوریت مورد نیاز است. فقدان تامین برق قابل اعتماد و کمبود قریب‌الوقوع گاز طبیعی، محدودیت‌های اساسی برای رشد اقتصادی هستند. شرکت‌ها و دولت با استفاده از ژنراتورهای خصوصی و ایجاد مناطق فرآوری صادراتی برخی از این مشکلات را دور می‌زنند. اما این فصل خاطرنشان می‌کند تا زمانی که شکاف عرضه انرژی در سراسر کشور کاهش یابد، رشد اقتصادی با پتانسیل آن مطابقت نخواهد داشت. ترکیبی از قیمت سوخت و برق یارانه‌ای برای مصرف‌کنندگان همراه با مشکلات بخش خصوصی برای ورود به صنایع برق و نفت و گاز منجر به عرضه ناکافی شده که تأثیر آن بر کل فعالیت اقتصادی در حال حاضر محسوس است. یکی از مشکلات تاریخی این صنعت در بنگلادش، ناامنی حفظ

قراردادهای بلندمدت برای سازمان‌ها با دولت در صورت تغییر در ائتلاف مسلط بنگلادش است که در فصول پیشین تا حدودی مورد بحث قرار گرفت. توجه به تعادل عرضه و تقاضا تحت سیاست‌های فعلی و همچنین سیاست‌های موجود برای افزایش عرضه و حفظ رشد تقاضای پایدار از طریق کارایی بیشتر لازم است.

تجزیه و تحلیل آخرین برنامه‌های ۵ ساله دولت بنگلادش نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران به خوبی از چالش انرژی، به ویژه نیاز به افزایش عرضه آگاه هستند. این تحلیل بر سه حوزه کلیدی تأکید دارد که باید بخشی از راه‌حل باشد. اول، یارانه‌های برق و سوخت باید کاهش یابد و با برنامه‌هایی ترکیب شود که صرفه‌جویی در انرژی و بهره‌وری انرژی را ترویج می‌کند. دوم، سرمایه‌گذاری خصوصی در تولید برق و اکتشاف نفت و گاز باید ترویج شود. سوم، دولت باید برای توسعه بازار منطقه‌ای برق آسیای جنوبی تلاش بیشتری کند. شبکه توزیع و انتقال نیز باید کارتر شود.

بخش تولید پوشاک آماده (RMG) در بنگلادش در اواخر دهه ۱۹۷۰ با چند شرکت تولید پوشاک صادرات محور که کمتر از یک میلیون دلار در سال درآمد داشتند، آغاز شد. تا سال ۲۰۱۵، این کشور دومین صادرکننده بزرگ پوشاک در جهان پس از جمهوری خلق چین بود، همراه با چشم‌انداز رشد پایدار. درعین حال، برخی از بخش‌هایی که در گذشته امیدوارکننده به نظر می‌رسیدند، مانند محصولات چرمی و کشتی‌سازی، علی‌رغم پتانسیل چشمگیری که وجود دارد، رشد نکرده‌اند. داشتن مزیت نسبی تنها در یک یا دو بخش صادراتی قابل قبول خواهد بود اگر بخش‌ها و خدمات متنوع دیگری که به مصرف‌کنندگان داخلی پاسخ می‌دهند به موازات آن توسعه پیدا کنند. متأسفانه، دست‌کم از سال ۲۰۰۰، توسعه کاملاً معکوس در بنگلادش در حال رخ دادن است. این فصل با دقت بیشتری به توسعه بخش تولید پوشاک آماده در زمینه گسترش فعالیت‌های تولیدی از طریق زنجیره‌های ارزش جهانی و همچنین از طریق پیوندهای بالقوه با سایر بخش‌های داخلی می‌پردازد. موفقیت بخش تولیدات پوشاک آماده، ناخواسته به قیمت رشد ضعیف و چشم‌اندازهای محدود برای تنوع بخشی به سایر بخش‌ها تمام شده و پیوند ضعیفی برای توسعه سایر بخش‌ها ایجاد کرده است.

بخش تولید پوشاک آماده پتانسیل محدودی برای رشد اقتصاد در وضعیت فعلی خود دارد، زیرا این بخش صرفاً بر مزیت هزینه‌ای نسبی متکی است که ناشی از افزایش

نیروی کار و مشوق‌های دولتی مانند معافیت‌های مالیاتی است. اگر این مزیت نسبی تغییر کند، بنگلادش درحال حاضر به اندازه کافی تنوع تولیدی برای جبران صادرات نخواهد داشت. علاوه بر این، در سال‌های اخیر، روند تقاضای صنعت «مد»، حرکت به سمت بالا در زنجیره ارزشی صنعت را برای بنگلادش چالش برانگیزتر کرده است.

برآوردهای مطالعات بر روی بنگلادش مزیت نسبی بزرگ تولید پوشاک آماده را نسبت به سایر تولیدکنندگان پوشاک با توجه به روند تقاضای جهانی تأیید می‌کند. سپس از جداول نهاده-ستانده و معیارهای مزیت نسبی آشکارشده برای تجزیه و تحلیل رابطه بین تنوع اقتصادی، پیوندهای بخشی و تحول ساختاری استفاده می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که طی ۲۰ سال گذشته، اقتصاد بنگلادش در چند بخش محدود متمرکز بوده است، برخلاف سایر کشورهای آسیایی مانند جمهوری خلق چین و ویتنام که از همان آغاز از تنوع‌بخشی به صنعت و تولیدات پایه برای پیوند به بخش‌های دیگر، از جمله خدمات تجاری که بهره‌وری صادرات صنعتی را افزایش می‌دهند، استفاده کرده‌اند. از طرفی این کشورها صادرات متنوع‌تری دارند، چیزی که بنگلادش نیز باید بر روی آن سرمایه‌گذاری کند.

الگوی تولید تولید پوشاک آماده که صرفاً مبتنی بر نیروی کار ارزان است، ممکن است نوآوری و توانایی کشور را برای پیوند با زنجیره ارزش صنعت مد جهانی محدود کند. با این حال، در صورت تغییر سیاست‌ها، پیوندهای جانبی با سایر حوزه‌های تولید و خدمات، چشم‌انداز توسعه امیدوارکننده‌تر به نظر می‌رسد. علی‌رغم افزایش سرمایه‌گذاری در تولید پوشاک آماده، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خالص نسبتاً پایین است و در بانکداری، مخابرات، نفت و گاز و تولید پوشاک آماده متمرکز است. سیاست‌ها باید فرایندهای تولیدی را تقویت کنند که به تولید اجازه می‌دهد تا رونق بگیرد و به مناطق دیگری حرکت کند که در آن کشور قابلیت‌های مهمی را برای فروش در بازار داخلی نشان داده است. بنگلادش همچنین می‌تواند فعالیت‌هایی مانند تعمیر و نگهداری ماشین‌آلات و خدمات مهندسی را گسترش دهد. اگرچه نمی‌توان پیش‌بینی کرد که کشور در نهایت به چه سمت و سویی خواهد رفت، واضح است که اگر کشور بخواهد سریع‌تر توسعه یابد، آموزش جین انجام کار برای گسترش مهارت‌ها، با افزایش مداوم کیفیت آموزش متوسطه ابتدایی، بسیار مهم خواهد بود.

علاوه بر این، سوگیری ضد صادراتی که بخش‌های غیر از تولید پوشاک آماده با آن مواجه هستند، رقابت و تنوع محصول را محدود می‌کند. دو مطالعه موردی به عنوان نمونه‌ای از چالش‌هایی که بخش‌های غیر تولید پوشاک آماده در گسترش تجارت خود با آن مواجه هستند ارائه شده‌اند؛ پردازش چرم و داروسازی. سیاستگذاران، هر دو بخش را امیدوارکننده معرفی کرده‌اند، اما مشکلاتی که می‌توان از طریق سیاست‌های مناسب به آن رسیدگی کرد، مانع از توسعه کامل آن‌ها شده است.

مشوق‌ها و ساختار تعرفه‌ای که بخش‌های غیر از تولید پوشاک آماده با آن مواجه هستند تا حد زیادی ناتوانی آن‌ها را در نفوذ به بازارهای صادراتی توضیح می‌دهد. نرخ‌های حمایتی مؤثر تعرفه‌ای بر کالاهای نهایی غیر از تولید پوشاک آماده، با ایجاد محیطی که در آن سایر بخش‌ها می‌توانند به دلیل حمایت از کالاهای نهایی، از تولید برای بازار داخلی راضی و مطمئن شوند، صادرات آن‌ها را متوقف کرده است و انگیزه‌ای برای آن‌ها برای ورود به بازار جهانی ایجاد نمی‌کند. همانطور که در تجزیه و تحلیل اجزای تقاضا نشان داده شده، بنگلادش نتوانسته است پیوندهای خود را با زنجیره‌های ارزش جهانی افزایش دهد. در عوض، صادرات کالاهای واسطه‌ای از سال ۲۰۱۴ کاهش یافته است. پیامدهای این امر آن است که سیاست‌هایی که به شدت بخش تولید پوشاک آماده را ارتقا می‌دهند به عمر مفید خود رسیده‌اند. در عوض، این امکان وجود دارد که آن‌ها برای شرکت‌های بسیار بزرگ تولید پوشاک آماده که از یک محیط عمدتاً معاف از مالیات در مناطق ویژه اقتصادی برخوردار هستند، رانت ایجاد کنند.

این توصیه‌ها، نیاز به بازنگری در استراتژی سیاست صنعتی را نشان می‌دهد. یکی از توصیه‌های کلی، تغییر رژیم مالیاتی برای حذف معافیت‌های ویژه و کاهش انحرافات مالیاتی در بخش‌ها است. بنگلادش نیاز مبرمی به هزینه‌های بیشتر در زمینه بهداشت و آموزش دارد (جدول زیر)، اما با داشتن یکی از پایین‌ترین نسبت‌های مالیات به تولید ناخالص داخلی در جهان، نمی‌تواند چنین هزینه‌های اساسی را تامین کند. از بخش‌های موفق باید انتظار داشت که به برخی از زیرساخت‌هایی که استفاده می‌کنند، از جمله از طریق مشارکت در پروژه‌های دولتی و خصوصی کمک کنند. مهم‌تر از آن، سیاست‌ها باید اطمینان حاصل کنند که سازوکارهایی برای ادامه رشد همه جانبه وجود دارد. همانطور که در برنامه پنج ساله پیش‌بینی شده است، تأکید باید بر ارتقای مشاغل خوب و

بازتخصیص هزینه‌ها به سمت زیرساخت‌ها و آموزش باشد. انقلاب اخیر شاید نشان می‌دهد که ایجاد مشاغل خوب همچنان یک چالش اصلی است.

نرخ غیبت کارکنان به کشور و بخش		
نرخ غیبت (درصد)		
مدارس ابتدایی	مراکز بهداشت	
۱۶	۳۵	بنگلادش
۱۴	--	اکوادور
۲۵	۴۰	هندوستان
۱۹	۴۰	اندونزی
۱۱	۲۵	پرو
۲۷	۳۷	اوگاندا
۱۹	۳۵	میانگین غیروزنی

منبع: (نرمول چادوری، ۲۰۰۶)

در نهایت، یک چارچوب سیاستی برای امکان خود اکتشافی در فعالیت‌های اقتصادی توصیه می‌شود. سیاستگذاران به جای شناسایی بخش‌های پیشرو و هدف گرفتن بخش خاصی از صنعت در تولید ناخالص داخلی، باید مداخلات افقی بهتری را تدوین کنند (مداخلاتی که بدون انتخاب برندگان، بخش‌ها را توسعه می‌دهند) و همچنین با مسائلی که مانع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌شوند، مقابله کنند. این موارد در نظرسنجی‌های مختلف از طریق «شاخص‌های رقابت‌پذیری جهانی» مجمع جهانی اقتصاد به خوبی شناسایی شده‌اند. مهم‌ترین مورد در میان این موضوعات، نیاز به بهبود اطمینان درباره مالکیت دارایی از طریق رسیدگی به مسائل مربوط به حاکمیت، تقویت نظام‌های ثبت مالکیت زمین و ایجاد بهبودهایی در برنامه‌ریزی و توسعه شهری است. در واقع، یکی از بزرگ‌ترین عوامل بازدارنده سرمایه‌گذاری خارجی در بنگلادش، کیفیت پایین زندگی در مناطق شهری است. رشد شگفت‌انگیز صادرات صنایع پوشاک، نه به توانایی بنگلادشی‌ها در تولید پوشاک خوب، بلکه بیشتر به توانایی آن‌ها در پیشبرد انعطاف‌پذیری در میان چالش‌های عظیم، گواهی می‌دهد. مزیت نسبی واقعی بنگلادش در اینجاست.

۱۱: خلاصه کلام بنگلادش

امنیت غذایی به مثابه امنیت برنج

بنگلادش با معارضات و چالش‌های بسیاری مواجه است. فصل‌های پیشین بر چند چالش اساسی برای این کشور در آینده متمرکز بود. با وجود تکامل ساختار سیاسی بنگلادش و توسعه اقتصادی آن همچنان خطر واژگونی نهادی و پرتاب شدن به نظم دسترسی محدود شکننده وجود دارد. این خطری است که کشور باید برای آن آماده باشد. موضوع بخش عمومی ضعیف همانطور که در فصل قبل دیدیم موضوع مهمی است و این کشور برای گذار به مراحل توسعه بعدی نیازمند توسعه نیروی انسانی و سرمایه‌گذاری برای جذب و شکل‌گیری سرمایه‌های انسانی است. اگرچه معجزه صادراتی صنعت پوشاک را نمی‌توان انکار کرد، اما این کشور نمی‌تواند برای توسعه فقط به صادرات پوشاک متکی باشد. بنابراین تنوع بخشی به سبد صادراتی و ساختار تولید صنعتی لازم است. با توجه به فضای رانت مولد بنگلادش این تنوع بخشی با موانع و هزینه‌های کمتری مواجه خواهد شد و این یک امتیاز برای این کشور نوظهور است.

مورد دیگر که معارضه‌ای مهم برای بنگلادش است بحران امنیت غذایی برای کشوری ۱۷۰ میلیون نفره است. گزارش بانک جهانی به بنگلادشی‌هایی اشاره دارد که هر روز با این بحران دست‌وپنجه نرم می‌کنند. آن‌ها می‌گویند: ما روزی سه بار برنج می‌خوریم و قیمت مواد غذایی در بازار آن قدر بالا رفته است که نمی‌توانیم به خرید چیزی فراتر از آنچه برای زنده ماندن نیاز داریم فکر کنیم.

حمله روسیه به اوکراین منجر به افزایش قیمت انرژی و در نتیجه افزایش قیمت کالاها شده است. با افزایش هزینه‌های انرژی که منجر به هزینه‌های تولید بالاتر می‌شود، قیمت مواد غذایی اصلی مانند برنج در بنگلادش افزایش یافته است. در کشوری با جمعیتی نزدیک به ۱۷۰ میلیون نفر، امنیت غذایی برابر با امنیت برنج است. این کشور سومین تولیدکننده بزرگ برنج در جهان بوده و برنج غذای اصلی جمعیت آن است (حدود ۶۷ درصد از کل کالری را برای مردم تامین می‌کند). اما تولید برنج به‌طور فزاینده‌ای در معرض تهدید قرار گرفته است. این فقط هزینه انرژی نیست که موجب مشکلات می‌شود. قیمت کودها نیز در میان گزارش‌ها مبنی بر این که کشاورزان اکنون در تلاش برای تولید دانه‌های غذایی کافی به روشی مقرون‌به‌صرفه هستند، بالاست. بخش کشاورزی حدود ۱۲ درصد از تولید ناخالص داخلی بنگلادش را تشکیل می‌دهد. حدود ۶۳ درصد از جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کنند و عمدتاً کشاورزان خرده پا هستند که به کشاورزی به عنوان منبع امرار معاش در کمتر از دو هکتار وابسته هستند. برنج بیشترین محصول تولیدی در کشور و منبع ضروری امرار معاش است.

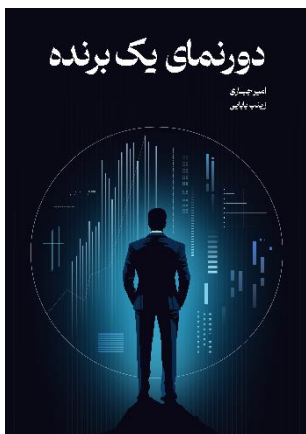
هزینه‌های مبادله و ذخیره‌سازی نادرست و ناکافی با تکیه مفرط به سوله‌های قدیمی از چالش‌های بزرگ بخش کشاورزی است. ذخیره‌سازی ضعیف برنج توسط کشاورزان خرده‌مالک منجر به رطوبت بالا می‌شود و خطر افت کیفیت را افزایش می‌دهد، که پس از آن فرصت را برای دستیابی به قیمت‌های بالاتر از کشاورزان سلب می‌کند. بنابراین تلفات پس از برداشت می‌تواند زیاد باشد. فائو تخمین می‌زند که ۱۳٫۶ درصد از مواد غذایی در جنوب آسیا از تولید به سطح خرده‌فروشی، به دلیل ذخیره‌سازی ناکافی و نادرست توسط کشاورزان، همراه با تلفات در طول فرآوری اولیه از بین می‌رود.

بازهم بنگلادشی‌ها با تکیه بر مزیت نسبی واقعی خود، یعنی انعطاف‌پذیری برای غلبه بر چالش‌ها در یک پروژه همکاری با بانک جهانی توانسته‌اند با استفاده از فناوری‌های پیشرفته و احداث کارخانه در بوگرا^۱ (از محروم‌ترین مناطق بنگلادش) میزان تلفات را کاهش داده و افزایش هزینه‌های انرژی را کنترل کنند. این نمونه موفق برای برخورد با بحران‌های امنیت غذایی در آینده است و بنگلادش در این عرصه نیز پیشگام شده است.

فهرست منابع

- Abdullah, A. "Land Reform and Agrarian Change in Bangladesh." Bangladesh Development Studies. Vol. 4(1) (January 1976), pp. 67-114.
- Ahmed, Emajuddin. 1986. "The August 1975 Coup D'etat," in S. R. Chakravarty and Virendra Narain (eds.). Bangladesh: Domestic Politics, Vol. New Delhi: South Asian Publishers.
- Ahmed, Muhammad Nehal and Muhammad Sakhawat Hossain. 2006. Future Prospects of Bangladesh's Ready-Made Garments Industry and the Supportive Policy Regime. Policy Note Series No. PN 0702. Policy Analysis Unit (PAU). Dhaka: Bangladesh Bank.
- Alamgir, Mohiuddin and Lodewijk Berlage. 1974. Bangladesh: National Income and Expenditure 1949/50–1969/70. Research Monograph No. 1. Dhaka: Bangladesh Institute of Development Studies.
- Alavi, Hamza. 1983. "Class and State," in Hassan Gardezi and Jamil Rashid (eds.). Pakistan: The Roots of Dictatorship. London: Zed Press.
- Amjad, Rashid. 1982. Private Industrial Investment in Pakistan 1960–1970. Cambridge: Cambridge University Press
- Bhaskar, V. and Mushtaq H. Khan. 1995. "Privatization and Employment: A Study of the Jute Industry in Bangladesh." American Economic Review 85(1): 267–72.
- Bhattacharya, Debapriya, Mustafizur Rahman, and Ananya Raihan. 2002. Contribution of the RMG Sector to the Bangladesh Economy. Paper No. 50. Dhaka: Centre for Policy Dialogue.
- Chaudhury, Nazmul. 2006. Missing in Action: Teacher and Health Worker Absence in Developing Countries. Journal of Economic Perspectives—Volume 20, Number 1—Winter 2006—Pages 91–116
- Easterly, William. The elusive quest for growth : economists' adventures and misadventures in the tropics. 2001. The MIT Press.
- Islam, Nurul. 1979. Development Planning in Bangladesh: A Study in Political Economy. Dhaka: University Press Ltd.

- Jalal, Ayesha. 1985. *The Sole Spokesman: Jinnah, the Muslim League and the Demand for Pakistan*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jalal, Ayesha. 1990. *The State of Martial Rule: The Origins of Pakistan's Political Economy of Defence*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Khan, Mushtaq Husain. 2008. *Technological Upgrading in Bangladeshi Manufacturing: Constraints and Policy Responses Identified in a Study of the Ready-Made Garments Industry*. Dhaka: UNDP. Available <http://eprints.soas.ac.uk/9961/1/TechnologicalUpgrading.pdf>
- Khan, Mushtaq Husain. 2009. *Learning, Technology Acquisition and Governance Challenges in Developing Countries*. Research Paper Series on Governance for Growth. London: School of Oriental and African Studies, University of London. Available [https://eprints.soas.ac.uk/9967/1/Learning and Technology Acquisition internet.pdf](https://eprints.soas.ac.uk/9967/1/Learning_and_Technology_Acquisition_internet.pdf)
- Khan, Mushtaq Husain. 2010. *Political Settlements and the Governance of GrowthEnhancing Institutions*. Research Paper Series on Governance for Growth. London: School of Oriental and African Studies, University of London. Available [http://eprints.soas.ac.uk/9968/1/Political Settlements internet.pdf](http://eprints.soas.ac.uk/9968/1/Political_Settlements_internet.pdf)
- Khan, Mushtaq Husain. 2013. *Economic Growth in a Vulnerable Limited Access Order*. Cambridge: Cambridge University Press, 2013. pp. 24-69)
- North, D. C., Wallis, J. J., and Weingast, B. R. 2009. *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. New York: Cambridge University Press.
- Papanek, Gustav F. 1967. *Pakistan's Development – Social Goals and Private Incentives*. Cambridge MA: Harvard University Press.
- **BANGLADESH: Consolidating Export-led Growth**, Asian Development Bank, 2016
- **Changing Lives: Private Sector Solutions for Helping Smallholder Farmers, Food Security in Bangladesh Means Delivering on Rice**. 2024. GAFSP



دورنمای یک برنده

رمانی تحلیلی درباره علل پیروزی دونالد ترامپ
با کمک آرای دنیل کانمن و عاموس تورسکی
نویسندگان: دکتر امیر جباری، زینب بابایی

علم اقتصاد؛ مختصر و مفید
(از مجموعه مختصر و مفید دانشگاه آکسفورد)

نویسنده: پارتا داسگوپتا

مترجمین: محسن امیری، علی رحیمی



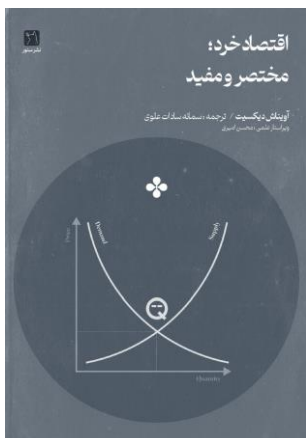
اقتصاد خرد؛ مختصر و مفید

(از مجموعه مختصر و مفید دانشگاه آکسفورد)

نویسنده: آویتاش دیکسیت

مترجم: سمانه سادات علوی

ویراستار: محسن امیری



سفر بشریت؛ خاستگاه‌های ثروت و نابرابری

نویسنده: اودد گالور

مترجم: محمدرضا فرهادی پور

ویراستار: علی رحیمی



سرمایه‌داری پلتفرمی

نویسنده: نیک سرنیچک

مترجم: رسول قنبری



درون بوروکراسی

نویسنده: آنتونی داونز

مترجم: رسول قنبری





کتاب «راه دشوار توسعه» به بررسی فرایند توسعه بنگلادش از منظر اقتصاد نهادگرایی جدید می‌پردازد. نویسنده با تحلیل ساختار نهادی بنگلادش، استدلال می‌کند که این کشور در دهه‌های پس از استقلال در چارچوب یک «نظم دسترسی محدود» عمل کرده است. یعنی نظامی که رشد اقتصادی به دلیل انحصار قدرت و رانت جویی نخبگان سیاسی-اقتصادی، با موانع ساختاری مواجه بوده است. با این حال، کتاب نشان می‌دهد که ترکیبی از عوامل ناگهانی مانند فروپاشی نظام فنودالی و تغییرات در فضای بین‌المللی با عوامل عملگرایی (مانند شبکه‌های خرداعتباری و تشکیل یک دولت توسعه‌گرا) در طی زمان به ظهور طبقه صنعتگر در این کشور منجر شد و به تدریج فضایی برای گذار به سمت رقابت بیشتر و نهادهای فراگیرتر ایجاد کرد. این اثر با ترکیب رویکرد نهادگرایی و تحلیل تاریخی، توضیح می‌دهد که چرا بنگلادش علی‌رغم چالش‌های عمیق نهادی در اجرای قراردادهای پیچیده و توسعه صنایع متنوع، در دهه‌های اخیر شاهد رشد اقتصادی و فقرزدایی چشمگیر بوده است.

